



## فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام

● سال اول | شماره ۲ | تابستان ۱۴۰۴ ●

- |                              |   |
|------------------------------|---|
| مدیر مسئول: دکتر حمید خسروی  | صاحب امتیاز: دانشگاه جامع انقلاب اسلامی   |
| امور اجرایی: دکتر حسین عباسی | سردبیر: دکتر محمدجعفر جوادی ارجمند        |
| ویراستار: سید حسین حسینی     | مدیر داخلی: دکتر محمد علی نظری            |
| ناشر:                        | ویراستار انگلیسی: دکتر نیلوفر مقدمی خمایی |
| طراح جلد:                    | صفحه‌آرا: محمد صادقی                      |
| بهاء: ۰۰۰۰ ریال              | شمارگان: ۲۰۰ جلد                          |

وبسایت نشریه: <https://nrig.cuir.ac.ir>

کلیه حقوق © محفوظ است.

مسئولیت مطالب مطرح شده در مقالات، به عهده نویسنده یا نویسندگان آن است.

نشانی: تهران - میدان سپاه - خیابان پادگان ولیعصر # - پلاک ۳ - ساختمان جنوبی - طبقه هفتم



اعضاء هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

---

- دکتر هادی النبی التمیمی / استاد دانشگاه علوم اسلامی نجف اشرف
- دکتر محمد جواد جوادی ارجمند / استاد دانشگاه تهران
- دکتر محمد حسین دانش‌کیا / دانشیار دانشگاه معارف اسلامی
- دکتر احمد حسین شریفی / استاد مرکز آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
- دکتر محمد جواد سبحانی فر / دانشیار دانشگاه جامع امام حسین (ع)
- آیت‌الله دکتر محمد حسن گلی شیردار / استاد دانشگاه امام صادق (ع)
- دکتر نجف لکزایی / استاد دانشگاه باقرالعلوم (ع)
- دکتر سید محمدرضا محمود پناهی / استادیار دانشگاه پیام‌نور تهران
- دکتر مصطفی ملکوتیان / استاد دانشگاه تهران
- دکتر کیکی میخائل / استاد دانشگاه اسلامی رادان فتح



## راهنمای تدوین و ارسال مقاله

### برای ارائه به فصلنامه علمی مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام

- ۱- مقاله‌های قابل چاپ در مجله «مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام»، مقالات اصیلی هستند که حاوی ایده‌ها، رویکردها و روش‌های نوین و حاصل یافته‌های تحقیقات علمی باشند، به نحوی که به پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی از لحاظ نظری و کاربردی یاری رسانند.
- ۲- مقاله‌ها باید جدید و حاصل تحقیقات نویسنده یا نویسندگان باشد و پیشتر در جایی دیگر به چاپ نرسیده باشند.
- ۳- مسئولیت کامل مطالب ارایه شده در مقاله به عهده نویسنده یا نویسندگان است. مجله در این زمینه هیچ مسئولیتی را عهده‌دار نمی‌شود.
- ۴- مقالاتی که توسط دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری با همکاری استادان راهنما و یا مشاور تهیه می‌شود، ضرورتاً باید با امضای استاد مربوطه به فصلنامه ارسال گردد؛ در عین حال نویسنده مسئول و ترتیب اسامی نویسندگان به همان ترتیبی که در سایت ثبت شده باشد، در مقاله خواهد آمد و پس از آن غیر قابل تغییر خواهد بود.

۵- حداکثر حجم مقاله شامل متن، شکل ها، نمودارها و جدول ها حداکثر ۱۰ هزار کلمه است.

۶- برای نگارش مقاله، آموزه‌های مندرج در این صفحه را دنبال بفرمایید.

۷- مقالات در چارچوب ساختار زیر که حاوی مقدمه، داده‌ها و روش کار، شرح و تفسیر نتایج، نتیجه‌گیری و منابع و ماخذ است، تدوین می‌شود:

**عنوان مقاله** عنوان بایستی با سؤال اصلی مقاله و محتوای آن تناسب داشته باشد، رسا و بدور از ابهام و ابهام باشد و حتی الامکان کوتاه باشد و هماهنگ با موضوعات و محورهای اعلامی فصلنامه باشد.

**چکیده** ۱- مختصر، روان و گویا ۲- موضوعات اساسی چکیده (سؤال، روش، یافته‌ها و مهمترین پیشنهادها).

**کلیدواژگان** حداقل سه واژه و حداکثر هفت واژه به تناسب موضوع و محتوای مقاله.

#### ۱. مقدمه و بیان مسئله

مقدمه موضوع (شروع بحث و بیان موضوع با توجه به حوزه و رشته کلی مورد بحث و مباحث روز

ضرورت موضوع) بیان نیازها و ضرورت موضوع مقاله با توجه به مطالعات پیشین و شواهد موجود و یا نقدهای موجود

اهمیت موضوع) بیان اهمیت و فواید و کارکردهای بررسی موضوع مقاله از لحاظ نظری و عملی

مسئله اصلی) ۱- بیان روشن و کامل مسئله و سوال یا سئوالات اصلی مقاله ۲- بیان اهداف (سوالات) مقاله و تنظیم مقاله در راستای حصول آنها

نحوه سازماندهی مقاله) بیان نحوه سازماندهی مقاله در راستای پاسخ به سئوالات (یا تحقق اهداف مقاله)

## ۲. ادبیات موضوع و پیشینه (حداکثر پنج صفحه)

۲-۱. ادبیات نظری (چارچوب نظری، مبانی نظری، نظریه ها و ...) (حداکثر سه صفحه و نیم)

جامعیت و کاربردی بودن مطالب و نظرات ارائه شده؛ ارتباط منطقی ادبیات نظری با سئوالات و اهداف مقاله؛

ارائه الگوی مفهومی و یا چارچوب نظری مشخص و کارا برای مقاله

۲-۲. پیشینه پژوهش (حداکثر یک صفحه و نیم) کفایت مطالعات و مقالات پیشین مرتبط با موضوع؛ دسته بندی و ایجاد ارتباط منطقی بین نظریات و مطالعات پیشین؛ مرور پژوهش ها و مطالعات انجام شده در مورد موضوع و مسئله تحقیق به نحوی که حداقل هشت تا ده مقاله علمی پژوهشی و چند کتاب معتبر پنج سال اخیر مورد بررسی قرار گرفته و مهمترین یافته ها و روش هر یک در قالب جدولی ارائه شوند.

وجه نوآوری مقاله حاضر نسبت به مطالعات پیشین:

۳. روش پژوهش (حداکثر در دو صفحه) رعایت اصول روش تحقیق و چارچوب مقالات علمی - پژوهشی: ۲- استفاده صحیح، متناسب و کارآمد از روش شناسی ادعا شده در مقاله: ۳- نوآوری در روش و یا ابتکار در کاربرد روش های موجود: ۴- ارائه توضیحات کافی در مورد روش تحقیق: ۴- بیان جزئیات ضروری روش شناسی مقاله

نوع تحقیق) تحقیق بنیادی، توسعه ای یا کاربردی است

استراتژی کلی تحقیق) کمی یا کیفی و در هر کدام از چه شیوه ای و ...

تعریف مفاهیم یا متغیرها) (نظری و عملیاتی) (مشخص کردن و ارائه تعریف روشن

و صحیح از متغیرها و مفاهیم کلیدی مقاله

روش‌های گردآوری داده‌ها) پیمایشی یا کتابخانه‌ای یا ...

### روش‌های تحلیل داده‌ها

جامعه و نمونه (نمونه) ۱- تعریف جامعه و نمونه مطالعه، ۲- روش نمونه‌گیری، ۳- حجم نمونه و روش محاسبه ۴- روش

روایی و پایایی ابزار جمع‌آوری اطلاعات (روش‌ها و آزمون‌های مورد استفاده و

نتایج هر کدام

مراحل انجام و به کارگیری روش) شرح مختصر و مفید روش گفته شده

توضیحات لازم در خصوص روش‌های جدید به نحوی که اولاً معرف روش بوده

و ثانیاً بیانگر و روشن‌کننده رویکرد استفاده شده باشد.

۴. یافته‌های پژوهش (حداکثر در شش صفحه مقاله) ۱- یافته‌ها برآمده از

بکارگیری روش‌شناسی و ادبیات نظری و مطالعات پیشین: ۲- استفاده به‌جا و

به اندازه از جداول، اشکال و الگوها به اقتضای مقاله: ۳- دسته‌بندی و ارائه

منطقی یافته‌ها به تناسب اهداف و سوالات مقاله: ۴- پوشش دهی یافته‌ها نسبت

به سوالات و اهداف مقاله

### ۵. بحث، نتیجه‌گیری و پیشنهادها

۵-۱. بحث) مقایسه یافته‌های مقاله با نتایج مطالعات پیشین و بیان دلایل شباهت و

تفاوت آنها با هم

۵-۲. نتیجه‌گیری) ۱- ارائه نتیجه‌گیری مشخص، مختصر و قابل استفاده ۲- ارتباط

درست و منطقی نتایج با یافته‌ها و اهداف مقاله

۵-۳. پیشنهادها) پیشنهادها مبتنی بر یافته‌های مقاله ۲- در راستای توسعه نظری و یا

---

کاربردی نتایج مقاله باشد. ۳- کاربردی و راهبردی بودن پیشنهادات: اولویت با ارائه پیشنهادات راهبردی می‌باشد.

۶. منابع) استفاده از منابع معتبر و مقالات علمی و پژوهشی جدید مربوط به حداکثر ۵ سال اخیر (حداقل ۶۰ درصد منابع)؛ رعایت اصول ماخذ نویسی: استفاده کافی از منابع با توجه به موضوع مقاله؛ تطبیق منابع با ارجاعات داده شده در متن؛ منابع به ترتیب حروف الفبایی شماره گذاری شده و برای درج ابتدا منابع فارسی (در سه دسته به ترتیب مقاله‌ها، کتابها و منابع اینترنتی) و سپس منابع لاتین (در سه دسته گفته شده قبلی) آورده شوند. ارجاعات در متن مقاله باید به شیوه داخل پراکنش به گونه‌ای که ابتدا نام خانوادگی مؤلف یا مؤلفان و سپس سال انتشار و در نهایت شماره صفحه به این صورت آورده شود: (احمدی، ۱۳۹۵، ص ۲۰) و برای ارجاعات به منابع لاتین (Ahmadi, 2016, p 20): نویسندگان، «همکاران» ذکر گردد؛ مانند: (احمدی و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۲۰) و برای ارجاعات لاتین (Ahmadi et al., 2016, p 20)

۶-۱. منابع فارسی

۶-۲. منابع لاتین



## فهرست مطالب

سخن سردیر .....	۹
آینده مقاومت اسلامی در یمن براساس نظریه حرکت و ضدحرکت ابراهیم برزگر، لیلا کریمی فرد .....	۱۵
تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت از منظر رئالیسم نئوکلاسیک ۲۰۱۵ - ۲۰۲۵ .....	۳۹
حسن جعفرزاده، بنیامین طاهری، حمید خسروی	
واکاوی نقش و جایگاه هند در تحولات منطقه‌ای غرب آسیا از ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۴ .....	۷۳
امین نواختی مقدم، پیمان مجندهی	
واکاوی ماهیت و مبانی فلسفی انقلاب اسلامی در چارچوب علل اربعه .....	۱۰۱
محسن مهاجرنیا، سید ابراهیم معصومی	
از شکست تا اصلاح؛ تکوین اندیشه بحران و پیدایش رویکرد اصلاحی عباس میرزا در ساختار دولت قاجار .....	۱۳۹
سید محمدوهاب نازاریان، یعقوب پناهی	
مکانیسم ماشه و آثار بازگشت تحریم‌های شورای امنیت علیه حقوق بشر در ایران .....	۱۸۳
زینت فرهمندزاد	



## سخن سردبیر

به نام خدا

سپاس از خداوند متعال و بندگان عالم او. کسانی که به پرورش و نشر علم می پردازند. با وجود همه سختی‌ها در این مسیر، با قاطعیت وارد آن می‌شوند. حال که با یاری خداوند و توجه محبت‌آمیز نویسندگان گرامی، اولین شماره از فصلنامه علمی "مطالعات منطقه ای جهان اسلام" را منتشر نموده‌ایم، بر خود لازم می‌دانیم که از زحمات کلیه نویسندگان و عوامل فصلنامه تشکر به عمل آوریم. به یقین و به رغم تلاش بی‌وقفه همکاران، نخستین شماره ی فصلنامه خالی از نقص و کاستی نخواهد بود. امیدواریم محققان، اساتید و دانشجویان با بهره‌گیری از نظرات سازنده خود ما را در بارور ساختن بیش از پیش نشریه، هم در شکل و هم در محتوا یاری فرمائید. فصلنامه علمی «مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام» با هدف ارائه تازه‌ترین یافته‌های علمی در خصوص اندیشه‌های رهبری انقلاب اسلامی و نظریه‌ها، مأموریت‌ها و کارکردهای انقلاب در زمینه مطالعات منطقه ای جهان اسلام، آماده دریافت و بررسی مقالات محققان گرانقدر و اساتید محترم می‌باشد. در این راستا، از کلیه اساتید، صاحب نظران، کارشناسان، دانشجویان، محققان و علاقمندان از سراسر کشور دعوت می‌نماید مقالات و دستاوردهای علمی خود را برای انتشار به این فصلنامه ارسال نمایند. این مجله به دنبال آن است با فعالیت خود و با دریافت مقالات و انتشار آن به طور منظم، دستاوردهای علمی پژوهشگران کشور را به شکل شایسته‌ای در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد.



## آینده مقاومت اسلامی در یمن براساس نظریه حرکت و ضد حرکت

ابراهیم برزگر<sup>۱</sup>،  
لیلا کریمی فرد<sup>۲\*</sup>

### چکیده

تحولات یمن در دهه های اخیر نشان داده که مقاومت اسلامی در این کشور از یک نیروی محلی فراتر رفته و به بازیگری مؤثر در موازنه قدرت در غرب آسیا تبدیل شده است. این پژوهش با هدف واکاوی سیر حرکت جنبش انصارالله و تحلیل آینده آن در پرتو نظریه «حرکت و ضد حرکت» ابراهیم برزگر انجام شده است. پرسش اصلی پژوهش این است که جنبش انصارالله در چارچوب نظریه حرکت و ضد حرکت چه مراحل طی کرده و چشم انداز آینده آن چگونه است. روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل

۱- استاد تمام، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

Email: [barzegar@atu.ac.ir](mailto:barzegar@atu.ac.ir)

۲- دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، گرایش آینده پژوهی انقلاب دانشگاه جامع انقلاب

Email: [karimifardleila@gmail.com](mailto:karimifardleila@gmail.com)

اسلامی (نویسنده مسئول).

محتوای اسنادی بوده و داده‌ها از منابع معتبر داخلی و بین‌المللی گردآوری شده است. چارچوب مفهومی پژوهش بر نظریه ابراهیم برزگر استوار بوده عناصر کلیدی آن شامل بیداری، توشه، میدان، زمان، همراهان، ضد همراهان و غایت است. یافته‌ها نشان می‌دهد که جنبش انصارالله با بهره‌گیری از رهبری هوشمند، پشتوانه مردمی، سرمایه ایدئولوژیک و پیوند راهبردی با محور مقاومت توانسته مراحل نخستین حرکت را پشت سر گذاشته و جایگاه سیاسی-اجتماعی خود را تثبیت کند. در مقابل، ضد حرکت‌ها شامل ائتلاف سعودی، جریان‌های تکفیری و حامیان غربی، علی‌رغم فشارهای نظامی، اقتصادی و سیاسی، نتوانسته‌اند حرکت آن را متوقف کنند. تحلیل نتایج بیانگر آن است که آینده مقاومت اسلامی یمن در گرو تقویت مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی و استمرار پیوند با جبهه مقاومت است؛ عاملی که نه تنها بقای این جریان را تضمین می‌کند، بلکه ظرفیت گسترش آن به سطح منطقه‌ای را فراهم می‌آورد. بر این اساس، این پژوهش با بهره‌گیری از نظریه حرکت و ضد حرکت، مسیرهای احتمالی آینده جنبش انصارالله و جریان مقاومت اسلامی یمن را به‌طور نظام‌مند ترسیم می‌کند.

#### کلیدواژه‌ها:

مقاومت اسلامی، انصارالله، یمن، آینده پژوهی، نظریه حرکت و ضد حرکت، محور مقاومت.

## ۱. مقدمه

تحولات غرب آسیا در دهه‌های اخیر، به‌ویژه پس از خیزش‌های موسوم به بیداری اسلامی، ساختار قدرت و نقش‌آفرینی بازیگران غیردولتی را به‌طور چشمگیری متحول کرده است. این تغییرات نشان داده است که جنبش‌ها و جریان‌های اجتماعی-سیاسی فراتر از مرزهای ملی عمل کرده و توان تأثیرگذاری در معادلات منطقه‌ای را دارند. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این تحول، مقاومت اسلامی در یمن با محوریت جنبش انصارالله است؛ جریانی که از یک حرکت محلی برخاسته و به تدریج به نیرویی فراملی و اثرگذار در موازنه قدرت در غرب آسیا تبدیل شده است. جنگ تحمیلی علیه یمن، اگرچه فشارهای گسترده سیاسی، نظامی و اقتصادی را تحمیل کرده است، اما نتوانسته حرکت انصارالله را متوقف کند. این جنبش در سایه رهبری هوشمند، پشتوانه مردمی، سرمایه‌ایدئولوژیک و پیوند راهبردی با محور مقاومت، توانسته جایگاه سیاسی-اجتماعی خود را تثبیت کرده و ظرفیت بازدارندگی و نفوذ منطقه‌ای پیدا کند. با این حال، آینده مقاومت اسلامی در یمن همچنان در تعادل میان نیروهای حرکت و ضدحرکت قرار دارد. عناصر حرکت شامل رهبری دینی، گفتمان انقلابی، پشتوانه اجتماعی و ظرفیت‌های میدانی هستند، درحالی‌که ضدحرکت‌ها شامل ائتلاف سعودی، جریان‌های تکفیری و فشارهای غربی عمل می‌کنند. این پویایی پیچیده، نیازمند چارچوبی نظری است که بتواند ابعاد ایدئولوژیک، میدانی، گفتمانی و اجتماعی این جریان را تبیین کند. نظریه «حرکت و ضدحرکت» ابراهیم برزگر، با تأکید بر عناصر بیداری، توشه، میدان، زمان، همراهان، ضدهمراهان و غایت، ظرفیت مناسبی برای تحلیل روندها و سناریوهای آینده مقاومت اسلامی در یمن فراهم می‌آورد. بر این اساس، مسئله پژوهش این است که آینده جنبش انصارالله و جریان مقاومت اسلامی یمن براساس نظریه حرکت و ضدحرکت چگونه

قابل تحلیل است. هدف این پژوهش نیز بررسی روند تحول و چشم‌انداز آینده مقاومت اسلامی یمن با انطباق مفاهیم کلیدی این نظریه با واقعیت‌های میدانی و گفتمانی این جریان است.

## ۲. ادبیات موضوع و پیشینه پژوهش

### ۲-۱. چارچوب نظری

نظریه «حرکت و ضدحرکت» ابراهیم برزگر از جمله چارچوب‌های بومی در حوزه علوم سیاسی و اندیشه انقلاب اسلامی است که ظرفیت بالایی برای تحلیل تحولات جوامع مسلمان دارد. این نظریه با الهام از جهان بینی اسلامی، حرکت اجتماعی را به منزله جریانی هدفمند و سازمان یافته معرفی می‌کند که در برابر وضعیت ایستا یا واپس‌گرای جامعه قرار می‌گیرد. در مقابل، ضدحرکت مجموعه نیروهایی است که تلاش می‌کنند این حرکت را متوقف یا منحرف کنند. تمایز اصلی این نظریه در آن است که برخلاف الگوهای غربی، تغییر اجتماعی را نه صرفاً فرایندی سیاسی یا ساختاری، بلکه حرکتی عمیق با ابعاد ایدئولوژیک، فرهنگی و تمدنی می‌بیند. برزگر همچنین بر مفهوم «امتداد» تأکید می‌کند؛ به این معنا که حرکت انقلابی قابلیت سرایت و گسترش از یک جامعه به جامعه‌ای دیگر دارد. این نگاه، تحلیل روند گسترش محور مقاومت و نقش آفرینی جنبش انصارالله را معنادارتر می‌سازد.

عناصر اصلی این نظریه شامل بیداری، توشه، میدان، زمان، همراهان، ضدحرکت و غایت هستند. بیداری به معنای آگاهی اجتماعی و سیاسی است که ضرورت تغییر را بر جامعه آشکار می‌سازد. توشه، مجموعه سرمایه‌های مادی، معنوی و ایدئولوژیک است که استمرار حرکت را امکان‌پذیر می‌سازد. میدان، عرصه تحقق حرکت در ابعاد نظامی، سیاسی و رسانه‌ای است و زمان به مثابه مرحله‌بندی حرکت از آغاز تا تثبیت و گسترش

عمل می‌کند. همراهان، نیروهای پشتیبان حرکت‌اند و در مقابل، ضدحرکت مجموعه نیروهای مخالفی است که از طریق فشار نظامی، اقتصادی و روانی درصدد توقف آن برمی‌آیند. نهایتاً غایت به معنای مقصد و هدف نهایی حرکت است که می‌تواند استقلال، عدالت یا برپایی نظم نوین باشد (برزگر، ۱۴۰۳: ۴).

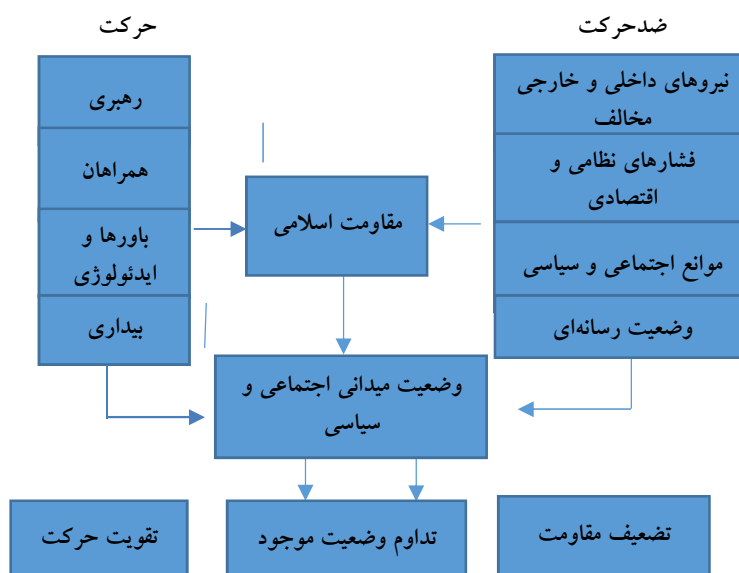
براساس مؤلفه‌های نظریه برزگر، حرکت دارای عناصری چون «بیداری» (آگاهی و انگیزش برای تغییر)، «توشه» (پشتوانه تاریخی و ایدئولوژیک)، «میدان» (عرصه تحقق و آزمایش حرکت)، «همراهان» (نیروهای اجتماعی و سیاسی همسو) و «غایت» (هدف نهایی و الهی حرکت) است. در برابر این عناصر، «ضدحرکت» با مؤلفه‌هایی همچون «ضدهمراهان» (قدرت‌های متخاصم و جریان‌های معارض)، «بار» (مشکلات و موانع ساختاری) و «میدان‌های تحمیلی» (جنگ‌ها و فشارهای بیرونی) تعریف می‌شود (برزگر، ۱۴۰۲: ۱۲). به کارگیری این چارچوب در پژوهش حاضر، امکان تحلیل مقاومت اسلامی در یمن را نه صرفاً در سطح یک جنبش سیاسی، بلکه به عنوان حرکتی تاریخی و تمدنی فراهم می‌سازد که در برابر نیروهای ضدحرکت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار دارد.

انطباق این مؤلفه‌ها با واقعیت‌های یمن نشان می‌دهد که بیداری سیاسی و دینی مردم، پایه‌گذار مقاومت ضد استکباری در برابر سلطه خارجی بوده است. توشه این حرکت در آموزه‌های قرآنی، فرهنگ عاشورا، رهبری دینی و همچنین حمایت‌های معنوی محور مقاومت ریشه دارد. میدان اصلی این حرکت، جنگ همه‌جانبه یمن است که در آن نظامی‌گری، رسانه و دیپلماسی به هم پیوند خورده‌اند. از منظر زمانی، جنبش انصارالله از مرحله بقا عبور کرده و به سمت تثبیت و سپس گسترش در سطح منطقه‌ای در حرکت است. همراهان این حرکت را می‌توان در مردم یمن، قبایل هم‌پیمان و گروه‌های محور مقاومت شناسایی کرد، درحالی‌که ائتلاف سعودی، جریان‌های تکفیری و فشارهای غربی مهم‌ترین نیروهای ضدحرکت‌اند. غایت این مسیر نیز دستیابی به استقلال کامل، ایجاد

حکومتی باثبات و ایفای نقش فعال در نظم جدید منطقه‌ای است.

بر این اساس، چارچوب نظری پژوهش حاضر مدلی مفهومی ارائه می‌دهد که با استفاده از مؤلفه‌های نظریه حرکت و ضدحرکت، آینده مقاومت اسلامی یمن را تبیین می‌کند. این مدل نشان می‌دهد که سرنوشت مقاومت یمن نه صرفاً تابع فشارهای خارجی، بلکه نتیجه توازن میان نیروهای حرکت و ضدحرکت است. هر چه مؤلفه‌هایی همچون بیداری، توشه و همراهان تقویت شوند و حرکت در میدان زمان به درستی مدیریت شود، احتمال دستیابی به غایت و ایفای نقشی مؤثر در نظم نوین منطقه‌ای افزایش خواهد یافت.

مدل مفهومی شماره ۱. مؤلفه‌های حرکت و ضدحرکت



مدل مفهومی این پژوهش براساس نظریه حرکت و ضدحرکت طراحی شده و رابطه میان مؤلفه‌های کلیدی حرکت (رهبری، همراهان، باورهای ایدئولوژیک، بیداری،

توانمندی میدانی و هدف نهایی) و مؤلفه‌های ضدحرکت (نیروهای خارجی و داخلی مخالف، فشارهای نظامی و اقتصادی، موانع اجتماعی و سیاسی) را در چارچوب پویایی‌های مقاومت اسلامی یمن نشان می‌دهد. در این مدل، حرکت مقاومت با بهره‌گیری از رهبری کاریزماتیک و انسجام اجتماعی، توانمندی‌های میدانی و ایدئولوژی انقلابی، ظرفیت غلبه بر موانع و تحقق اهداف خود را پیدا می‌کند. در مقابل، ضدحرکت با فشارهای نظامی، اقتصادی و رسانه‌ای تلاش دارد روند حرکت را محدود و تأثیرگذاری آن را کاهش دهد. تعامل دینامیک میان حرکت و ضدحرکت، وضعیت میدانی، اجتماعی و سیاسی مقاومت را شکل می‌دهد و تعیین‌کننده سناریوهای آینده این جنبش در سطح ملی و منطقه‌ای است. این مدل مفهومی به پژوهشگران امکان می‌دهد تا با شناسایی نقاط قوت حرکت و موانع ضدحرکت، روند تحول مقاومت و چشم‌انداز آن را تحلیل و پیش‌بینی کنند.

جدول شماره ۱. مبانی نظری

مداخل نظریه حرکت و ضدحرکت	تعریف مفهومی در نظریه	مصادیق در مقاومت اسلامی یمن
بیداری	آگاهی جمعی نسبت به ظلم و نیاز به تغییر	بیداری دینی و سیاسی مردم یمن در برابر تجاوز خارجی؛ تأکید انصارالله بر جهاد تبیین و آگاهی امت
تغییر مسیر	چرخش‌های استراتژیک یا بازنگری در مسیر حرکت در واکنش به تحولات و فشارها، عبور از انفعال به کنشگری انقلابی	گسترش دامنه درگیری به عمق خاک عربستان و امارات؛ بازنگری در رویکردها براساس وضعیت میدانی، تغییر رویکرد انصارالله از اعتراض به مبارزه ساختاری
حرکت و اقدام عملی	شروع تلاش هدفمند در جهت تحول	مبارزه نظامی و سیاسی علیه حکومت و ائتلاف سعودی
زمان	استفاده از فرصت‌های مناسب تاریخی	بهره‌برداری از بحران‌های داخلی یمن و خلأ قدرت

مداخل نظریه حرکت و ضد حرکت	تعریف مفهومی در نظریه	مصادق در مقاومت اسلامی یمن
توشه راه	سرمایه‌های مادی و معنوی در مسیر حرکت (ایدئولوژی، ارزش‌ها، باورها و انگیزه‌های حرکتی)	ایدئولوژی مقاومت اسلامی، الهام از عاشورا، فرهنگ شهادت، شعارهای ضد استکباری، ایمان دینی، حمایت مردمی، توان نظامی و ایدئولوژی مقاومت
بار (شرایط ناپذیرا)	موانع و فشارهای خارجی و داخلی	تحریم‌ها، حملات نظامی، محاصره اقتصادی
بین‌راه	چالش‌ها و فراز و نشیب‌های مسیر حرکت	مذاکرات، اختلافات داخلی، فشارهای سازمان ملل
غایت	اهداف نهایی و آرمان‌های فرارونده حرکت	استقلال، آزادسازی یمن، تشکیل دولت واحد مقاوم، نقش تمدنی در محور مقاومت و امت‌سازی اسلامی
مقاومت	پایداری در برابر موانع	پایداری نظامی و فکری انصارالله در جنگ
خداهمراهی	ایمان به تأیید الهی در مسیر حق	شعارهای قرآنی انصارالله و باور به نصرت الهی
پیشگامان	الگوهای اولیه حرکت	شهادای انقلاب یمن، اندیشه‌های رهبران انقلابی
امام و رهبری	رهبری الهام‌بخش و جهت‌دهنده	سید عبدالملک الحوثی به‌عنوان رهبر الهام‌بخش
همراهان	کنشگران داخلی و خارجی همسو با حرکت	ایران، حزب‌الله، برخی قبایل یمنی، ارتش و کمیته‌های مردمی؛ جریان‌های مردمی منطقه
ضدهمراهان	نیروها و ساختارهای مانع حرکت در سطح داخلی و بین‌المللی	عربستان، امارات، آمریکا، اسرائیل، دولت مستعفی یمن، جریان‌های جدایی‌طلب جنوب، تحریم‌ها و رسانه‌های غربی

## ۲-۲. پیشینه پژوهش

مطالعات متعددی در سال‌های اخیر به بررسی تحولات یمن و جایگاه جنبش انصارالله پرداخته‌اند. بخشی از این پژوهش‌ها بر ابعاد سیاسی و امنیتی بحران یمن تمرکز داشته‌اند؛

برای نمونه، برخی پژوهش‌ها نقش ائتلاف سعودی و پیامدهای آن بر توازن قوا در یمن را تحلیل کرده‌اند. گروه دیگری از مطالعات به بررسی ابعاد منطقه‌ای و ژئوپلیتیک بحران پرداخته‌اند و یمن را به‌عنوان بخشی از معادله رقابت ایران و عربستان در غرب آسیا تحلیل کرده‌اند. در کنار این‌ها، شماری از تحقیقات نیز بر نقش ایدئولوژی و گفتمان مقاومت اسلامی در پایداری جنبش انصارالله تأکید کرده‌اند و آن را عامل اصلی بقا و تثبیت این جریان دانسته‌اند. در این بخش، برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط مرور می‌شود:

جدول شماره ۲. پیشینه پژوهش

نویسنده(گان) روش استفاده‌شده	هدف یا سوال اصلی	یافته‌ها
برزگر، (۱۴۰۳)، کیفی و بنیادی، با رویکرد تحلیل نظری	نظریه حرکت و ضدحرکت چگونه می‌تواند چارچوبی بومی و کاربردی برای تحلیل بازتاب انقلاب اسلامی در کشورهای اسلامی فراهم آورد؟	نظریه جدیدی برای تحلیل بازتاب انقلاب با تمرکز بر واکنش‌های حرکت و مقاومت ارائه شده است. انقلاب به‌صورت ترکیبی از حرکت (پذیرش) و ضدحرکت (مقاومت) در بازتاب‌های سیاسی و اجتماعی نمود یافته است.
وقوفی، (۱۳۹۹)، توصیفی تحلیلی و با بهره‌گیری از ترکیب ابزار کتابخانه‌ای، مصاحبه و پانل خبرگی	نقش جمهوری اسلامی ایران در حمایت و پشتیبانی از مردم یمن چیست؟	یافته‌ها نشان می‌دهند که ایران در ابعاد گسترده‌ای - سیاسی، بشردوستانه، رسانه‌ای، فرهنگی، حقوقی و اقتصادی - حمایت خود را از مردم یمن سازمان‌دهی و اجرا نموده است.
خواجه سروی و سوری، (۱۴۰۳)، روش تحلیل روند	مهم‌ترین پیشران‌های نبرد ترکیبی محور مقاومت با اسرائیل ۲۰۳۰ کدام‌اند؟	آینده نبرد ترکیبی محور مقاومت با اسرائیل بیش از هر چیز تابعی از پیشران‌های «دسترسی به فناوری‌های نوین»، «توانایی ائتلاف‌سازی منطقه‌ای»، «توانایی بازدارندگی شناختی و تصویرسازی» و «ایجاد فرهنگ

نویسنده(گان) روش استفاده شده	هدف یا سوال اصلی	یافته‌ها
		راهبردی» است.
نصر اصفهانی، ترجمان و کاظمی، (۱۴۰۲)، کیفی با رویکرد تحلیلی- اسنادی	واکاوی آینده جایگاه محور مقاومت در پرتو هندسه قدرت جهانی	قدرت نوظهور جهانی، احیاء قدرت اسلام و عظمت تشیع در سطح جهان، انقلاب اسلامی عامل تشکیل و استمرار سایر نهضت‌های اسلامی، شکل‌گیری موازنه قدرت در منطقه غرب آسیا و جهان است.
محمدی، نجات پور، نوروزی، (۱۴۰۲)، مطالعات کیفی، روش آینده پژوهی- سناریوپردازی	نسبت «مفهوم مقاومت اسلامی» با توجه به تحولات معاصر منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا، با دهه پنجم انقلاب اسلامی چگونه است؟	نخست، گذار از رویکرد تأثیر خطی انقلاب اسلامی بر ایده مقاومت و نمایان شدن ارتباط متقابل و غیرخطی دو گفتمان بر یکدیگر، دوم، ایجاد پایداری نسبی در روابط به‌جای فرازوفرودهای ناپایدار پیشین، سوم، گذار از روابط ساده پیشین و ورود به‌نوعی از پیچیدگی در سطح و عمق ارتباطات دو گفتمان و چهارم، همسو نمودن دیپلماسی رسمی و غیررسمی جهت نیل به اهداف مشخص در هر دو گفتمان.
محسنی، (۱۴۰۱)، روش تحلیلی-توصیفی و براساس گردآوری اسنادی داده‌ها	متغیرهای اصلی تأثیرگذار بر آینده زنجیره مقاومت چیست؟	متغیرهایی مانند انسجام درونی جریان مقاومت، حمایت مردمی، پویایی گفتمان مقاومت، نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و شدت فشارهای نظام سلطه، نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده زنجیره مقاومت دارند. تأکید شده که استمرار گفتمان وحدت‌بخش و حفظ ارتباط گفتمانی رهبران محور مقاومت با ملت‌ها، برای تقویت آینده آن ضروری است.
محمودی و باقری،	بررسی نقش محور مقاومت	جبهه مقاومت با محوریت ایران و تکیه بر

نویسنده(گان) روش استفاده شده	هدف یا سوال اصلی	یافته‌ها
(۱۳۹۷)، استفاده از نظریه نظام جهانی والرشتاین و روش تحلیلی - توصیفی	در مقابله با نظام سلطه و آینده این نظام	آرمان‌های اسلامی در منطقه توانسته مشروعیت نظام سلطه را به چالش کشیده و قدرت آن را به تحلیل ببرد.
غفاری هشجین، محمدی و نیکونهاد، رویکرد (۱۴۰۰)، سناریوسازی و استفاده از مصاحبه خبرگانی	سناریوهای پیش روی آینده محور مقاومت براساس عدم قطعیت‌های بحرانی کدامند؟	پژوهش با شناسایی عدم قطعیت‌های بحرانی مانند تغییر در رویکرد سیاست خارجی قدرت‌های فرامنطقه‌ای، میزان انسجام درونی محور مقاومت و تحولات ژئوپلیتیکی منطقه، سه سناریو ترسیم کرده است: سناریوی پیش‌رونده (افزایش قدرت و هم‌افزایی محور مقاومت)، سناریوی رکود (ثبات نسبی بدون گسترش) و سناریوی واگرایی و تضعیف.

با وجود این، مرور ادبیات موجود نشان می‌دهد که بیشتر پژوهش‌های پیشین یا به بررسی ابعاد امنیتی و سیاسی بحران یمن پرداخته‌اند یا صرفاً تحولات میدانی این کشور را مطالعه کرده‌اند. کمتر پژوهشی به استفاده از چارچوب‌های مفهومی بومی برای تحلیل آینده مقاومت اسلامی یمن توجه داشته است. به ویژه، تاکنون پژوهشی که نظریه حرکت و ضد حرکت را به طور مستقیم برای تبیین روندها و سناریوهای آتی جنبش انصارالله به کار گیرد، یافت نمی‌شود. از این رو، مقاله حاضر درصدد پر کردن این خلأ و ارائه تحلیلی بدیل نسبت به پژوهش‌های پیشین است.

### ۳. روش پژوهش

این پژوهش از نوع کیفی - تحلیلی است و با رویکردی تفسیری به بررسی روند و

آینده مقاومت اسلامی در یمن می‌پردازد. پژوهش‌های کیفی در علوم انسانی و اجتماعی برای تحلیل پدیده‌های چندبعدی و پیچیده مناسب هستند، زیرا امکان تفسیر مفاهیم و روابط فراتر از داده‌های کمی را فراهم می‌آورند و دیدی عمیق نسبت به ساختار و فرآیندهای پدیده‌ها ارائه می‌دهند (Flick, 2014; Denzin & Lincoln, 2018: 12-16).

داده‌های پژوهش از طریق تحلیل محتوای اسنادی گردآوری شده‌اند. این روش با تمرکز بر متون مکتوب، گزارش‌های معتبر و اسناد رسمی، امکان استخراج مفاهیم کلیدی و تبیین روابط میان آن‌ها را فراهم می‌سازد. منابع مورد استفاده شامل اسناد رسمی، گزارش‌های پژوهشی، آثار منتشر شده درباره تحولات یمن و محور مقاومت و داده‌های معتبر ثانویه بوده است (Krippendorff, 2004; Mayring, 2014: 65-72). استفاده از داده‌های اسنادی، علاوه بر فراهم کردن پشتوانه علمی، امکان بازسازی روند تاریخی و تحلیلی حرکت و ضدحرکت در یمن را نیز مهیا می‌کند.

فرایند تحلیل داده‌ها در این پژوهش در سه مرحله اصلی انجام گرفته است. در گام نخست، کدگذاری اولیه برای شناسایی مضامین و مفاهیم مرتبط با عناصر کلیدی نظریه حرکت و ضدحرکت صورت گرفت. این مرحله شامل بررسی دقیق متون، شناسایی مفاهیم تکرارشونده و تعیین شاخص‌های اولیه برای هر عنصر نظریه بود.

در مرحله دوم، داده‌های استخراج شده براساس چارچوب مفهومی نظریه طبقه‌بندی و سازمان‌دهی شدند. این گام امکان مقایسه و تبیین ساختاری مؤلفه‌ها را فراهم می‌کرد و به روشن شدن نحوه تعامل عناصر حرکت و ضدحرکت با یکدیگر کمک نمود. سازمان‌دهی داده‌ها براساس مفاهیم بیداری، توشه، میدان، زمان، همراهان، ضدهمراهان و غایت، به پژوهش این امکان را می‌داد که جریان تحولات یمن را در قالبی منسجم تحلیل کند.

در مرحله نهایی، با تکیه بر نتایج دو مرحله پیشین، روابط میان مؤلفه‌ها تحلیل شد و سناریوهای احتمالی آینده مقاومت اسلامی در یمن استخراج گردید. این مرحله شامل

شناسایی الگوهای تکرارشونده، ارزیابی نقاط قوت و ضعف حرکت و ضد حرکت و ترسیم چشم‌اندازهای احتمالی براساس شواهد موجود بود.

به‌طورکلی، این رویکرد، مبتنی بر داده‌های اسنادی و چارچوب نظری بومی، زمینه را برای ترسیم تصویری منسجم و آینده‌نگر از روند تحول مقاومت اسلامی در یمن فراهم می‌کند و امکان تحلیل نظام‌مند روابط میان مؤلفه‌های حرکت و ضد حرکت و پیش‌بینی مسیرهای احتمالی آن را ایجاد می‌نماید.

#### ۴. یافته‌های پژوهش

مقاومت اسلامی یمن با محوریت جنبش انصارالله، در چارچوب نظریه «حرکت و ضد حرکت» ابراهیم برزگر، با مجموعه‌ای از مؤلفه‌های داخلی و خارجی مواجه است که آینده این حرکت را شکل می‌دهند. تحلیل این مؤلفه‌ها نشان می‌دهد که جنبش انصارالله با بهره‌گیری از رهبری الهام‌بخش، حمایت مردمی و ظرفیت‌های ایدئولوژیک و نظامی، توانسته است علی‌رغم فشارهای شدید ضد حرکت، بقا و تثبیت سیاسی خود را تضمین کند و نقش مؤثری در محور مقاومت منطقه‌ای ایفا نماید.

#### ۴-۱. مؤلفه‌های حرکت

یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های حرکت، رهبری سید عبدالملک بدرالدین الحوثی است. وی با تکیه بر مشروعیت دینی و کاریزمای ایدئولوژیک، نقش محوری در انسجام و هدایت جنبش ایفا می‌کند (Brehony, 2015). رهبری هوشمندانه الحوثی سبب شده است که تصمیم‌گیری‌های نظامی و سیاسی جنبش، با هماهنگی و تمرکز بالایی انجام شود و انسجام داخلی مقاومت تقویت گردد.

عامل دوم، بیداری و آگاهی سیاسی-اجتماعی مردم یمن است. تداوم جنگ و

مداخلات خارجی موجب افزایش سطح آگاهی عمومی شده و مقاومت را از یک جریان محدود محلی به یک نیروی ملی و منطقه‌ای تبدیل کرده است (Juneau, 2020). این فرایند آگاهی‌بخشی، انگیزه اجتماعی برای حضور گسترده در عرصه‌های نظامی و سیاسی را تقویت کرده و ظرفیت بسیج مردمی جنبش را افزایش داده است.

عامل سوم، پشتوانه تاریخی و ایدئولوژیک جنبش است. ریشه‌های مذهبی و هویتی انصارالله که با آموزه‌های زیدی و گفتمان مقاومت اسلامی پیوند دارد، نقش مهمی در استمرار حرکت ایفا می‌کند (Salmoni, Loidolt, & Wells, 2010). این توشه فکری و ایدئولوژیک، علاوه بر مشروعیت بخشی، موجب ایجاد انسجام درونی و انگیزه بالای اعضای جنبش شده است.

عامل چهارم، همراهی مردمی است. حمایت گسترده اجتماعی و حضور فعال مردم در صحنه‌های نظامی و سیاسی، یکی از مهم‌ترین پشتوانه‌های انصارالله در برابر فشارهای خارجی به‌شمار می‌رود (Al-Muslimi, 2019). این همراهی نه‌تنها توان بازدارندگی جنبش را افزایش می‌دهد، بلکه مشروعیت آن را نیز در سطح ملی و منطقه‌ای تقویت می‌کند.

عامل پنجم، غایت مندی حرکت است؛ هدف نهایی مقاومت، خروج از سلطه خارجی و تحقق استقلال سیاسی و هویتی، در قالب پیوند با محور مقاومت منطقه‌ای، است (International Crisis Group, 2022). روشن‌بودن هدف و جهت حرکت، موجب افزایش انگیزه و انسجام در میان نیروهای مقاومت شده و ظرفیت دوام و گسترش جنبش را بالا برده است.

همچنین توان نظامی و بازدارندگی مقاومت از عناصر کلیدی حرکت محسوب می‌شود. انصارالله با بهره‌گیری از فناوری موشکی و پهپادی، دامنه عملیات خود را به فراتر از مرزهای یمن گسترش داده و اهدافی در امارات و عربستان را هدف قرار داده است که این امر نشان‌دهنده شکل‌گیری یک بازدارندگی مؤثر در میدان نبرد است (Sana'a Center, 2025).

پیوند ایدئولوژیک و فکری با جمهوری اسلامی ایران و پشتوانه‌های قبیله‌ای و اجتماعی داخلی، عامل دیگری است که استمرار حرکت را تضمین کرده است (AI-). (Iryani, 2023) این ترکیب حمایت خارجی و ظرفیت‌های بومی، امکان بهره‌مندی از آموزش، حمایت معنوی و منابع نظامی را فراهم کرده و همزمان استقلال نسبی جنبش را حفظ می‌کند.

عامل زمان و فرسایش نیروهای ضدحرکت نیز در تثبیت موقعیت انصارالله نقش دارد. طولانی‌شدن جنگ نه‌تنها موجب فرسایش ائتلاف سعودی و متحدان آن شده، بلکه تجربه‌های میدانی و توان عملیاتی جنبش را نیز افزایش داده است (Brookings, 2020). علاوه بر این، ضعف ساختاری نیروهای ضدحرکت، ازجمله اختلافات داخلی و فقدان مشروعیت دولت مستقر در عدن، فرصت بیشتری برای حرکت مقاومت فراهم کرده است (UN Security Council, 2020).

#### ۲-۴. مؤلفه‌های ضدحرکت

در برابر حرکت مقاومت اسلامی، مجموعه‌ای از نیروهای ضدحرکت قرار دارند. ائتلاف سعودی-اماراتی با اتکا به پشتیبانی نظامی و مالی غرب، اصلی‌ترین نیروی بازدارنده است (Juneau, 2020). این ائتلاف با حملات گسترده و مداوم، تلاش می‌کند عرصه حرکت را محدود کرده و انسجام اجتماعی و نظامی یمن را تضعیف کند. جریان‌های تکفیری و افراطی مانند القاعده و داعش نیز نقش ضدحرکت دارند و با اقدامات تروریستی و ایجاد ناامنی، انسجام اجتماعی و امنیتی یمن را هدف قرار داده‌اند (Johnsen, 2016). فشارهای اقتصادی و تحریم‌های بین‌المللی، به‌ویژه از سوی آمریکا و متحدانش، بخشی دیگر از تلاش‌های ضدحرکت برای فرسایش قدرت جنبش به‌شمار می‌رود (International Crisis Group, 2022).

علاوه بر این، استمرار جنگ و محاصره اقتصادی به عنوان میدان‌های تحمیلی، تحرک جنبش را محدود کرده و زندگی روزمره مردم را با بحران مواجه ساخته است (Brehony, 2015). این چالش‌ها، در کنار بحران‌های انسانی و اقتصادی در مناطق تحت کنترل انصارالله، از مهم‌ترین موانع داخلی برای تداوم حرکت محسوب می‌شوند (United Nations, 2022).

#### ۳-۴. ارزیابی کلی وضعیت مقاومت

تحلیل براساس نظریه حرکت و ضدحرکت نشان می‌دهد که مقاومت اسلامی یمن در مرحله تثبیت قرار دارد. مؤلفه‌های حرکت توانسته‌اند بخش قابل توجهی از فشارهای ضدحرکت را خنثی کنند و دستاوردهایی همچون حفظ موجودیت سیاسی-نظامی، افزایش مشروعیت مردمی و تبدیل شدن به بازیگری مؤثر در محور مقاومت را به همراه داشته‌اند.

باین حال، تداوم فشارهای خارجی، محدودیت‌های اقتصادی و بحران‌های انسانی همچنان چالش‌های جدی پیش روی جنبش هستند. آینده مقاومت اسلامی یمن بستگی به توانایی آن در تقویت همراهان داخلی، تعمیق پیوند با محور مقاومت و خنثی سازی فشارهای ضدحرکت دارد. در صورت موفقیت در مدیریت این مؤلفه‌ها، ظرفیت گسترش و تأثیرگذاری جنبش در منطقه افزایش خواهد یافت و یمن می‌تواند همچنان به یکی از کانون‌های اصلی محور مقاومت تبدیل شود. (Juneau, 2020; International Crisis Group, 2022).

#### ۴-۴. تحلیل و بررسی

تحلیل یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مقاومت اسلامی یمن در پرتو نظریه «حرکت و ضدحرکت» ابراهیم برزگر قابل فهم و تبیین است. مطابق این نظریه، هر حرکت اصیل در تقابل با ضدحرکتی شکل می‌گیرد که هدف آن توقف یا تضعیف پویایی جنبش است. مقاومت یمن نیز دقیقاً در چنین فضایی در حال فعالیت است؛ جنبش انصارالله با

بهره‌گیری از رهبری الهام‌بخش، پشتوانه ایدئولوژیک و توان میدانی، درصدد بازتولید قدرت و هویت خود است، درحالی‌که ضدحرکت با ابزارهای نظامی، سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای تلاش می‌کند نفوذ و توانایی جنبش را محدود سازد.

یکی از مؤلفه‌های کلیدی که موفقیت حرکت مقاومت را تضمین کرده است، رهبری هوشمندانه سید عبدالملک بدرالدین الحوثی است. رهبری وی با تکیه بر مشروعیت دینی و کاریزمای ایدئولوژیک، انسجام داخلی جنبش را حفظ کرده و تصمیم‌گیری‌های استراتژیک را هماهنگ ساخته است. این رهبری، در کنار توان نظامی و فناوری‌های موشکی و پهپادی انصارالله، موجب شده است مقاومت یمن بتواند عملیات خود را فراتر از مرزهای داخلی گسترش داده و حتی اهدافی در عربستان و امارات را هدف قرار دهد. در واقع، تعامل میان حرکت و ضدحرکت، نه تنها به فرسایش قدرت جنبش نینجامیده بلکه موجب بازتولید ظرفیت‌ها و مشروعیت آن نیز شده است.

مؤلفه دیگر، بیداری و آگاهی سیاسی-اجتماعی مردم یمن است. مداخلات خارجی و تداوم جنگ باعث ارتقای سطح آگاهی عمومی شده و مقاومت را از یک جریان محدود محلی به یک نیروی ملی و منطقه‌ای تبدیل کرده است. این فرایند آگاهی بخشی، زمینه حضور گسترده مردمی در صحنه‌های نظامی و سیاسی را فراهم کرده و ظرفیت بسیج اجتماعی جنبش را افزایش داده است. همراهی مردمی، به ویژه در شرایط سخت محاصره و جنگ، باعث شده است مقاومت بتواند فشارهای ضدحرکت را تا حد زیادی خنثی کند و پایگاه اجتماعی خود را تقویت نماید.

پشتوانه تاریخی و ایدئولوژیک جنبش نیز نقش مهمی در تداوم حرکت ایفا می‌کند. آموزه‌های زیدی و گفتمان مقاومت اسلامی، منبع مشروعیت بخشی و انسجام فکری انصارالله به شمار می‌روند. این توشه فکری، علاوه بر ایجاد انگیزه درونی برای اعضای جنبش، امکان پایداری در مقابل فشارهای خارجی و داخلی را فراهم کرده است. پیوند

ایدئولوژیک و فکری با جمهوری اسلامی ایران و حمایت‌های معنوی و آموزشی محور مقاومت، توانسته است ضمن حفظ استقلال نسبی جنبش، منابع و امکانات لازم برای تقویت توان عملیاتی و میدانی را فراهم کند.

در مقابل، نیروهای ضدحرکت شامل ائتلاف سعودی-اماراتی، جریان‌های تکفیری و افراطی، تحریم‌های اقتصادی و فشارهای دیپلماتیک بین‌المللی هستند که هر یک با ابزارهای خاص خود تلاش دارند توان مقاومت را کاهش دهند. ائتلاف سعودی-اماراتی با پشتیبانی تسلیحاتی و مالی غرب، حملات گسترده‌ای را علیه یمن سازمان‌دهی کرده است، درحالی‌که جریان‌های تکفیری با اقدامات تروریستی و ایجاد ناامنی، انسجام اجتماعی و امنیتی یمن را هدف قرار داده‌اند. فشارهای اقتصادی و محاصره، محدودیت‌های دارویی و غذایی و بحران‌های انسانی، از دیگر چالش‌هایی هستند که توان بسیج و مشروعیت اجتماعی جنبش را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

باین حال، بررسی تعامل میان حرکت و ضدحرکت نشان می‌دهد که هرچه فشارهای ضدحرکت افزایش یافته، جنبش انصارالله توانسته است ظرفیت‌های خویش را بازسازی و ارتقا دهد. برای مثال، حملات گسترده ائتلاف سعودی موجب شد مقاومت یمن توان موشکی و پهپادی خود را توسعه داده و به عمق خاک عربستان و امارات ضربه وارد کند. این تجربه، الگوی دیالکتیکی تعامل حرکت و ضدحرکت را نمایان می‌سازد؛ به طوری‌که فشار دشمن نه تنها موجب تضعیف جنبش نشده، بلکه ظرفیت بازتولید قدرت و مشروعیت آن را افزایش داده است.

از منظر آینده پژوهانه، تقابل میان حرکت و ضدحرکت در یمن احتمالاً در سه سناریوی اصلی بروز خواهد یافت: نخست، تداوم مقاومت و تثبیت سیاسی انصارالله در ساختار قدرت یمن؛ دوم، تشدید فشارهای خارجی همراه با افزایش خوداتکایی و انسجام

داخلی جنبش؛ و سوم، گسترش نفوذ منطقه ای مقاومت یمن در چارچوب محور مقاومت. این سناریوها نشان می دهند که علی رغم فشارهای گسترده، ظرفیت های حرکت غالباً بر ضد حرکت غلبه داشته و چشم انداز آینده به سود تثبیت و توسعه مقاومت اسلامی خواهد بود.

در نهایت، یافته ها حاکی از آن است که نظریه حرکت و ضد حرکت، چارچوبی مناسب برای تحلیل پویایی های پیچیده مقاومت اسلامی یمن فراهم می آورد و توانایی تبیین تعامل میان ظرفیت ها و چالش های داخلی و خارجی جنبش را دارد. براساس این چارچوب، قدرت مقاومت اسلامی نه تنها در مقابله با فشارهای ضد حرکت قابل درک است، بلکه می تواند الگویی برای تحلیل سایر جنبش های مقاومت منطقه ای نیز باشد.

## ۵. بحث، نتیجه گیری و پیشنهادها

### ۵-۱. بحث

نتایج این پژوهش در پرتو مطالعات پیشین نشان می دهد که مقاومت اسلامی یمن، هم راستا با دیگر حرکت های محور مقاومت، از الگوی «حرکت و ضد حرکت» تبعیت می کند. مشابه پژوهش های انجام شده درباره لبنان و فلسطین، یافته ها بیانگر آن است که نقش رهبری کاریزماتیک، پشتوانه های ایدئولوژیک و مشارکت مردمی عناصر اصلی حرکت اند، در حالی که فشارهای خارجی و تضادهای داخلی کارکرد ضد حرکت را ایفا می کنند. این همخوانی، اعتبار نظریه برزگر در تحلیل روندهای مقاومت اسلامی را تأیید می نماید.

از نظر اهمیت نظری، پژوهش حاضر به غنای ادبیات علمی پیرامون مقاومت اسلامی کمک می کند و نظریه حرکت و ضد حرکت را در بستر یمن آزمون می نماید. از نظر عملی

نیز، یافته‌ها می‌توانند در سیاست‌گذاری‌های منطقه‌ای و طراحی راهبردهای محور مقاومت برای مدیریت چالش‌های آینده به کار گرفته شوند.

باین حال، پژوهش با محدودیت‌هایی نیز مواجه است؛ نخست آنکه داده‌ها صرفاً مبتنی بر منابع اسنادی بوده و امکان بررسی میدانی شرایط یمن فراهم نبوده است. دوم آنکه تمرکز تحقیق بر نظریه برزگر، احتمالاً مانع از توجه کافی به سایر رویکردهای نظری در حوزه مقاومت اسلامی شده است. این محدودیت‌ها می‌تواند در تحقیقات آینده مورد توجه قرار گیرد.

بر این اساس، می‌توان گفت که نظریه حرکت و ضدحرکت، با تبیین دیالکتیکی شرایط یمن، امکان تحلیل جامع‌تری از روند مقاومت را فراهم می‌کند. درحالی‌که بسیاری از تحلیل‌های رایج بر ابعاد صرفاً سیاسی یا نظامی متمرکز بوده‌اند، چارچوب نظری این پژوهش نشان داد که پایداری مقاومت نه فقط محصول توان نظامی، بلکه نتیجه ترکیب رهبری، ایدئولوژی، انسجام اجتماعی و شرایط میدانی است.

## ۵-۲. نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان داد که مقاومت اسلامی یمن را می‌توان براساس نظریه حرکت و ضدحرکت در قالب یک فرآیند دیالکتیکی تحلیل کرد؛ فرآیندی که در آن عناصر حرکت مانند رهبری الهام‌بخش، پشتوانه ایدئولوژیک و مشارکت مردمی همواره با موانع ضدحرکت همچون فشارهای بین‌المللی، بحران‌های داخلی و محدودیت‌های اقتصادی در تعامل هستند. جمع‌بندی نتایج نشان می‌دهد که علی‌رغم شدت فشارهای خارجی و چالش‌های داخلی، استمرار مقاومت یمن ناشی از توان بسیج اجتماعی و پیوند آن با گفتمان محور مقاومت است.

بر این اساس، می‌توان چند سناریوی آینده برای مقاومت اسلامی یمن ترسیم کرد: نخست، تداوم وضعیت کنونی با تثبیت نسبی موقعیت مقاومت و فرسایشی شدن

---

درگیری‌ها؛ دوم، تقویت جریان حرکت با افزایش همگرایی محور مقاومت و ارتقای ظرفیت‌های سیاسی-اجتماعی یمن؛ و سوم، تضعیف مقاومت در صورت تشدید فشارهای خارجی و افزایش شکاف‌های داخلی. این سناریوها، بسته به تعامل میان نیروهای حرکت و ضدحرکت، می‌توانند مسیر آینده تحولات یمن را شکل دهند.

### ۳-۵. پیشنهادها

در کنار این جمع‌بندی، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی به مقایسه تطبیقی نظریه حرکت و ضدحرکت در بسترهای مختلف منطقه‌ای (مانند فلسطین، عراق و لبنان) بپردازند تا ظرفیت تعمیم‌پذیری آن روشن‌تر شود. همچنین، استفاده از روش‌های میدانی و مصاحبه‌های عمیق می‌تواند داده‌های دقیق‌تری درباره وضعیت مقاومت یمن فراهم آورد. از نظر سیاست‌گذاری، توجه به تقویت عناصر حرکت از جمله انسجام داخلی، توان رسانه‌ای و حمایت‌های منطقه‌ای، می‌تواند برای بازیگران محور مقاومت راهبردی تلقی شود.

## ۶. منابع

### ۶-۱. منابع فارسی

- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۲). نظریه پخش و بازتاب انقلاب اسلامی. پژوهش حقوق عمومی، ۵(۸)، ۷۳-۳۹.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۹۰). اندیشه سیاسی امام خمینی؛ سیاست به مثابه صراط، تهران، سمت.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۹۱). استعاره صراط در اندیشه سیاسی سید قطب، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- برزگر، ابراهیم (۱۳۹۴). بازتاب جهانی انقلاب اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- برزگر، ابراهیم (۱۴۰۲). صراط؛ سیاست فهمی و سیاست سازی در اندیشه حضرت آیت الله خامنه‌ای، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی.
- برزگر ابراهیم. (۱۴۰۳). کاربرد نظریه حرکت و ضدحرکت در بازتاب انقلاب اسلامی. خواجه سروی، غلامرضا؛ سوری، فاطمه. (۱۴۰۳). آینده نبرد ترکیبی محور مقاومت اسلامی و اسرائیل در چشم‌انداز ۲۰۳۰. فصلنامه روابط خارجی. ۱۶(۱)، ۱۴۷-۱۷۰.
- غفاری هاشجین، زاهد؛ نیکونهاد، ایوب؛ محمدی، زهره. (۱۴۰۰). سناریوهای پیش روی آینده محور مقاومت براساس عدم قطعیت‌های بحرانی. پژوهشنامه انقلاب اسلامی. ۴۱(۱۱)، ۱۹-۴۰.
- محسنی، سجاد(۱۴۰۱). متغیرهای تأثیرگذار بر آینده زنجیره مقاومت در منطقه غرب آسیا با تاکید بر یمن، عراق، سوریه و لبنان. روابط خارجی. ۵۵(۱۴)، ۱۹۵-۲۲۷.
- محمدی، سعید؛ نجات پور، مجید؛ نوروزی، مجتبی (۱۴۰۲). دهه پنجم انقلاب اسلامی و تصویر آینده جبهه مقاومت. فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی. ۱۲(۳)، ۷-۲۸.

محمودی رجا، سید زکریا؛ باقری دولت آبادی، علی؛ راوش، بهنام. (۱۳۹۷). بررسی محور مقاومت و آینده نظام سلطه با استفاده از نظریه نظام جهانی. فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی، ۷(۱۴)، ۲۸-۷.

نصر اصفهانی، محسن؛ ترجمان، فریبا؛ کاظمی، احمد (۱۴۰۲). آینده جایگاه محور مقاومت در پرتو هندسه قدرت جهانی. سیاست متعالیه. ۱۱(۲)، ۲۳۳-۲۵۰.

وقوفی، امید (۱۳۹۹). نقش جمهوری اسلامی ایران در حمایت و پشتیبانی از مردم یمن. مطالعات سیاست خارجی تهران، ۱۶(۴)، ۱۳۸-۱۸۸.

## ۲-۶. منابع انگلیسی

- Al-Muslimi, F. (2019). Rethinking Yemen's economy. Sana'a Center for Strategic Studies. Sana'a Center for Strategic Studies
- Almuslimi, F. (2020). The Houthis and the changing dynamics of Yemen's war. Carnegie Middle East Center. <https://carnegie-mec.org/2020/06/04/houthis-and-changing-dynamics-of-yemen-s-war-pub-81967>
- Almuslimi, F. (2020). Yemen's war: Regional dynamics and local consequences. Middle East Institute.
- Bonnefoy, L. (2018). Yemen and the world: Beyond insecurity. Oxford University Press.
- Brehony, N. (2015). Yemen and the Huthis: Genesis of the 2015 crisis. London: Chatham House.
- Brehony, N. (2015). Yemen divided: The story of a failed state in South Arabia. I.B. Tauris.
- Brookings Institution. (2020). The war in Yemen: Regional and international dimensions. Washington, DC: Brookings Institution.
- Denzin, N. K. & Lincoln, Y. S. (Eds.). (2018). The SAGE handbook of qualitative research (5th ed.). Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.
- Flick, U. (2014). An introduction to qualitative research (5th ed.). London: SAGE Publications.
- International Crisis Group. (2021). Rethinking peace in Yemen. (Middle East Report No. 216). <https://www.crisisgroup.org/middle-east-north-africa/gulf-and-arabian-peninsula/yemen/216-rethinking-peace-yemen>
- International Crisis Group. (2022). The Huthis and Yemen's war of attrition. Brussels: International Crisis Group.
- International Institute for Strategic Studies (IISS). (2022). The military balance 2022. Routledge.

- 
- Johnsen, G. D. (2016). *The last refuge: Yemen, al-Qaeda, and America's war in Arabia*. New York: W. W. Norton.
- Juneau, T. (2020). The Houthis and Yemen's war: Domestic and regional dynamics. *Middle East Policy*, 27(1), 68–78. <https://doi.org/10.1111/mepo.12498>
- Juneau, T. (2021). Iran's policy toward the Houthis in Yemen: A limited return on a modest investment. *International Affairs*, 97(4), 1049–1067. <https://doi.org/10.1093/ia/iab082>
- Knights, M. (2020). *The Houthi war machine: From guerrilla war to state capture*. The Washington Institute for Near East Policy. <https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/houthi-war-machine-guerrilla-war-state-capture>
- Krippendorff, K. (2004). *Content analysis: An introduction to its methodology* (2nd ed.). Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.
- Mayring, P. (2014). *Qualitative content analysis: Theoretical foundation, basic procedures and software solution*. Klagenfurt, Austria: Beltz.
- Salmoni, B. A. Loidolt, B. & Wells, M. (2010). *Regime and periphery in northern Yemen: The Huthi phenomenon*. Santa Monica, CA: RAND Corporation.
- Salisbury, P. (2020). *Yemen: National chaos, local order*. Chatham House. <https://www.chathamhouse.org/2020/12/yemen-national-chaos-local-order>
- Salisbury, P. (2020). *Yemen's southern powder keg*. Chatham House.
- Sana'a Center for Strategic Studies. (2025). *Yemen at a crossroads: Prospects for peace and reconstruction*. Sana'a: Sana'a Center for Strategic Studies.
- United Nations. (2022). *Yemen: Report of the Panel of Experts submitted to the Security Council*. New York: United Nations.
- United Nations Panel of Experts on Yemen. (2022). *Final report of the Panel of Experts on Yemen pursuant to Security Council resolution 2564 (2021)*. United Nations Security Council.

## تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت از منظر رئالیسم نئوکلاسیک

۲۰۲۵ - ۲۰۱۵

حسن جعفرزاده<sup>۱</sup>،

بنیامین طاهری<sup>۲\*</sup>،

حمید خسروی<sup>۳</sup>،

### چکیده

تحولات ژئوپلیتیکی منطقه غرب آسیا در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، به‌ویژه در سه ساله اخیر، ساختار، کارکرد و منطق راهبردی «محور مقاومت» را با دگرگونی‌هایی جدی مواجه ساخته است. این پژوهش با بهره‌گیری از نظریه رئالیسم نئوکلاسیک و چارچوب بازدارندگی شبکه‌ای، در پی تبیین به این مسئله است که چگونه تغییرات امنیتی و سیاسی منطقه‌ای، به‌ویژه پس از درگیری‌های گسترده میان محور مقاومت و رژیم اسرائیل از ۲۰۲۳ به بعد، بر نوع بازدارندگی و قدرت راهبردی این محور اثر گذاشته‌اند.

۱. دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی با گرایش آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران.  
Email: jafarzadeh98hsn@gmail.com

۲. دانشجو دکتری، گروه حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)  
Email: benyamin.taheri021@gmail.com.

۳. استادیار، دانشگاه جامع امام حسین، تهران، ایران  
Mahdiyar9595@Gmail.com Email:

پرسش اصلی مقاله آن است که: تحولات ژئوپلیتیکی چه اثری بر توازن قدرت و الگوی بازدارندگی محور مقاومت در مواجهه با رژیم اسرائیل داشته‌اند؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا است که ترکیب دولت‌ها و بازیگران غیردولتی در محور مقاومت، تحت تأثیر فشارهای داخلی و خارجی، تضعیف انسجام راهبردی و تحول در الگوهای تقابل با رژیم اسرائیل، به سمت بازدارندگی نامتمرکز و چندلایه مبتنی بر شبکه‌های پراکنده امنیتی و عملیاتی حرکت کرده است. این پژوهش به روش کیفی و با استفاده از تحلیل اسنادی انجام شده و داده‌های آن از منابع علمی معتبر فارسی، عربی و انگلیسی گردآوری شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهند که محور مقاومت در دهه اخیر، به ویژه پس از سال ۲۰۲۳، به دلیل حملات دقیق اطلاعاتی، ضعف دولت‌های هم‌پیمان و محدودیت‌های اقتصادی و سیاسی، به جای انسجام نظامی - سیاسی متمرکز، به راهبردهایی با ماهیت پراکنده، غیررسمی و محلی متوسل شده است. در این چارچوب، بازدارندگی کلاسیک جای خود را به بازدارندگی شبکه‌ای داده که نیازمند بازنگری در تحلیل‌های سنتی از قدرت این محور است.

#### کلیدواژه‌ها:

محور مقاومت، اسرائیل، تحولات ژئوپلیتیکی، رئالیسم نئوکلاسیک، بازدارندگی شبکه‌ای.

طی یک دهه اخیر، خاورمیانه شاهد تحولات ژئوپلیتیکی چشم گیری بوده که ساختارهای سنتی قدرت در این منطقه را متأثر ساخته است. در میان این دگرگونی‌ها، آنچه بیش از پیش به عنوان یک پدیده راهبردی مطرح شده، بازتعریف نقش و کارکرد «محور مقاومت» است؛ مجموعه‌ای از دولت‌ها و گروه‌های غیردولتی با پیوندهای ایدئولوژیک، امنیتی و عملیاتی با جمهوری اسلامی ایران که به صورت غیررسمی اما منسجم در برابر رژیم اسرائیل و متحدان غربی آن صف آرایی کرده‌اند. این محور که شامل ایران، دولت سوریه (تا پیش از سقوط اسد)، حزب الله لبنان، حشدالشعبی عراق، انصارالله یمن، حماس و جهاد اسلامی است، همواره خود را بازیگری مقاوم در برابر پروژه‌های سلطه جویانه جهانی معرفی کرده، اما در سال‌های اخیر با چالش‌هایی عمیق و پیچیده روبه‌رو شده است.

از اواسط دهه ۲۰۱۰ میلادی، عواملی چون افزایش فشارهای بین‌المللی بر ایران، بروز بحران‌های مزمن در ساختارهای سیاسی سوریه و لبنان، تحولات میدانی در عراق و یمن و نیز رشد تهدیدات اطلاعاتی و سایبری رژیم اسرائیل، موجب شده تا انسجام پیشین این محور به تدریج فرسایش یابد. اوج این روند را می‌توان در رویدادهای سال ۲۰۲۳ مشاهده کرد؛ زمانی که در پی حمله حماس به اراضی اشغالی، زنجیره‌ای از درگیری‌های چندلایه میان رژیم اسرائیل و اجزای محور مقاومت در جبهه‌های مختلف شکل گرفت. این درگیری‌ها با ترور فرماندهان نظامی، تخریب زیرساخت‌های لجستیکی و افزایش عملیات‌های سایبری همراه بود و بسیاری از تحلیل‌گران را به این نتیجه رساند که این محور دیگر واجد توان بازدارندگی کلاسیک است.

آنچه در این میان اهمیت می‌یابد، بررسی سازوکارهای تغییر در ماهیت بازدارندگی این محور است. برخلاف گذشته که محور مقاومت با تکیه بر ساختارهای متمرکز،

قابلیت پاسخ‌گویی هماهنگ و ضربه متقابل داشت، امروزه به نظر می‌رسد این کنش‌گری منطقه‌ای به سمت مدلی از بازدارندگی غیرمتمرکز، چندکانونی و مبتنی بر شبکه‌های محلی حرکت کرده است. این تغییر نه تنها در عرصه میدانی بلکه در سطوح راهبردی و ادراکی نیز بازتاب یافته و موجب بازتعریف نقش و جایگاه بازیگران در این چارچوب شده است. تحلیل این وضعیت نیازمند رویکردی نظری است که هم به فشارهای بیرونی و هم به متغیرهای درونی توجه داشته باشد. نظریه رئالیسم نئوکلاسیک، از جمله چارچوب‌هایی است که با ترکیب فشارهای سیستم بین‌المللی و عوامل داخلی مانند ادراک نخبگان، ضعف یا قوت نهادهای حکمرانی و محدودیت‌های ساختاری، می‌تواند تحلیلی جامع از رفتار کنش‌گران ارائه دهد. به‌ویژه در مورد ایران که در نقش محور هدایتگر این جریان عمل می‌کند، می‌توان دریافت که سیاست خارجی آن در قبال محور مقاومت، نه صرفاً تابع فشارهای خارجی، بلکه متأثر از مؤلفه‌های داخلی مانند بحران اقتصادی، منازعات سیاسی، نارضایتی اجتماعی و نیز ساختار تصمیم‌گیری امنیتی و نظامی بوده است.

در همین چارچوب، می‌توان چنین استدلال کرد که تضعیف تدریجی دولت‌های هم‌پیمان، ناتوانی حزب‌الله در تثبیت سیاسی لبنان، فروپاشی تدریجی دولت مرکزی در سوریه، فرسایش لجستیکی و روانی در یمن و عراق، همگی شرایطی را فراهم آورده‌اند که محور مقاومت از یک بازیگر منطقه‌ای منسجم، به مجموعه‌ای از شبکه‌های مقاومتی پراکنده تبدیل شود. این روند، اگرچه همچنان در برخی جبهه‌ها موجب کنش‌های امنیتی برای رژیم اسرائیل می‌شود، اما دیگر از ساختار بازدارندگی کلاسیک برخوردار نیست و به‌ناچار به‌سوی الگوهای جدیدی از مقاومت غیرمتمرکز سوق یافته است.

با توجه به این بستر، مسئله محوری این پژوهش آن است که در یک دهه اخیر، به‌ویژه از سال ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵، چه تحولاتی در عرصه ژئوپلیتیکی رخ داده که موجب

دگرگونی در ساختار و منطق بازدارندگی محور مقاومت در برابر رژیم اسرائیل شده است. از سوی دیگر، این مطالعه بر آن است تا نشان دهد چگونه ترکیب پیچیده‌ای از متغیرهای داخلی و بین‌المللی، موجب تغییر عملکرد و راهبرد این محور شده و الگوهای سنتی کنش‌گری آن را ناکارآمد ساخته است. برای پاسخ به این مسئله، فرض بر آن است که محور مقاومت، متشکل از دولت‌ها و گروه‌های غیردولتی هم‌راستا، در مواجهه با فشارهای هم‌زمان از خارج (همچون تحریم‌ها، حملات اطلاعاتی، ترورها و جنگ‌های نیابتی) و از درون (مانند ناکارآمدی سیاسی، بحران‌های اقتصادی و افت مشروعیت)، به ناچار از الگوی بازدارندگی کلاسیک فاصله گرفته و به سوی مقاومت چندلایه، پراکنده و مبتنی بر ظرفیت‌های محلی و سیال گرایش یافته است.

هدف از انجام این پژوهش، تحلیل روندهای کلان تغییر در ساختار بازدارندگی، انسجام و موقعیت منطقه‌ای محور مقاومت در دهه گذشته، با تمرکز بر سال‌های اخیر است.

همچنین، از منظر نظری، این پژوهش در پی آزمودن کارآمدی نظریه رئالیسم نئوکلاسیک در تبیین تحولات بازیگرانی است که در ساختارهای رسمی دولت-ملت قرار نمی‌گیرند، اما در معادلات امنیتی منطقه‌ای نقش‌آفرینی می‌کنند.

ساختار مقاله بر پایه این مسیر تحلیلی طراحی شده است: نخست، به بررسی پیشینه پژوهش‌های داخلی و بین‌المللی در این زمینه پرداخته می‌شود. سپس، چارچوب نظری مقاله در قالب نظریه رئالیسم نئوکلاسیک و مفهوم بازدارندگی شبکه‌ای ارائه خواهد شد. در ادامه، روش تحقیق معرفی و سپس، تحلیل دقیق و مستند تحولات محور مقاومت ارائه می‌گردد. سرانجام، مقاله با نتیجه‌گیری تحلیلی و ارائه پیشنهادهایی برای سیاست‌گذاری و پژوهش‌های آتی به پایان خواهد رسید.

## پیشینه پژوهش

در زمینه تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت و تأثیر آن بر بازدارندگی و امنیت منطقه ای در دهه اخیر، مطالعات متعددی صورت گرفته است که ابعاد مختلف ساختاری، راهبردی و امنیتی این محور را مورد بررسی قرار داده‌اند. بسیاری از پژوهش‌ها بر نقش جمهوری اسلامی ایران و دیگر بازیگران کلیدی محور مقاومت همچون حزب‌الله، حشدالشعبی و انصارالله در تغییرات منطقه‌ای و مقابله با تهدیدات رژیم اسرائیل و دیگر قدرت‌های جهانی تأکید دارند. این تحقیقات عمدتاً به تحلیل الگوهای مختلف بازدارندگی، به‌ویژه بازدارندگی نامتقارن و شبکه‌ای و همچنین چالش‌های داخلی و خارجی محور مقاومت در پاسخ به تحولات جدید پرداخته‌اند. در برخی از این مطالعات، تأثیر متغیرهای اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک بر انسجام و عملکرد محور مقاومت و در برخی دیگر، ابعاد نظامی و امنیتی آن مدنظر قرار گرفته است. با این حال، بیشتر پژوهش‌ها در چارچوب تحلیل‌های سنتی بازدارندگی و فشارهای خارجی به تحلیل رفتار محور مقاومت پرداخته‌اند و به دگرگونی‌های ساختاری درونی و تأثیر آن‌ها بر الگوهای بازدارندگی توجه کمتری داشته‌اند. پژوهش حاضر با استفاده از نظریه رئالیسم نئوکلاسیک و تأکید بر تحولات داخلی و خارجی، در پی تحلیل چگونگی تغییرات اخیر در محور مقاومت، به‌ویژه پس از سال ۲۰۲۳ و تأثیر آن بر الگوهای بازدارندگی و توازن قدرت در این محور است.

۱. عزیزاده (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت و جایگاه ایران در منطقه خاورمیانه» به تحلیل تغییرات ساختاری در محور مقاومت و تأثیر آن بر موقعیت ایران در برابر قدرت‌های جهانی پرداخته است؛ اما پژوهش حاضر در صدد تبیین اثرات تحولات ژئوپلیتیکی بر توازن قدرت و بازدارندگی در محور مقاومت به‌ویژه در مواجهه با رژیم اسرائیل است.

۲. میرزایی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «جایگاه بازدارندگی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: تحلیلی بر الگوهای بازدارندگی و امنیت ملی» به بررسی نقش سیاست‌های بازدارندگی در تصمیمات سیاست خارجی ایران پرداخته است. درحالی که پژوهش حاضر بیشتر به دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی محور مقاومت و تأثیر این تحولات بر الگوهای بازدارندگی تمرکز دارد.

۳. یعقوبی (۱۳۹۷) در پژوهشی تحت عنوان «دین و سیاست در محور مقاومت: تأثیرات ایدئولوژی‌های مذهبی بر امنیت منطقه‌ای» به بررسی پیوندهای ایدئولوژیک میان کشورهای محور مقاومت و تأثیر آن‌ها بر سیاست‌های منطقه‌ای پرداخته است. پژوهش حاضر برخلاف این رویکرد، بیشتر به تحلیل تحولات امنیتی و ساختار بازدارندگی در سطح میدانی و راهبردی محور مقاومت می‌پردازد.

۴. صادقی (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان «تحلیل نقش گروه‌های مقاومت در امنیت منطقه‌ای خاورمیانه» به بررسی نقش گروه‌های مقاومت در ایجاد ثبات منطقه‌ای پرداخته است. این پژوهش در مقایسه با تحقیق مذکور، بیشتر به چگونگی تحول بازدارندگی و چالش‌های امنیتی پیش‌روی محور مقاومت در سال‌های اخیر توجه دارد.

۵. طاهری (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «تحولات محور مقاومت پس از جنگ سوریه: تغییرات راهبردی و امنیتی در خاورمیانه» به تحلیل تغییرات راهبردی در محور مقاومت و تأثیر این تحولات بر امنیت منطقه پرداخته است. پژوهش حاضر بر این نکته متمرکز است که چگونه این تحولات به تغییر الگوهای بازدارندگی محور مقاومت و به‌ویژه در برابر رژیم اسرائیل منجر شده است.

۱. گاسه<sup>۱</sup> (۲۰۱۴) در پژوهشی با عنوان «کشورهای خلیج فارس و نظم جدید خاورمیانه» به تحلیل سیاست‌های قدرت‌های خلیج فارس و تحولات منطقه‌ای پرداخته است. در حالی که پژوهش حاضر بیشتر به بررسی تحولات محور مقاومت و اثرات آن بر سیاست‌های منطقه‌ای در برابر اسرائیل می‌پردازد.
۲. خلیلزاد<sup>۲</sup> (۲۰۰۴) در کتاب خود با عنوان «ایالات متحده و خاورمیانه: مطالعه‌ای در دیپلماسی» به بررسی دیپلماسی ایالات متحده در خاورمیانه پرداخته است. برخلاف پژوهش حاضر که به تحلیل تحولات درونی محور مقاومت و چگونگی تأثیر آن‌ها بر توازن قدرت و بازدارندگی در برابر اسرائیل توجه دارد.
۳. کاتز<sup>۳</sup> (۲۰۱۹) در پژوهشی با عنوان «نقش در حال تحول حزب‌الله در دینامیک‌های امنیتی منطقه‌ای» به تحلیل نقش حزب‌الله لبنان در تحولات امنیتی خاورمیانه پرداخته است. پژوهش حاضر برخلاف آن به تغییرات ساختاری و اثرات آن‌ها بر بازدارندگی محور مقاومت به‌ویژه پس از سال ۲۰۲۳ توجه دارد.
۴. صادقی (۲۰۲۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «جنگ نامتقارن ایران و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای» به بررسی جنگ‌های نامتقارن ایران و تأثیر آن‌ها بر امنیت منطقه‌ای پرداخته است. این پژوهشی برخلاف آن، به تحلیل تحولات اخیر در محور مقاومت و الگوهای جدید بازدارندگی شبکه‌ای پرداخته است.
۵. برتی<sup>۴</sup> (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوان «تحول دینامیک‌های توان نظامی حزب‌الله» به تحلیل تغییرات در توان نظامی حزب‌الله و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای پرداخته است. پژوهش حاضر بیشتر به تأثیر تحولات امنیتی و ژئوپلیتیکی بر بازدارندگی محور مقاومت و روندهای جدید آن در مقابل اسرائیل پرداخته است.

---

1. Gause
2. Khalilzad
3. Katz
4. Berti

---

نوآوری اصلی این پژوهش در چند سطح قابل تشخیص است. نخست، برخلاف بخش عمده‌ای از مطالعات پیشین که تحولات محور مقاومت را صرفاً با رویکردهای کلان رئالیسم یا تمرکز بر متغیرهای نظامی-امنیتی تحلیل کرده‌اند، این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نظری رئالیسم نئوکلاسیک به بررسی ترکیب متغیرهای سیستمیک (ساختار قدرت بین‌المللی و منطقه‌ای) و متغیرهای واحدمحور (ویژگی‌های داخلی و تصمیم‌سازی بازیگران محور مقاومت) می‌پردازد؛ رویکردی که تاکنون کمتر در ادبیات مربوط به محور مقاومت به کار گرفته شده است. دوم، پژوهش حاضر با تمرکز بر دوره زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ و به ویژه تحولات پس از سال ۲۰۲۳، خلأ قابل توجهی را در مطالعات موجود پر می‌کند. بیشتر پژوهش‌های پیشین تا حوالی ۲۰۱۹ یا حداکثر ۲۰۲۱ را پوشش می‌دهند و به تحولات نوظهور در سه ساله اخیر، به ویژه پس از درگیری‌های مستقیم و چندجبهه‌ای محور مقاومت با رژیم اسرائیل، توجه نظام‌مند نداشته‌اند. سوم، این مقاله با تکیه بر مفهوم «بازدارندگی شبکه‌ای» به عنوان چارچوب تحلیلی، الگوی جدیدی از قدرت و بازدارندگی محور مقاومت را معرفی می‌کند که از الگوی کلاسیک و متمرکز فاصله گرفته و به سمت ساختارهای پراکنده، غیرمتمرکز و چندلایه حرکت کرده است. این مفهوم به طور خاص، نوآوری تحلیلی مهمی در فهم رفتار محور مقاومت در برابر فشارهای امنیتی و سیاسی جدید به‌شمار می‌رود.

## مبانی نظری

تحلیل سیاست خارجی و رفتار ژئوپلیتیکی بازیگران در نظام بین‌الملل، همواره نیازمند چارچوبی نظری است که بتواند هم به ساختارهای محیطی توجه کند و هم به متغیرهای درون‌زا. در این راستا، نظریه رئالیسم نئوکلاسیک از جمله نظریه‌های تلفیقی در روابط بین‌الملل به‌شمار می‌رود که کوشیده است نارسایی‌های رئالیسم ساختاری را با افزودن

سطح تحلیل داخلی جبران نماید. برخلاف رئالیسم ساختاری (نئورئالیسم) که تنها بر فشارهای سیستمی در عرصه بین الملل تمرکز دارد، رئالیسم نئوکلاسیک بر آن است که سیاست خارجی دولت‌ها و بازیگران شبه‌دولتی نتیجه تعامل پیچیده‌ای میان متغیرهای سیستماتیک (مانند توزیع قدرت در نظام بین‌الملل) و متغیرهای داخلی (مانند ادراک تصمیم‌گیرندگان، ظرفیت نهادی، مشروعیت داخلی و انسجام اجتماعی) است. نویسندگانی همچون گیدئون رز<sup>۱</sup>، کریستوفر لاین<sup>۲</sup>، راندال شوولر<sup>۳</sup> و مارکوس هولر<sup>۴</sup> در توسعه این دیدگاه نقش کلیدی داشته‌اند. در نگاه این متفکران، تصمیم‌گیری در سیاست خارجی نه فقط پاسخ واکنشی به محرک‌های بیرونی، بلکه محصول درک نخبگان از تهدیدات، فرصت‌ها و محدودیت‌های داخلی است. این نظریه برای تحلیل محور مقاومت مناسب است، چرا که با وجود عناصر ساختاری (مانند تهدید اسرائیل یا حضور ایالات متحده در منطقه)، تفاوت واکنش‌ها در ایران، لبنان، عراق یا یمن تنها با بررسی مؤلفه‌های داخلی قابل‌درک است.

در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک، دو دسته متغیر نقش کلیدی ایفا می‌کنند:

۱. **متغیرهای سیستمی:** شامل توازن قدرت منطقه‌ای، تهدیدات امنیتی مشترک، رقابت‌های ژئوپلیتیکی، مداخلات خارجی و حضور نظامی قدرت‌های بزرگ در منطقه. در مورد محور مقاومت، این متغیرها خود را در قالب حضور آمریکا در خلیج فارس، حملات اسرائیل به لبنان و سوریه، محاصره یمن و تحریم‌های اقتصادی علیه ایران نشان می‌دهند.

۲. **متغیرهای واحدی (درون‌زا):** شامل ادراک رهبران، ساختار قدرت داخلی، ظرفیت‌های نظامی، مشروعیت اجتماعی، انسجام سیاسی و سازماندهی نهادی.

1. Rose - 1998  
2. Layne 2006  
3. Schweller 2004  
4. Holler 2013

به‌عنوان مثال، تفاوت در واکنش ایران و عراق به تحولات امنیتی مشابه، یا میزان انعطاف‌پذیری حزب‌الله در پاسخ به فشار اسرائیل، به این دسته متغیرها بازمی‌گردد.

برای تحلیل دقیق‌تر رفتار محور مقاومت، به‌ویژه در سال‌های اخیر، مفهوم مکملی تحت عنوان بازدارندگی شبکه‌ای نیز قابل استفاده است. بازدارندگی در مفهوم سنتی، براساس تهدید به پاسخ متقابل مؤثر در برابر تجاوز دشمن تعریف می‌شود؛ اما در فضای جدید امنیتی که بازیگران غیردولتی، شبکه‌های نیابتی و فناوری‌های غیرمتمرکز (نظیر پهپادها، جنگ سایبری و عملیات اطلاعاتی) نقش یافته‌اند، شکل جدیدی از بازدارندگی ظهور کرده که مبتنی بر پراکندگی، انعطاف و اتصال میان بازیگران مختلف است.

در این چارچوب، بازدارندگی نه لزوماً حاصل توان بالای تسلیحاتی یک دولت خاص، بلکه نتیجه پیوندهای متقابل و توان تحرک غیرمتمرکز گروه‌های پراکنده است که می‌توانند هزینه مقابله را برای دشمن افزایش دهند. محور مقاومت در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از جنگ ۲۰۲۳، به سمت چنین الگویی متمایل شده است. نبود مرکزیت قوی (نظیر تضعیف دولت سوریه)، افزایش فشارهای بین‌المللی و تهدیدهای فزاینده اطلاعاتی از سوی رژیم اسرائیل، موجب شده‌اند که گروه‌های مختلف مقاومت بیشتر بر ظرفیت‌های موضعی و ارتباطات فراملی غیررسمی تکیه کنند تا بر هماهنگی راهبردی دولتی. نکته کلیدی در تلفیق این دو چارچوب نظری (رئالیسم نئوکلاسیک و بازدارندگی شبکه‌ای) آن است که بتوان نشان داد چگونه تحولات در ساختار داخلی و بین‌المللی، به دگرگونی در الگوی بازدارندگی منجر شده‌اند. رئالیسم نئوکلاسیک توضیح می‌دهد که چرا بازیگرانی چون ایران یا حزب‌الله، علی‌رغم تهدیدات مشابه، به گزینه‌هایی همچون جنگ مستقیم، عملیات پراکنده یا سکوت راهبردی متوسل می‌شوند. در مقابل، بازدارندگی شبکه‌ای نشان می‌دهد که در نبود انسجام دولت‌محور، چگونه شبکه‌ای از کنش‌گران غیردولتی می‌تواند همچنان تهدیدآفرین باشد.

از این منظر، تحلیل ژئوپلیتیکی محور مقاومت در بازه ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ نه تنها مستلزم بررسی روندهای منطقه‌ای، بلکه نیازمند درک عمیق از ساختار درونی هر عضو از این محور، ظرفیت‌های مستقل و نوع پیوندهای آن با محور کلی است. تنها با چنین رویکرد تلفیقی است که می‌توان فهمید چرا محور مقاومت از الگوی بازدارندگی متمرکز کلاسیک فاصله گرفته و به ساختاری سیال، پراکنده و موضعی با پویایی بالا تبدیل شده است؛ الگویی که هرچند همچنان قابلیت آفرینش هزینه را دارد، اما در برابر تهدیدات سازمان‌یافته و استراتژیک، دچار شکنندگی و آسیب‌پذیری است.

## یافته‌های پژوهش

### مفهوم و نظریه مقاومت

مفهوم مقاومت از دیرباز در اندیشه سیاسی و روابط بین‌الملل جایگاهی اساسی داشته و همواره به‌عنوان کنشی معطوف به ایستادگی در برابر سلطه و نابرابری مورد توجه قرار گرفته است. در سنت‌های سیاسی غربی، از اندیشه ماکیاوولی و جان لاک تا هانا آرننت، مقاومت به مثابه واکنشی مشروع در برابر قدرت نامشروع و استبدادی تبیین شده است. در جهان غیرغربی نیز این مفهوم به‌ویژه در جریان‌های ضد استعماری قرن بیستم برجسته شد؛ به گونه‌ای که متفکرانی همچون فرانتس فانون، مقاومت را نه صرفاً واکنشی سیاسی، بلکه فرآیندی هویت‌ساز برای ملت‌های در بند و راهی برای بازسازی فرهنگی و اجتماعی در برابر سلطه استعمار دانستند. این ریشه‌های فکری موجب شدند مقاومت به تدریج از سطح فردی و اخلاقی به سطح جنبش‌های رهایی‌بخش و امنیتی ارتقا یابد. در خاورمیانه، این ارتقا با ویژگی‌های خاص منطقه‌ای ترکیب شد و در پیوند با تجربه استعمار، اشغال و شکل‌گیری رژیم اسرائیل به یک چارچوب ژئوپلیتیکی تبدیل گردید. مقاومت در این منطقه دیگر یک گفتمان صرفاً نظری نبود، بلکه به صورت یک راهبرد بقا و مقابله در برابر

قدرت‌های مسلط ظهور کرد. به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، مقاومت به‌عنوان استراتژی امنیتی و سیاسی در برابر اسرائیل و آمریکا بازتعریف شد و زمینه‌ساز شکل‌گیری «محور مقاومت» به‌عنوان یک شبکه فراملی گردید (برزگر، ۱۳۹۹: ۴۴). این تحول به معنای آن بود که مقاومت در غرب آسیا از سطح شعار و ایدئولوژی انقلابی به یک الگوی عملیاتی در سیاست منطقه‌ای ارتقا یافت.

محور مقاومت به‌عنوان مهم‌ترین تجلی عملی این مفهوم، تلفیقی از ابعاد ایدئولوژیک، نظامی و ژئوپلیتیکی است. از منظر ایدئولوژیک، این محور با تکیه بر آموزه‌های اسلام سیاسی شیعی، گفتمان شهادت و ضدیت با استعمار و صهیونیسم مشروعیت خود را به‌ویژه در جوامع شیعی و عربی کسب کرده است (یعقوبی، ۱۳۹۷: ۹۰). از منظر نظامی و امنیتی، مقاومت در قالب جنگ‌های نامتقارن، استفاده از تاکتیک‌های چریکی، عملیات موشکی و اخیراً جنگ سایبری بروز یافته است؛ راهبردی که توانسته در برابر دشمنی برتر از حیث نظامی نوعی بازدارندگی نسبی ایجاد کند (موسوی، ۱۳۹۹: ۱۳۸). از منظر ژئوپلیتیکی نیز محور مقاومت با شبکه‌سازی میان دولت‌ها و بازیگران غیردولتی، ساختاری سیال و فراملی پدید آورده است؛ ساختاری که نمونه آن را می‌توان در پیوند ایران، حزب الله لبنان، حشدالشعبی عراق، انصارالله یمن و تا حدی دولت سوریه مشاهده کرد (قنبری و شاکری، ۱۴۰۰: ۷۴). این ویژگی سبب شده است که محور مقاومت برخلاف ائتلاف‌های کلاسیک دولتی، نه بر پیمان‌های رسمی بلکه بر پیوندهای ایدئولوژیک، امنیتی و عملیاتی متکی باشد. چنین پیوندی مفهوم مقاومت را از سطحی صرفاً هویتی به سطح راهبرد ژئوپلیتیک ارتقا داده و آن را به ابزاری برای بازدارندگی منطقه‌ای بدل کرده است (استینبرگر، 2021: 19).

در تبیین علمی این پدیده، نظریه رئالیسم نوکلاسیک چارچوبی تحلیلی برای فهم مقاومت و محور مقاومت فراهم می‌سازد. این نظریه بر آن است که سیاست خارجی نه

صرفاً براساس فشارهای ساختاری نظام بین الملل، بلکه به عنوان برآیند تعامل این فشارها با ظرفیت‌های داخلی و ادراک نخبگان شکل می‌گیرد (راس، 1998: 152). بر همین اساس، مقاومت را نمی‌توان صرفاً واکنشی به تهدیدات اسرائیل و ایالات متحده دانست، بلکه باید آن را محصول ترکیب محرک‌های خارجی و توانایی‌های داخلی هر یک از اعضای محور مقاومت تلقی کرد. به بیان دیگر، درحالی‌که فشارهای بیرونی ثابت و شدید هستند، کارایی مقاومت بسته به میزان انسجام داخلی، مشروعیت اجتماعی و توان نهادی اعضا متغیر است. به عنوان نمونه، حزب‌الله لبنان علی‌رغم برخورداری از توان موشکی گسترده، به دلیل بحران اقتصادی و فرسایش مشروعیت سیاسی در داخل لبنان، در سال‌های اخیر واکنش‌های محدود و محتاطانه‌ای در برابر حملات اسرائیل نشان داده است (شریفی، ۱۴۰۲: ۶۸). حشدالشعبی در عراق نیز به دلیل چندپارگی داخلی و تعارض با دولت مرکزی، نتوانسته به یک نیروی بازدارنده منسجم تبدیل شود (سلیمانی و فتحی، ۱۴۰۱: ۶۵). در مقابل، انصارالله یمن توانسته است با وجود محدودیت‌های شدید ساختاری، الگویی از بازدارندگی موشکی و پهپادی ایجاد کند، هرچند این مقاومت نیز بیشتر بر ملاحظات داخلی و جنگ فرسایشی یمن متکی بوده تا هماهنگی کامل با محور (موسوی، ۱۳۹۹: ۱۴۱). این موارد نشان می‌دهد که مفهوم مقاومت در عمل نه فقط تحت تأثیر تهدیدات خارجی، بلکه به شدت وابسته به شرایط داخلی و ظرفیت نهادی هر بازیگر است.

همین امر به پیدایش الگوی «بازدارندگی شبکه‌ای» در محور مقاومت منجر شده است. در شرایطی که امکان بازدارندگی متمرکز و کلاسیک وجود ندارد، بازیگران محور مقاومت از طریق شبکه‌ای پراکنده و غیرمتمرکز به ایجاد هزینه برای دشمن می‌پردازند. این الگو متکی بر پراکندگی جغرافیایی، تنوع ابزارها و پیوندهای افقی میان بازیگران است و می‌تواند توان دشمن را در محاسبه دقیق تهدید کاهش دهد (فتاحی و زمانی، ۱۳۹۷:

۸۲). با این حال، تجربه سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵ نشان داد که بازدارندگی شبکه‌ای نیز بدون انسجام سیاسی و هماهنگی راهبردی کافی، به سختی می‌تواند کارآمدی خود را حفظ کند. حملات گسترده اسرائیل به زیرساخت‌های لجستیکی و فرماندهی در سوریه و لبنان، عملیات‌های سایبری و ترورهای هدفمند، شکاف‌های این ساختار را آشکار ساخت و نشان داد که مقاومت بدون پشتوانه نهادی و انسجام داخلی، بیشتر به صورت دفاعی و منفعل عمل می‌کند (هاس 29: 2025). به بیان دیگر، مقاومت به عنوان یک نظریه عملیاتی در محور مقاومت اگرچه توانسته هزینه‌هایی برای دشمن ایجاد کند، اما بدون بازتعریف داخلی و تقویت مشروعیت اجتماعی، نمی‌تواند جایگزین مؤثری برای بازدارندگی کلاسیک باشد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که مفهوم مقاومت در محور مقاومت، هم‌زمان واجد ابعاد هویتی، امنیتی و ژئوپلیتیکی است و با تکیه بر نظریه رئالیسم نوکلاسیک می‌توان فهمید که این مفهوم صرفاً بازتاب تهدیدات خارجی نیست، بلکه به شدت متأثر از ظرفیت‌های داخلی و ادراک نخبگان سیاسی و امنیتی هر کشور یا گروه است. این واقعیت نشان می‌دهد که آینده محور مقاومت نه در گرو شدت فشار اسرائیل یا آمریکا، بلکه بیش از هر چیز در گرو بازسازی مشروعیت اجتماعی، انسجام نهادی و توانایی تعریف راهبردهای نوین بازدارندگی خواهد بود (Smart Thinking, 2025: 22). بدین ترتیب، نظریه مقاومت اگرچه در سطح گفتمانی همچنان پر قدرت باقی مانده است، اما در سطح عملیاتی نیازمند بازتعریف و تقویت ساختاری است تا بتواند همچنان به عنوان مبنای بقا و بازدارندگی در ژئوپلیتیک غرب آسیا عمل کند.

### دگرگونی ژئوپلیتیکی محور مقاومت با تمرکز بر نقش ایران

در بررسی بازتعریف ژئوپلیتیکی محور مقاومت، به ویژه در بازه ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، آنچه

بیش از هر عامل دیگری اهمیت دارد، تغییر در منطق راهبردی و شکل بازدارندگی این محور است. محور مقاومت که در ابتدا مبتنی بر الگوی ائتلافی متشکل از دولت‌ها و بازیگران غیردولتی با محوریت ایران شکل گرفته بود، در دهه گذشته با چرخشی قابل توجه در ساختار، اولویت‌ها و ظرفیت عملیاتی مواجه شده است. فهم این تحول، تنها در پرتو تحولات بیرونی (مانند افزایش فشارهای ایالات متحده و رژیم اسرائیل) کافی نیست، بلکه باید به متغیرهای داخلی مؤثر بر تصمیم‌گیری بازیگران اصلی این محور نیز توجه کرد؛ دقیقاً همان جایی که نظریه رئالیسم نئوکلاسیک، مزیت تحلیلی خود را نشان می‌دهد (Schweller, 2004: 38).

در سال‌های اولیه شکل‌گیری، محور مقاومت به نوعی از انسجام ساختاری برخوردار بود که در قالب حضور منظم سپاه قدس در جبهه‌های مقاومت، هم‌افزایی ایدئولوژیک میان اعضا، وحدت گفتمانی در مواضع رسمی و مشارکت عملیاتی در جنگ‌های نیابتی بروز می‌یافت. توان ایران در تأمین مالی، انتقال فناوری نظامی و آموزش نیروها، در کنار اعتماد راهبردی اعضای غیردولتی، باعث شد بازدارندگی این محور تا سال ۲۰۱۸ عمده‌تأ ماهیتی هماهنگ و مؤثر داشته باشد (کرمی، ۱۴۰۰: ۳۸؛ قنبری و شاکری، ۱۴۰۰: ۶۶)؛ اما از این سال به بعد، عوامل متعددی، از جمله بازگشت تحریم‌های ثانویه، ترور سردار سلیمانی، تضعیف مشروعیت دولت‌های هم‌پیمان و تغییر اولویت‌های امنیتی منطقه‌ای، به شکل‌گیری شکاف‌هایی عمیق در این انسجام انجامید (Chatham House, 2025:24). تغییرات ساختاری، نخست در شکل بازدارندگی بروز کرد. پیش‌تر، بازدارندگی محور مقاومت متکی بر تهدید پاسخ هماهنگ از سوی چند جبهه و با پشتیبانی لجستیکی و اطلاعاتی ایران بود. رژیم اسرائیل و متحدان آن می‌دانستند که ضربه به هر یک از اجزای محور، می‌تواند واکنشی چندلایه و هم‌زمان در جبهه‌های مختلف داشته باشد؛ از جمله حملات موشکی حزب الله، عملیات پهبادی انصارالله، یا تحرکات حشدالشعبی در عراق؛

اما پس از ۲۰۲۰، این الگو به تدریج جای خود را به ساختاری واگرا و غیریکپارچه داد. علت این واگرایی نه صرفاً فشار خارجی، بلکه کاهش توان درون‌زا برای هماهنگ‌سازی و تداوم راهبردی بود. این موضوع در جنگ ۲۰۲۳ نیز به وضوح مشهود بود، آنجا که علی‌رغم تداوم حملات رژیم اسرائیل به مواضع حزب الله و انهدام مراکز لجستیکی در سوریه، واکنش محور، عمدتاً موضعی، نامتقارن و پراکنده بود (Israel Counter-Terrorism Institute, 2025: 29). جمهوری اسلامی ایران به عنوان بازیگر مرکزی این محور، از اواخر دهه ۲۰۱۰ با بحرانی توأمان در حوزه سیاست داخلی و سیاست منطقه ای مواجه شد. از سویی، افزایش فشارهای تحریمی، بحران ارزی، افت مشروعیت نهادی و شکاف‌های اجتماعی ناشی از نارضایتی‌های اقتصادی، قدرت مانور منطقه ای ایران را محدود ساخت (رضایی، ۱۴۰۱: ۳۶). از سوی دیگر، در سطح منطقه ای، کاهش اعتماد عمومی به محور مقاومت در کشورهایمانند لبنان و عراق، دولت مرکزی رو به افول در سوریه و رفتارهای مستقل تر گروه‌هایی مانند انصارالله، موجب شد تهران ناگزیر به تعدیل نقش خود از فرمانده عملیاتی به هماهنگ‌کننده راهبردی شود (قادری، ۱۴۰۰: ۱۲۲).

این عقب‌نشینی راهبردی، البته به معنای خروج کامل از میدان نبوده، بلکه به تغییر شکل کنشگری ایران منجر شده است. سیاست‌های جدید تهران در محور مقاومت بیشتر بر استفاده از فناوری‌های ارزان‌قیمت و درعین حال مؤثر تمرکز یافته‌اند: از پهپادهای انتحاری و شناسایی گرفته تا موشک‌های نقطه‌زن و جنگ سایبری. انتقال این فناوری‌ها به گروه‌های نیابتی، در نبود حمایت رسمی از سوی دولت‌های منطقه، نوعی بازدارندگی غیرمتمرکز را رقم زده که مبتنی بر پراکندگی، تحرک و دشواری رهگیری است (Talma, 2021: 77)؛ اما حتی این ساختار نیز، بدون پشتوانه سیاسی و اجتماعی، نمی‌تواند به طور مؤثر عمل کند؛ به ویژه در مناطقی که گروه‌های مقاومت با افکار عمومی داخلی دچار چالش شده‌اند، مانند حزب الله در لبنان یا حشدالشعبی در عراق (تیموری و شریعتی، ۱۴۰۲: ۹۲).

در جنگ‌های اخیر، از جمله نبردهای سایبری و اطلاعاتی سال ۲۰۲۴ میان رژیم اسرائیل و شبکه مقاومت، مشخص شد که دشمنان محور مقاومت به خوبی موفق شده‌اند ساختارهای ارتباطی، لجستیکی و انتقال فناوری ایران را در منطقه شناسایی کرده و هدف قرار دهند. تخریب زنجیره تأمین تسلیحاتی در مسیر عراق-سوریه-لبنان، حملات سایبری به زیرساخت‌های ارتباطی و ترور هدفمند فرماندهان میدانی، همگی بخشی از راهبرد «ختی‌سازی بازدارندگی» بودند که تل‌آویو طی این سال‌ها پیاده کرده است (Smart Thinking, 2025: 18).

ایران در پاسخ، به جای راهبردهای واکنشی مستقیم، به الگوی «تأخیر در پاسخ» و «ابهام در منشأ حملات» روی آورده است. این سیاست، اگرچه در کوتاه‌مدت موجب کاهش سطح درگیری مستقیم می‌شود، اما در بلندمدت به تضعیف مؤلفه بازدارندگی منجر شده است. درحالی‌که پیش‌تر دشمن می‌دانست که با حمله به یک عضو از محور، با واکنش از سوی سایر اعضا روبه‌رو خواهد شد، امروز محاسبه‌ی هزینه برای دشمن ساده‌تر شده و خطرپذیری رژیم اسرائیل افزایش یافته است (احمدی، ۱۴۰۱: ۵۶). در یک جمع‌بندی نظری، می‌توان گفت که سیاست خارجی ایران در چارچوب محور مقاومت طی این دهه از ساختار «دکترین امنیت دسته‌جمعی» به سمت «دکترین مداخله‌پراکنده» تغییر یافته است. نظریه رئالیسم نئوکلاسیک نیز این مسیر را تأیید می‌کند؛ جایی که فشارهای محیطی ثابت باقی می‌مانند، اما تغییر در ظرفیت داخلی، نوع واکنش بازیگر را به طور کامل دگرگون می‌کند. امروز، ایران هنوز هم در رأس محور مقاومت قرار دارد، اما این هژمونی نه از جنس مدیریت عملیاتی، بلکه بیشتر معطوف به ارائه حمایت فناورانه، راهبردی و گفتمانی است.

### بازدارندگی فرسایشی در محورهای فرعی مقاومت (لبنان، عراق، یمن)

در ادامه روند تضعیف ساختار بازدارندگی کلاسیک محور مقاومت و حرکت به سوی

مدل‌های غیرمتمرکز، بررسی دقیق بازیگران فرعی این محور اهمیت مضاعفی می‌یابد. این بازیگران، هرچند به ظاهر تحت چتر راهبردی جمهوری اسلامی ایران قرار دارند، اما در سال‌های اخیر، به دلایل متعدد، در قالب الگوهای متفاوت و گاه متناقض با الگوی کلان محور مقاومت عمل کرده‌اند. بررسی حزب‌الله لبنان، حشدالشعبی عراق و جنبش انصارالله یمن، به عنوان سه محور فرعی مقاومت، نشان می‌دهد که این بازیگران، گرچه همچنان در چارچوب گفتمان ضدصهیونیستی و ضدآمریکایی باقی مانده‌اند، اما در عمل به نوعی از بازدارندگی فرسایشی و پراکنده سوق یافته‌اند که کارایی راهبردی محدودی در برابر رژیم اسرائیل دارد.

تحول رفتار حزب‌الله لبنان در سال‌های اخیر را می‌توان نقطه عطفی در کاهش توان بازدارندگی محور مقاومت دانست. این جنبش که روزگاری به عنوان قدرتمندترین بازوی غیردولتی مقاومت در منطقه شناخته می‌شد، امروز با چالش‌هایی هم‌زمان در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مواجه است. از منظر داخلی، فروپاشی اقتصادی لبنان، بی‌اعتمادی شدید افکار عمومی به طبقه سیاسی و اتهامات گسترده در مورد فساد و وابستگی، حزب‌الله را در موقعیتی تدافعی قرار داده‌اند. در چنین شرایطی، حزب‌الله، به رغم برخورداری از توان نظامی چشم‌گیر، ناچار به اتخاذ رویکردی محتاطانه در برابر تحریکات رژیم اسرائیل شده است. در جریان نبردهای مرزی ۲۰۲۳، درحالی که رژیم اسرائیل با حملات مکرر به مواضع جنوبی لبنان، شبکه‌های ارتباطی و مراکز تدارکاتی حزب‌الله را هدف قرار داد، واکنش این گروه محدود به چند عملیات موشکی پراکنده و فاقد پشتیبانی رسانه‌ای بود. این در حالی است که در دهه پیش، تنها تهدید به حمله به خاک لبنان از سوی رژیم اسرائیل، پاسخ‌هایی قاطع و هماهنگ را به همراه داشت.

تحلیل رفتار حزب‌الله در این مقطع، در پرتو نظریه رئالیسم نئوکلاسیک، به خوبی روشن می‌سازد که توان واکنش یک بازیگر غیردولتی نیز، همانند دولت‌ها، به شدت متأثر

از متغیرهای داخلی مانند مشروعیت اجتماعی، وضعیت اقتصادی، انسجام سیاسی و ظرفیت نهادی است. اگرچه تهدید رژیم صهیونیستی نسبت به گذشته افزایش یافته، اما به دلیل ضعف در سطح داخلی لبنان، امکان کنش بازدارنده مؤثر برای حزب‌الله کاهش یافته است. افزون بر این، با کاهش حمایت مالی مستقیم از سوی ایران به دلیل فشارهای اقتصادی داخلی و تحریم‌ها، تکیه حزب‌الله بر منابع درونی افزایش یافته که این نیز به نوعی ملاحظات داخلی و رفتار محافظه‌کارانه منجر شده است (دهقان، ۱۳۹۹: ۵۴).

در عراق نیز، وضعیت پیچیده‌تر و چندلایه‌تر است. حشدالشعبی که پس از ظهور داعش به عنوان یک نیروی رسمی و مشروع در ساختار دفاعی عراق ظهور کرد، در سال‌های اخیر با بحران چندگانگی سیاسی، رقابت داخلی میان جناح‌های شیعی و تنش با دولت مرکزی مواجه بوده است. از سوی دیگر، حملات هوایی مکرر رژیم اسرائیل به مواضع این گروه‌ها، به ویژه در مناطق مرزی عراق و سوریه، نه تنها پاسخی هماهنگ از سوی آن‌ها در پی نداشته، بلکه در برخی موارد به تضعیف مواضع داخلی آنان نیز منجر شده است. ساختار غیرمتمرکز حشدالشعبی که در آن جناح‌هایی با وفاداری‌های متفاوت و اولویت‌های ملی، مذهبی یا ایدئولوژیک فعالیت می‌کنند، سبب شده است انسجام راهبردی این نیروی مقاومت تضعیف شود.

در تبیین این وضعیت، باید توجه داشت که حشدالشعبی امروز دیگر تنها یک بازیگر امنیتی نیست، بلکه به نیرویی با ابعاد سیاسی، اقتصادی و گاه رانت محور تبدیل شده است. این چندگانگی، امکان واکنش منسجم و بازدارنده را کاهش داده است. در جریان جنگ غزه در سال ۲۰۲۳، برخی گروه‌های حشدالشعبی از قصد خود برای حمله به منافع آمریکا در عراق سخن گفتند، اما این اقدام نه تنها صورت نگرفت، بلکه با محکومیت رسمی دولت عراق نیز مواجه شد (احمدی، ۱۴۰۲: ۵۹). چنین رخدادی نشان می‌دهد که سیاست خارجی یا کنش بین‌المللی گروه‌های مقاومت، حتی در دل محور مقاومت،

به شدت در معرض محدودیت‌های داخلی و محاسبات سیاسی بومی قرار دارد. در میان بازیگران فرعی، انصارالله یمن از جهاتی خاص تر است. این گروه، به واسطه شرایط جنگ داخلی مداوم، فقر شدید اقتصادی و محاصره طولانی مدت، در عین ضعف ساختاری، موفق شده است الگویی از بازدارندگی موشکی و پهپادی را در برابر ائتلاف سعودی-آمریکایی-صهیونیستی ایجاد کند.

حملات دقیق پهپادی به تأسیسات نفتی عربستان، پرتاب موشک‌های بالستیک با برد بلند و تهدید کشتی‌های تجاری در تنگه باب المندب، از جمله اقدامات بازدارنده این گروه در چند سال اخیر بوده است (موسوی، ۱۳۹۹: ۱۴۱)؛ اما باید در نظر داشت که این اقدامات، هرچند در راستای راهبرد مقاومت هستند، الزاماً در هماهنگی مستقیم با سیاست کلان ایران یا محور مقاومت انجام نمی‌شوند، بلکه عمدتاً مبتنی بر ملاحظات خاص انصارالله در جنگ داخلی و رقابت منطقه‌ای با عربستان است.

برخلاف حزب‌الله و حشدالشعبی، انصارالله از وابستگی سیاسی آشکاری به ایران پرهیز می‌کند و سعی دارد هویت مستقل و یمنی-اسلامی خود را حفظ کند. این استقلال، اگرچه در کوتاه‌مدت باعث افزایش تحرک عملیاتی گروه شده، اما در بلندمدت مانع از انسجام در الگوی بازدارندگی محور مقاومت است. در واقع، توان بازدارندگی انصارالله اگرچه بالاست، اما در راهبرد منطقه‌ای ایران، بیشتر به‌عنوان عاملی جانبی عمل می‌کند تا بخشی یکپارچه از یک ساختار هماهنگ باشد.

در مجموع، بررسی سه محور فرعی مقاومت نشان می‌دهد که روند عمومی، حرکت از بازدارندگی متمرکز به بازدارندگی فرسایشی و پراکنده بوده است. این روند، اگرچه در برخی موارد مانع از حمله مستقیم و گسترده رژیم اسرائیل یا متحدانش شده است، اما نتوانسته مفهوم «بازدارندگی هماهنگ و هم‌زمان» را حفظ کند. در چارچوب رئالیسم نوکلاسیک، می‌توان گفت که کنش بازیگران محور، بیش از آن‌که تابع ساختار منطقه‌ای

باشد، متأثر از منطق تصمیم‌گیری داخلی، تعادل سیاسی-اجتماعی و منافع بومی آنان است (قادری، ۱۴۰۰: ۱۳۸). این مسئله، چالشی جدی برای آینده محور مقاومت و توان آن در مقابله با رژیم اسرائیل به‌شمار می‌آید.

## بازدارندگی شبکه‌ای در برابر راهبرد تهاجمی اسرائیل؛ ناکارآمدی ساختاری

### محور مقاومت (۲۰۲۳-۲۰۲۵)

بازدارندگی، به عنوان مفهومی مرکزی در معادلات قدرت منطقه‌ای، در دهه اخیر دستخوش دگرگونی مفهومی و عملیاتی شده است. در گذشته، بازدارندگی در قالب تهدید به مجازات قاطع، واکنش‌های کلاسیک و استفاده از نیروی سخت متعارف تعریف می‌شد؛ اما در محیط امنیتی نوین، به‌ویژه در غرب آسیا، مفهوم بازدارندگی به شکل شبکه‌ای، متکثر و انعطاف‌پذیر بازتعریف شده است. محور مقاومت، با توجه به ساختار غیردولتی و پراکنده‌اش، به‌گونه‌ای طبیعی به‌سوی الگوی «بازدارندگی شبکه‌ای» متمایل شد؛ الگویی که برخلاف ساختار سنتی، نه بر قدرت متمرکز، بلکه بر گسترش میدان تهدید و افزایش هزینه‌های ناپایدار دشمن تمرکز دارد (تالما، ۲۰۲۱: ۷۹).

در سطح نظری، بازدارندگی شبکه‌ای با ساختار رئالیسم نئوکلاسیک هم‌پوشانی قابل توجهی دارد. در این نظریه، الگوی کنش بازیگر تابعی از ادراک تهدید، قابلیت پاسخ‌گویی داخلی و ظرفیت نهادهای تصمیم‌گیر است (راس، ۱۹۹۸: ۱۵۲). در چارچوب این نظریه، زمانی که یک بازیگر، مانند ایران یا گروه‌های محور مقاومت، با تهدید مستقیم از سوی رژیم اسرائیل روبه‌رو می‌شود، اما توانایی پاسخ‌گویی متمرکز و هماهنگ را ندارد، ناگزیر به بهره‌گیری از الگوهای غیرمتمرکز، پراکنده و تدریجی متوسل می‌شود؛ درست همان روندی که پس از سال ۲۰۲۳ به‌وضوح در رفتار محور مقاومت مشاهده می‌شود.

با آغاز دور جدید تنش‌ها میان اسرائیل و گروه‌های محور مقاومت در ۲۰۲۳، به ویژه پس از عملیات ۷ اکتبر، رژیم اسرائیل استراتژی جدیدی تحت عنوان «تخریب تدریجی قابلیت‌های پنهان» در پیش گرفت. براساس گزارش چتم هاوس، ارتش اسرائیل در این دوره، بیش از ۱۲۰ حمله اطلاعاتی، سایبری و هدفمند را علیه فرماندهان و شبکه‌های تسلیحاتی وابسته به ایران در سوریه، لبنان و عراق انجام داد؛ حملاتی که به انهدام زیرساخت‌هایی چون سامانه‌های پهپادی، مراکز ارتباطی، زنجیره تأمین تسلیحات دقیق و واحدهای فرماندهی منجر شد (هاس 29: 2025).

در تحلیل این رویکرد، می‌توان گفت که اسرائیل با بهره‌گیری از اطلاعات چندمنظوره، داده‌کاوی، عملیات الکترونیک و فناوری‌های شناسایی از راه دور، به نوعی از «بازدارندگی فعال تهاجمی» رسیده است. این بازدارندگی نه تنها در پی مهار تهدید است، بلکه در تلاش است تا پیش از شکل‌گیری کامل تهدید، آن را از درون تخریب کند. به عبارتی، رژیم اسرائیل در سال‌های اخیر از بازدارندگی سنتی به «سیاست پیش‌دستی امنیتی» عبور کرده است (Israel Counter-Terrorism Institute, 2025: 32).

در برابر این تحول، واکنش محور مقاومت محدود، پراکنده و عمدتاً دفاعی بوده است. به‌جز چند عملیات موشکی محدود از سوی حزب‌الله، پرتاب پهپادهای شناسایی توسط انصارالله و چند حمله مشکوک به پایگاه‌های آمریکا در عراق، هیچ پاسخ منسجم، هماهنگ و بازدارنده‌ای در ابعاد منطقه‌ای مشاهده نشد (Center for Strategic and International Studies, 2025: 45). علت این ضعف ساختاری، نه تنها در حوزه نظامی، بلکه بیشتر در سطح تصمیم‌سازی، هماهنگی و محاسبه هزینه-فایده سیاسی قابل‌تحلیل است. به‌عنوان نمونه، در شرایطی که افکار عمومی لبنان از حزب‌الله خواستار اجتناب از درگیری مستقیم با اسرائیل بود، فرماندهی این گروه تصمیم گرفت به سیاست «واکنش محدود» پایبند بماند تا از بی‌ثباتی سیاسی داخلی جلوگیری کند. در عراق، گروه‌های حشدالشعبی با فشار نخست‌وزیری

مواجه بودند تا از ورود به درگیری منطقه‌ای خودداری کنند؛ چراکه چنین رفتاری می‌توانست دولت بغداد را هدف تحریم‌های جدید قرار دهد. در یمن نیز، علی‌رغم تهدید انصارالله به بستن مسیر دریایی باب‌المندب، واکنش عملیاتی منسجم و قابل‌ملاحظه‌ای صورت نگرفت.

در این شرایط، ماهیت بازدارندگی شبکه‌ای که باید مبتنی بر هماهنگی غیرمتمرکز اما هم‌افزا باشد، به دلیل ضعف در پیوندهای افقی میان بازیگران مقاومت و غیبت راهبرد منطقه‌ای واحد، دچار اختلال شد. بازدارندگی به جای آن‌که هزینه حمله را برای دشمن بالا ببرد، به شکلی منفعل و تدافعی تقلیل یافت. اسرائیل، با درک همین ضعف، سطح تهدیدات خود را از مرزهای عملیاتی به عمق راهبردی بازیگران منتقل کرد؛ از جمله ترور فرماندهان در سوریه، انفجار مراکز تولید پهپاد در عراق و هدف‌گیری واحدهای لجستیکی حزب‌الله در مرز با لبنان (اسمارت تینکینگ، ۲۰۲۵: ۲۷؛ نیویورکر، ۲۰۲۴: ۴۹).

به عبارت دیگر، ساختار غیریکپارچه محور مقاومت، موجب شد که هیچ‌یک از اعضای آن به تنهایی یا در تعامل با سایر اجزا، قادر به بازدارندگی مؤثر در برابر راهبرد تهاجمی اسرائیل نباشند. در چارچوب نظریه رئالیسم نئوکلاسیک، می‌توان این وضعیت را ناشی از «شکاف بین ظرفیت تهدید ادراک‌شده و توان پاسخ‌گویی داخلی» تحلیل کرد.

رژیم اسرائیل به عنوان بازیگری با توان اطلاعاتی بالا، اقدام به ارزیابی دقیق از نقاط ضعف ساختاری محور کرد و با بهره‌گیری از همان خلأها، سطح تهدید را مرحله‌به‌مرحله ارتقا داد.

درنهایت، باید اذعان کرد که در سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵، بازدارندگی شبکه‌ای محور مقاومت، اگرچه به صورت تاکتیکی در برخی جبهه‌ها عمل کرده، اما در سطح راهبردی، کارایی لازم برای مهار اسرائیل را نداشته است. نه تنها هیچ‌یک از حملات اسرائیل به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای پاسخ داده نشده‌اند، بلکه در مواردی، هزینه‌های واردشده به محور

مقاومت بیشتر از سال‌های پیش بوده است (هاس 2025:30). این وضعیت، از یک سو بیانگر ناکامی محور مقاومت در حفظ مزیت بازدارندگی است و از سوی دیگر، حاکی از آن است که بدون بازتعریف ساختاری و هماهنگ‌سازی راهبردی، بازدارندگی شبکه‌ای نیز نمی‌تواند جایگزین مؤثری برای الگوهای سنتی بازدارندگی باشد.

### تحلیل تطبیقی و آینده‌نگر محور مقاومت در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک

در بررسی آینده محور مقاومت و تحلیل عملکرد آن در یک دهه اخیر، نمی‌توان از تضاد ساختاری میان متغیرهای درونی و بیرونی چشم پوشید. از یک سو، تهدیدات فزاینده خارجی - به‌ویژه از سوی رژیم اسرائیل - ساختار فشرده‌ای از فشار امنیتی، اطلاعاتی و نظامی را علیه محور مقاومت شکل داده‌اند؛ و از سوی دیگر، تضعیف داخلی در نهادهای تصمیم‌گیر، فرسایش مشروعیت مردمی، بحران اقتصادی و واگرایی ایدئولوژیک میان گروه‌های مقاومت، کارایی راهبردی آن را کاهش داده است. این تضاد بنیادین، در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک، به منزله شکاف میان «محرک خارجی» و «پاسخ داخلی» تحلیل می‌شود؛ شکافی که در صورت تداوم، موجودیت راهبردی محور را با تهدید روبه‌رو می‌سازد.

بر مبنای این چارچوب نظری، توان هر بازیگر برای پاسخ به تهدید خارجی، به سه عامل داخلی بستگی دارد: ۱. ظرفیت نهادی تصمیم‌گیری، ۲. مشروعیت اجتماعی نخبگان حاکم و ۳. انسجام داخلی در سطح سازمانی و ایدئولوژیک. بررسی تجربی گروه‌های مختلف محور مقاومت نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر، این سه مؤلفه به شدت دچار تضعیف شده‌اند. در لبنان، مشروعیت اجتماعی حزب الله به واسطه بحران اقتصادی، فساد اداری و اتهامات سیاسی فرسوده شده است. در عراق، حشدالشعبی با اختلافات درونی و تعارض با دولت مرکزی مواجه است و در یمن، انصارالله به دلیل جنگ فرسایشی و

مشکلات معیشتی، قادر به بسیج اجتماعی گسترده نیست (Smart Thinking, 2025: 23).

در سطح کلان، جمهوری اسلامی ایران نیز - به عنوان نقطه اتکای ساختاری محور - در دهه گذشته با چالش‌های درونی گسترده مواجه شده است. تحریم‌های بین‌المللی، نوسانات ارزی، اعتراضات اجتماعی و شکاف در سیاست‌گذاری منطقه‌ای، همگی موجب تضعیف ابزارهای سنتی سیاست خارجی ایران در مدیریت محور مقاومت شده‌اند (رضایی، ۱۴۰۱: ۳۸؛ قادری، ۱۴۰۰: ۱۳۲). از این رو، ایران که پیش‌تر می‌توانست با اتکا به نفوذ فرمانطقه‌ای، هم‌افزایی راهبردی ایجاد کند، امروز بیشتر به‌عنوان ناظر کلان و تأمین‌کننده حداقلی منابع مقاومت شناخته می‌شود تا فرمانده عملیاتی و کنشگر محوری.

از طرف دیگر، رژیم اسرائیل موفق شده است با بازتعریف راهبرد تهاجمی خود، از یک بازدارندگی دفاع‌محور به یک سیاست تهاجمی پیشگیرانه گذار کند. براساس گزارش‌های نهادهای امنیتی و اندیشکده‌های بین‌المللی، اسرائیل اکنون از طریق عملیات اطلاعاتی ترکیبی، جنگ سایبری، ترور هدفمند و حملات محدود هوایی، ساختار مقاومت را در عمق سرزمینی و سازمانی آن هدف قرار می‌دهد، بدون آن که واکنشی معنادار یا بازدارنده از سوی محور دریافت کند (Chatham House, 2025: 28).

در این شرایط، الگوی بازدارندگی شبکه‌ای محور مقاومت - که در صورت انسجام و هم‌افزایی قادر به تحمیل هزینه‌های متوازن بود - به الگویی منفعل و ناکارآمد بدل شده است. الگوهای پراکنده، موضعی، فاقد پوشش رسانه‌ای منسجم و بدون پیوند راهبردی با یکدیگر، نه تنها نتوانسته‌اند تهدید را مهار کنند، بلکه در مواردی موجب افزایش خطرپذیری دشمن شده‌اند (Israeli National Security Studies Institute, 2025: 34).

در این میان، یکی از پدیده‌های قابل توجه، افزایش «تنهایی راهبردی» محور مقاومت است؛ به این معنا که در مواجهه با تهدید مشترک، بازیگران عضو نه‌تنها کنش هماهنگ ندارند، بلکه برخی از آنان به‌دلیل فشار داخلی یا منافع ملی، عملاً به حالت خنثی یا حتی

واگرایانه درآمده‌اند. حزب‌الله از ورود به جنگ اجتناب می‌ورزد، انصارالله مواضع مستقل اتخاذ می‌کند و در عراق نیز گروه‌ها در سطحی محدود و متناقض عمل می‌کنند. این انشقاق، عملاً ماهیت «محور» را به چالش کشیده و آن را به شبکه‌ای از کنشگران پراکنده و هم‌جهت، اما نه هم‌افزا، تقلیل داده است (شریفی، ۱۴۰۲: ۷۵).

با این حال، نمی‌توان گفت که محور مقاومت به طور کامل تضعیف شده است. توان فناوری بومی، تسلیحات نامتقارن، گسترش نفوذ ایدئولوژیک و تأثیرگذاری بر افکار عمومی همچنان در اختیار این محور است؛ اما استفاده مؤثر از این ظرفیت‌ها، نیازمند بازتعریف ساختار سازمانی، هماهنگی راهبردی میان اعضا و ارتقاء مشروعیت داخلی است؛ امری که بدون اصلاحات جدی در سیاست‌گذاری ایران و پذیرش سازوکارهای چندسطحی و غیرمتمرکز، دست‌نیافتنی خواهد بود.

از منظر آینده‌پژوهی، سناریوهای پیش روی محور مقاومت را می‌توان در سه سطح خلاصه کرد:

۱. **سناریوی انفعال مستمر:** ادامه روند کنونی، با پراکندگی تاکتیکی، تضعیف اعتماد عمومی و ناکامی در بازدارندگی مؤثر؛

۲. **سناریوی بازسازی هماهنگی:** ایجاد ساختاری نوین برای مدیریت غیردولتی هماهنگ، بهره‌گیری از فناوری‌های ارزان و دقیق و طراحی پاسخ‌های چندسطحی؛

۳. **سناریوی فروپاشی ساختاری:** در صورت تداوم ضعف در تصمیم‌گیری، فشارهای اقتصادی داخلی و واگرایی منطقه‌ای، احتمال زوال محور مقاومت به‌عنوان یک بازیگر مؤثر ژئوپلیتیکی نیز مطرح است.

در جمع‌بندی نهایی، نظریه رئالیسم نئوکلاسیک به ما می‌آموزد که سیاست خارجی تنها حاصل فشار خارجی یا تهدید نظامی نیست، بلکه تابعی از ظرفیت پاسخ‌دهی داخلی، مشروعیت نهادهای تصمیم‌ساز و ادراک نخبگان از تهدید است (Schweller, 2004: 59). بر

این اساس، اگرچه تهدیدات رژیم اسرائیل پابرجاست، اما کارایی محور مقاومت در برابر آن، مستلزم بازتعریف درونی است.

## پیشنهادها و راهکارهای راهبردی

با توجه به یافته‌های پژوهش حاضر و تحلیل تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت در دهه اخیر، به‌ویژه در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، مجموعه‌ای از پیشنهادهای سیاستی و پژوهشی ارائه می‌شود که می‌تواند در بازتعریف راهبردهای آینده این محور و همچنین در غنای مطالعات آتی مؤثر واقع شود. نخست، ضروری است که بازیگران اصلی محور مقاومت به جای تداوم الگوی سنتی بازدارندگی متمرکز، بر توسعه یک مدل بازدارندگی شبکه‌ای نهادمند تمرکز کنند. این بدان معناست که علاوه بر اتکای صرف به ابزارهای نظامی و امنیتی، باید سازوکارهای هماهنگی میان گروه‌ها و دولت‌های عضو تقویت گردد. ایجاد نهادهای مشورتی مشترک، ارتقای سطح هماهنگی رسانه‌ای و تعریف خطوط ارتباطی پایدار می‌تواند به کاهش واگرایی و افزایش توان هم‌افزایی منجر شود. دوم، بازسازی مشروعیت اجتماعی در جوامع میزبان مقاومت از اهمیت حیاتی برخوردار است. تجربه لبنان و عراق نشان داده است که کاهش مشروعیت سیاسی و بی‌اعتمادی اجتماعی می‌تواند مستقیماً توان عملیاتی و بازدارندگی بازیگران مقاومت را تضعیف کند؛ بنابراین، لازم است گروه‌های مقاومت با بهره‌گیری از استراتژی‌های نرم، سرمایه‌گذاری در خدمات اجتماعی و مشارکت در فرآیندهای سیاسی، اعتماد عمومی را بازسازی کنند.

در سطح کلان‌تر، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بازیگر محوری محور مقاومت، نیازمند بازنگری در مدیریت راهبردی چندسطحی است. در دهه گذشته، نقش ایران از فرماندهی عملیاتی مستقیم به هماهنگی راهبردی و تأمین فناوری تغییر یافته است. برای حفظ این جایگاه، ایران باید الگوهای جدیدی از

پشتیبانی فناورانه (مانند توسعه جنگ سایبری، سامانه‌های هوش مصنوعی و پهپادهای پیشرفته) را با چارچوب‌های امنیتی و سیاسی ترکیب کند. هم‌زمان، دیپلماسی چندجانبه ایران باید به‌گونه‌ای طراحی شود که محور مقاومت را نه به عنوان ائتلافی صرفاً نظامی، بلکه به عنوان یک شبکه سیاسی-اجتماعی مشروع معرفی نماید تا هزینه‌های بین‌المللی آن کاهش یابد. در همین راستا، بهره‌گیری از فرصت‌های دیپلماسی منطقه‌ای و کاهش سطح تقابل مستقیم می‌تواند به محور مقاومت امکان دهد تا در برابر فشارهای فزاینده اسرائیل و ایالات متحده انعطاف پذیرتر عمل کند. از منظر پژوهشی، پیشنهاد می‌شود که مطالعات آینده با تمرکز بر پویایی‌های درونی و محلی گروه‌های عضو محور مقاومت ادامه یابد. بررسی تفاوت‌های ادراکی و نهادی میان حزب‌الله، حشدالشعبی و انصارالله می‌تواند درک بهتری از چرایی و اگرایی‌های راهبردی فراهم سازد. همچنین، نیاز به پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در حوزه فناوری‌های نوین امنیتی، جنگ شناختی و رسانه‌ای وجود دارد تا نشان دهد چگونه مقاومت می‌تواند در عصر دیجیتال و اطلاعاتی، بازدارندگی خود را بازتعریف کند. به‌علاوه، استفاده از چارچوب‌های نظری مکمل، همچون سازه‌انگاری یا نظریه شبکه‌های پیچیده، می‌تواند در تکمیل تحلیل نئورئالیسم نوکلاسیک سودمند واقع شود.

درنهایت، باید تأکید کرد که بقای محور مقاومت در دهه آینده بیش از هر چیز به توان آن در بازتعریف ساختارهای داخلی، بازسازی مشروعیت اجتماعی و توسعه هماهنگی شبکه‌ای بستگی دارد. اگر این محور بتواند از سطح واکنش‌های موضعی و پراکنده فراتر رفته و به یک مدل سازمان‌یافته و چندبعدی برسد، همچنان قادر خواهد بود به عنوان یک بازیگر ژئوپلیتیکی مؤثر در معادلات منطقه‌ای ایفای نقش کند. در غیر این صورت، خطر تنزل آن به مجموعه‌ای از کنشگران پراکنده و محلی همچنان وجود خواهد داشت.

## نتیجه‌گیری

تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت طی یک دهه اخیر، به‌ویژه در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، نمایانگر گذار از ساختار بازدارندگی متمرکز، مقتدر و ایدئولوژیک به مدلی پراکنده، واکنشی و فاقد انسجام راهبردی است. آنچه در دهه پیشین به‌مثابه یک ائتلاف مقاومت‌محور با رهبری جمهوری اسلامی ایران و پیوند میان دولت‌ها و گروه‌های غیردولتی شکل گرفته بود، در شرایط کنونی بیش از هر چیز با واگرایی داخلی، فشارهای بیرونی و شکاف در توانایی راهبردی مواجه است. اگرچه تهدیدات امنیتی رژیم اسرائیل به‌ویژه پس از سال ۲۰۲۳ شدت یافته و ماهیت آن از بازدارندگی دفاعی به بازدارندگی تهاجمی فعال تغییر کرده است، اما پاسخ محور مقاومت به این تحولات عمدتاً ناکارآمد، تدافعی و پراکنده بوده است.

تحلیل تحولات این محور در چارچوب نظری رئالیسم نئوکلاسیک آشکار می‌سازد که کاهش کارایی راهبردی مقاومت نه‌فقط حاصل فشارهای بین‌المللی یا قدرت نظامی دشمن، بلکه در وهله نخست، نتیجه محدودیت‌های داخلی، فرسایش نهادی، بحران‌های اقتصادی، افت مشروعیت اجتماعی و تضعیف انسجام ایدئولوژیک میان اعضای محور است. بر این اساس، نظریه‌پردازی درباره تضعیف یا احیای محور مقاومت، مستلزم تمرکز بر مؤلفه‌هایی است که در سطح داخلی، ظرفیت بازیگران را برای مواجهه با تهدیدات خارجی تعیین می‌کنند. در این میان، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان هسته راهبردی محور مقاومت، در یک دهه اخیر، نقشی متفاوت با گذشته ایفا کرده است. این نقش از فرماندهی عملیاتی و سازمان‌دهی مستقیم، به سیاست‌هماهنگی راهبردی، پشتیبانی فناوری و مدیریت چندلایه غیردولتی تغییر یافته است. این تحول، اگرچه مزایای تاکتیکی چون کاهش هزینه و انعطاف‌پذیری بیشتر را به همراه داشته، اما در غیاب یک ساختار

مدیریتی منسجم و در شرایط بحران مشروعیت، باعث کاهش بازدارندگی ساختاری و افزایش آسیب‌پذیری شده است. هم‌زمان، رژیم اسرائیل موفق شده است از شکاف‌های ساختاری محور مقاومت بهره‌برداری کرده، با اتخاذ راهبرد «تخریب قابلیت‌های پنهان»، ابتکار عمل اطلاعاتی و عملیاتی را به دست گیرد. در این فرآیند، هیچ‌یک از گروه‌های عضو محور مقاومت - اعم از حزب الله، حشدالشعبی یا انصارالله - نتوانسته‌اند به صورت هماهنگ و مؤثر در برابر این راهبرد واکنش نشان دهند. کاهش مشروعیت اجتماعی در لبنان و عراق، فشارهای سیاسی داخلی و منافع واگرا، هر یک به گونه‌ای در تضعیف پاسخ مشترک مؤثر بوده‌اند.

در مجموع، بازتعریف ژئوپلیتیکی محور مقاومت در دهه اخیر، نه تنها به معنای تغییر در جغرافیای تقابل یا نوع تهدیدات است، بلکه نشانه‌ای از انتقال به مرحله‌ای است که در آن مشروعیت داخلی، ظرفیت نهادی و قدرت تنظیم راهبرد جمعی، از هر عامل نظامی دیگر تعیین‌کننده‌تر شده‌اند. اگر این محور نتواند در برابر فروپاشی انسجام ایدئولوژیک، بحران اقتصادی و واگرایی منطقه‌ای ایستادگی کند، در آینده نه‌چندان دور، از یک بازیگر ژئوپلیتیکی با قدرت بازدارندگی، به مجموعه‌ای پراکنده از گروه‌های درگیر در منازعات محلی تنزل خواهد یافت. لذا، آینده محور مقاومت بیش از هر چیز، تابع تحولات درونی و بازسازی ساختارهای مشروعیت، هماهنگی و توانایی راهبردی آن خواهد بود.

## منابع

- احمدی، ناصر. (۱۴۰۱). مقاومت انصارالله در یمن و منطق بازدارندگی. تحقیقات سیاست منطقه‌ای، ۹ (۲)، ۴۲-۶۳.
- احمدی، ناصر. (۱۴۰۲). ارزیابی ساختار بازدارندگی حزب الله در لبنان. مجله مطالعات امنیت منطقه‌ای، ۱۴ (۱)، ۴۵-۷۴.
- برزگر، ناصر. (۱۳۹۹). موازنه بازدارندگی در محور مقاومت. فصلنامه آینده پژوهی راهبردی، ۶ (۲)، ۳۴-۶۲.
- دهقان، حسین. (۱۳۹۹). موازنه بازدارندگی در محور مقاومت. فصلنامه آینده پژوهی راهبردی، ۶ (۲)، ۳۴-۶۲.
- جعفری، محمد. (۱۴۰۰). بررسی راهبردهای ایران در حمایت از گروه‌های مقاومت. مطالعات امنیتی و دفاعی، ۳۵ (۱)، ۵۹-۹۴.
- تیموری، محمد و شریعتی، علی. (۱۴۰۲). نقش جنگ اطلاعاتی رژیم صهیونیستی در فرسایش ساختار مقاومت. مطالعات راهبردی، ۱۹ (۲)، ۸۱-۱۰۳.
- رحیمی، سید. (۱۳۹۹). روابط ایران و سوریه پس از جنگ داخلی. مطالعات بین المللی دانشگاه علامه، ۱۱ (۴)، ۹۸-۱۲۲.
- شریفیان، فریدون. (۱۴۰۱). تحولات امنیتی عراق در عصر پساداعش. مطالعات غرب آسیا، ۱۲ (۲)، ۶۶-۹۳.
- سلیمانی، حسین و فتحی، هادی. (۱۴۰۱). نقش حشدالشعبی در توازن امنیتی عراق پس از داعش. فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، ۲۲ (۲)، ۵۲-۷۸.
- قادری، سید. (۱۴۰۰). سیاست خارجی ایران در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک. فصلنامه سیاست پژوهی خارجی، ۲۵ (۴)، ۱۱۵-۱۴۲.
- کشاوری شگری، محمد و فهیمی، فهیمه. (۱۳۹۶). واکنش غرب به ژئوپلیتیک شیعه و مقاومت منطقه‌ای. فصلنامه پژوهش‌های ژئوپلیتیک، ۱۲ (۴)، ۸۹-۱۰۷.

- کرمی، محمد. (۱۴۰۰). نقش سپاه قدس در ژئوپلیتیک مقاومت. مجله علوم سیاسی، ۳۳ (۱)، ۲۵-۵۰.
- نادری، کمال. (۱۴۰۰). مقاومت و نظم منطقه‌ای جدید پس از ۲۰۲۰. ژورنال جغرافیای سیاسی، ۲۷ (۲)، ۴۴-۷۰.
- فرزین، پرویز و کاظمی، رضا. (۱۳۹۸). توسعه سیاست منطقه‌ای ایران پس از برجام. فصلنامه سیاست‌پژوهی، ۱۸ (۱)، ۲۳-۵۴.
- فتاحی، محمد و زمانی، حسین. (۱۳۹۷). مفهوم بازدارندگی شبکه‌ای و اثر آن بر امنیت غیرمتمرکز منطقه‌ای. فصلنامه راهبرد دفاعی، ۱۷ (۱)، ۶۷-۹۵.
- قنبری، مصطفی و شاکری، محمد. (۱۴۰۰). تحول راهبردی در محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای. فصلنامه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ۳۴ (۲)، ۵۵-۸۰.
- موسوی، رضا. (۱۳۹۹). بررسی بازدارندگی موشکی جمهوری اسلامی ایران در معادلات خاورمیانه. فصلنامه مطالعات راهبردی دفاعی، ۲۸ (۳)، ۱۲۰-۱۴۷.
- شریفی، علی. (۱۴۰۲). ارزیابی ساختار بازدارندگی حزب الله در لبنان. مجله مطالعات امنیت منطقه‌ای، ۱۴ (۱)، ۴۵-۷۴.
- شفیعی، علی. (۱۴۰۲). تحول در راهبرد نظامی ایران در مواجهه با اسرائیل. مطالعات راهبردی دفاعی، ۲۹ (۴)، ۷۰-۹۸.
- رضایی، ناصر. (۱۴۰۱). واکاوی راهبرد نرم ایران در محور مقاومت. مطالعات بین‌الملل نوین، ۵ (۱)، ۱۱-۳۹.

### ب) منابع خارجی

- Chatham House. (2025). The changing axis of resistance: The formation of a networked power. Policy Report, pp. 1-35.
- Center for Strategic and International Studies. (2025). Iran's networks in the Middle East. Analytical File, pp. 18-50.
- Israeli National Security Studies Institute. (2025). Continuity and change in Iran's axis of resistance. Report No. 43, pp. 12-39.
- Rose, Gideon. (1998). Neoclassical realism and the theory of foreign policy. World Politics, 51(1), 144-172.

- 
- Schweller, Randall. (2004). Unanswered threats: A neoclassical realist theory of incomplete balancing. *International Security*, 29(2), 27–62.
- Smart Thinking. (2025). The shifting power dynamics in regional resistance. Policy Report, pp. 5–30.
- Steinberg, Guido. (2021). The axis of resistance and its strategic dynamics. Security Research, SWP Institute Germany, pp. 9–40.
- Talma, Caitlin. (2021). Deterrence in the era of networked warfare. Yale University Press, Chapter 3, pp. 67–88.
- The New Yorker. (2024). The disintegrating alliances of Iran. Foreign Policy Section, pp. 34–55.
- Israel Counter-Terrorism Institute. (2025). Hezbollah and Iran's role in the deterrence equation. Analysis No. 22, pp. 15–27.

## واکاوی نقش و جایگاه هند در تحولات منطقه‌ای غرب آسیا از

۲۰۱۴ تا ۲۰۲۴

امین نواختی مقدم<sup>۱</sup>\*

پیمان مجندهی<sup>۲</sup>

### چکیده

غرب آسیا به دلیل جایگاه ویژه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی، همواره کانون توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. هند، به‌عنوان یک قدرت نوظهور آسیایی و یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان انرژی جهان، با روی کار آمدن نارندرا مودی، تمرکز سیاست خارجی خود را بر این منطقه افزایش داده است تا نیاز مداوم اقتصاد خود به نفت و گاز مقرون‌به‌صرفه را تضمین کند و از منافع حیاتی خود در حوزه حمل‌ونقل دریایی محافظت نماید. پژوهش حاضر با هدف تحلیل نقش و جایگاه هند در تحولات منطقه‌ای

۱- دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: navakhti@yahoo.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی با گرایش مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

Email: Peyman.mojandehi@yahoo.com

غرب آسیا و شناسایی ابزارهای سیاسی و اقتصادی مورد استفاده این کشور برای تأثیرگذاری بر منطقه انجام شده است. فرضیه اصلی این مقاله بر آن است که حضور هند در غرب آسیا، علاوه بر تأمین نیازهای انرژی برای توسعه صنعتی داخلی، با بهبود روابط تجاری، بازار مصرفی مناسبی برای محصولات هندی فراهم می‌آورد. همچنین، علاوه بر نقش اقتصادی، جایگاه نظامی و امنیتی هند، شامل همکاری‌های امنیتی، فروش تسلیحات و برگزاری مانورهای مشترک، به‌عنوان عامل تأثیرگذار دیگری مطرح است. این مقاله با استفاده از روش اسنادی برای گردآوری داده‌ها و روش توصیفی-تحلیلی برای تحلیل اطلاعات، به دنبال تبیین این نقش چندوجهی هند در سیاست منطقه‌ای است.

#### کلید واژه‌ها:

منطقه غرب آسیا، سیاست خارجی هند، تحولات منطقه‌ای، ژئواکونومیک، منطقه‌گرایی، تحولات ژئوپلتیک.

غرب آسیا، به دلیل موقعیت منحصر به فرد ژئوپلیتیک و استراتژیک، همواره به عنوان یکی از زیرسیستم های حیاتی نظام جهانی شناخته شده است. این منطقه، با وجود تنوع ساختاری و تحولات سریع، نقش کلیدی در معادلات بین المللی پس از جنگ سرد ایفا کرده و در مرکز تکانه های شدید دوران گذار در عرصه روابط بین الملل قرار دارد. برخورداری از این موقعیت خاص، بستر لازم را برای حضور و نفوذ مستقیم قدرت های بزرگ و فرامنطقه ای فراهم آورده است؛ قدرتی چون هند که در جستجوی گسترش نفوذ بین المللی خود می باشد. تمایل هند برای گسترش نقش آفرینی های بین المللی، شامل پافشاری برای کسب کرسی دائم شورای امنیت سازمان ملل و ترسیم منافع فرامنطقه ای در راهبردهای کلان، حاکی از عزم این کشور برای ایفای یک نقش فعال و پایدار در سطح جهانی است. در این مسیر، غرب آسیا سال هاست که نقش محوری برای دهلی نو داشته است. تلاش برای برقراری روابط مبتنی بر صلح و دوستی پایدار با کشورهای منطقه، علی رغم اختلاف نظرها و همچنین انعقاد پیمان های استراتژیک با قدرت های جهانی، نشان دهنده یک تغییر پیوسته، اما آهسته در جهت افزایش اعتبار و نفوذ بین المللی هند است. از منظر اقتصادی، حجم عظیم تجارت میان هند و کشورهای غرب آسیا (بالغ بر ۱۸۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴-۲۰۱۳) این منطقه را به بزرگ ترین شریک تجاری هند تبدیل کرده است. اقتصادهای هند و غرب آسیا مکمل یکدیگر هستند؛ هند به عنوان یکی از بزرگ ترین واردکنندگان انرژی همواره نیازمند تأمین مداوم نفت خام و گاز مقرون به صرفه برای حفظ پایداری اقتصادی خود بوده است، در حالی که کشورهای غرب آسیا به دنبال فروش انرژی و جذب نیروی کار ماهر هستند. در حال حاضر، منطقه خلیج فارس میزبان بیش از ۷ میلیون مهاجر هندی است که سالانه مبلغی حدود ۴۰ میلیارد

دلار به کشور خود حواله می‌کنند؛ این عامل، اهمیت غرب آسیا را برای ثبات اقتصاد داخلی هند دوچندان می‌سازد. تغییرات ژئوپلیتیکی اخیر، از جمله تنزل تدریجی نفوذ واشنگتن در خاورمیانه و کاهش تمایل شهروندان آمریکایی به حضور در این منطقه، فرصتی مغتنم برای حضور و نقش‌آفرینی قدرت‌های دیگر نظیر هند فراهم کرده است. کشورهای حاشیه خلیج فارس که در گذشته ایالات متحده را حامی اصلی امنیت خود می‌دیدند، اکنون به دنبال دوستان و حامیان جایگزین برای افزایش همکاری‌های منطقه‌ای و بودجه دفاعی خود هستند که هند را به یک گزینه ارزشمند تبدیل می‌کند. همچنین، هند به دلیل داشتن یک جامعه میلیونی مهاجر و رویکرد نسبتاً بی‌طرفانه در مناقشات منطقه‌ای، جایگاه مناسبی برای میانجی‌گری دارد. علاوه بر این، رقابت ژئوپلیتیکی با پاکستان و چین و همچنین مبارزه با جریان‌های جهادی، از عوامل سازنده سیاست خارجی هند است که بهبود روابط با کشورهای عربی را برای تضعیف موقعیت منطقه‌ای پاکستان ضروری می‌سازد. براساس الزامات توسعه اقتصادی و نیازهای امنیتی، سیاست خارجی هند در قبال خاورمیانه از اوایل دهه ۱۹۹۰ بازتعریف شده و بر مؤلفه‌هایی چون واردات نفت و گاز، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، گسترش بازارهای صادراتی و رقابت ژئوپلیتیکی استوار گردیده است. از این رو، هند تلاش دارد تا با حضور نظامی، از ذخایر نفتی و امنیت حمل‌ونقل نفتکش‌ها محافظت کند؛ بنابراین، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این سؤال اصلی است: در تحولات منطقه‌ای غرب آسیا، هند چه نقش و جایگاهی دارد و سیاست خارجی آن برای تأثیرگذاری بر این منطقه از چه ابزارهای سیاسی و اقتصادی استفاده می‌کند؟

## چهارچوب نظری

ژئوپلیتیک به‌عنوان رویکردی تحلیلی در مطالعات روابط بین‌الملل، نقش موقعیت

جغرافیایی، منابع طبیعی و ساختارهای فضایی در تعیین سیاست‌های قدرت و استراتژی‌های ملی را برجسته می‌کند. (Kaplan, 2012) هند با دارا بودن موقعیت استراتژیک در جنوب آسیا و دسترسی به گذرگاه‌های حیاتی اقیانوس هند، یکی از بازیگران اصلی در بازتوزیع قدرت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به‌شمار می‌رود. این موقعیت جغرافیایی هند، همراه با منابع گسترده انسانی و اقتصادی، آن را به عنصری کلیدی در معادلات ژئوپلیتیکی آسیایی تبدیل کرده است. نظریه قلب زمین (Heartland Theory) هالفورد مکیندر (۱۹۰۴) همچنان یکی از چارچوب‌های کلیدی در تحلیل ژئوپلیتیک اوراسیا محسوب می‌شود. مکیندر تأکید می‌کند که تسلط بر منطقه وسیع اوراسیا، به‌ویژه مناطق مرکزی و جنوب آسیا، منجر به تسلط بر جهان خواهد شد. هند به‌عنوان دروازه جنوبی این منطقه، نقش کلیدی در ایجاد توازن قدرت در این قلمرو ایفا می‌کند. (Mackinder, 1904) پژوهش‌های معاصر نیز این دیدگاه را تأیید می‌کنند؛ برای مثال، کارنگی انداومننت (Carnegie Endowment) در گزارشی در سال ۲۰۲۱ تأکید کرد که هند به‌عنوان یک پل استراتژیک بین آسیای جنوبی و آسیای مرکزی، در مسیرهای انرژی و ترانزیت منطقه‌ای نقش محوری دارد (Carnegie Endowment, 2021) از منظر قدرت دریایی، نظریه آلفرد ماهان (۱۸۹۰) درباره اهمیت کنترل گذرگاه‌های آبی و توسعه نیروی دریایی، همچنان اعتبار دارد. هند با کنترل گذرگاه‌های کلیدی اقیانوس هند، نظیر تنگه مالاکا که حدود ۸۰ درصد نفت وارداتی هند از این مسیر عبور می‌کند (BP Statistical Review, 2023)، توانسته جایگاه راهبردی خود را در حوزه امنیت انرژی تثبیت کند. داده‌های وزارت نفت هند نشان می‌دهد که حدود ۸۵ درصد از واردات نفت هند از طریق مسیرهای دریایی اقیانوس هند انجام می‌شود که امنیت این گذرگاه‌ها برای اقتصاد هند حیاتی است (Ministry of Petroleum and Natural Gas, 2023).

در حوزه امنیت، هند با توجه به تنش‌های مرزی طولانی‌مدت با چین و پاکستان،

استراتژی‌های امنیتی پیچیده‌ای را دنبال می‌کند. برخوردهای مرزی در لاداخ که منجر به درگیری نظامی در سال ۲۰۲۰ شد، نمونه‌ای بارز از اهمیت ژئوپلیتیک این منطقه است (International Crisis Group, 2021). هند برای مقابله با این تهدیدها، بودجه دفاعی خود را به‌طور مداوم افزایش داده است؛ به‌طوری‌که هزینه‌های نظامی هند در سال ۲۰۲۴ به بیش از ۷۵ میلیارد دلار رسیده و پس از ایالات متحده و چین، سومین بودجه نظامی جهان را به خود اختصاص داده است. (SIPRI, 2024). این افزایش بودجه، نشان‌دهنده اهتمام هند به حفظ توازن قدرت و تقویت حضور نظامی در مناطق حساس است.

از منظر دیپلماسی منطقه‌ای، هند تلاش می‌کند با تقویت همکاری‌های چندجانبه و شرکت در سازمان‌های منطقه‌ای مانند SAARC و SCO، نفوذ خود را گسترش دهد. به‌ویژه، عضویت هند در سازمان همکاری شانگهای از سال ۲۰۱۷، زمینه تعامل بیشتر با قدرت‌های آسیایی را فراهم کرده است. (Pant, 2019). علاوه بر این، هند با تقویت اتحاد چهارگانه (Quad) متشکل از ایالات متحده، ژاپن، استرالیا و هند، به دنبال حفظ امنیت دریایی و مقابله با نفوذ استراتژیک چین در منطقه هند-آرام است. (Tellis, 2022). این اتحاد نمونه‌ای از واکنش هند به تغییر موازنه قوا در منطقه است و اهمیت آن در تضمین ثبات استراتژیک منطقه‌ای برجسته است. مطالعات موردی نیز اهمیت موقعیت ژئوپلیتیک هند را روشن می‌کنند. به‌عنوان مثال، پروژه بندر چابهار در ایران که هند در آن سرمایه‌گذاری کرده است، به‌منظور ایجاد دسترسی مستقیم هند به آسیای میانه بدون عبور از خاک پاکستان است. (Malone, 2020). این پروژه استراتژیک، نمونه‌ای از تلاش هند برای گسترش نفوذ اقتصادی و ژئوپلیتیکی خود در منطقه و مقابله با محاصره جغرافیایی است. در نتیجه، چارچوب نظری ژئوپلیتیک در تحلیل جایگاه هند، مجموعه‌ای از عوامل جغرافیایی، امنیتی، اقتصادی و دیپلماتیک را در نظر می‌گیرد که هند را به بازیگری کلیدی در نظم منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل کرده است. این تحلیل‌ها نشان می‌دهد که هند

چگونه با بهره‌گیری از موقعیت جغرافیایی خاص خود و اجرای سیاست‌های استراتژیک، توانسته است نقش مهمی در تحولات ژئوپلیتیکی غرب آسیا ایفا کند و به تعادل قدرت در منطقه کمک نماید.

### سیاست خارجی جدید کشور هند

کشور هندوستان با کسب استقلال در سال ۱۹۴۷ از کشور انگلستان با سیاست خارجی که منبث از مبارزات استقلال طلبانه و آزادی خواهانه آن کشور بود به عرصه وجود گذاشت. هدف فوری سیاست خارجی هند در سال ۱۹۴۷ محیط آرام، فضای راهبردی و استقلال، اجتناب از گرفتاری در درگیری‌های جنگ سرد با اتحادیه‌ها و پیمان نظامی بود سیاست خارجی هند از بدو استقلال از ماهیتی ارزشی و جهت‌گیری خاص برخوردار بود و نزدیک به پنج دهه پایه سیاست آن را تشکیل داد، حمایت‌های هند از مبارزات ضد استعماری در اندونزی، مصر، کشورهای آفریقایی و جنوب شرقی آسیا و پایه‌گذاری نهضت عدم تعهد کارکرد این سیاست بود. در سیاست خارجی هند، اگرچه اهداف ایدئولوژیک همانند چین و شوروی وجود داشته است اما خواسته‌های جهان سوم و جنبش غیرمتعهدها که در نخبگان سیاسی هند قبل از استقلال وجود داشت، باعث شد تا در سیاست خارجی، اهداف اقتصادی چندان مدنظر قرار ندهند، اصل خودکفایی تأثیری مضاعف بر این تفکر گذاشت و سیاستمداران هندی کمتر به دنبال سیاست خارجی پویا برای جذب منابع و درآمدهای خارجی بودند. از دهه ۱۹۹۰ هند با درک این موضوع که تداوم سیاست‌های اعتقادی ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکره اقتصاد کشور و دست‌آختر جایگاه بین‌المللی آن وارد کرده است به سمت اتخاذ رویکردهای عمل‌گرایانه روی آورده است هند پس از استقلال سودای برتری در سر می‌پروراند و این آرمان را از راه (منشور جهان) سیاست ضد امپریالیستی پیگیری می‌کرد، اما نتایج به دست آمده نه تنها این انتظارات

را برآورده نساخت بلکه هند را از دیگر رقبای منطقه‌ای خود عقب‌تر نگه داشت در واقع طی این مدت اساساً هیچ ائتلاف راستینی در جهان سوم وجود نداشت که هند به رهبری آن دست ببازد. از دهه ۱۹۹۰ هند سیاست‌های رادیکال دهه ۱۹۷۰ خود را کنار گذاشت و به سمت سیاست‌های پراگماتیستی و همکاری و همگرایی با جامعه بین‌المللی پیش رفت (کریمی، ۱۳۹۴: ۷۶-۷۱).

از دهه ۱۹۹۰، مجموعه‌ای از عوامل در سطوح درونی، منطقه‌ای و جهانی موجب تحول در سیاست خارجی هند شده است. در سطح جهانی، شوروی فروپاشید و سیستم دوقطبی عصر جنگ سرد جای خود را به تک قطبی آمریکایی داد. در سطح منطقه‌ای، چین در پی سیاست‌های در ب‌های باز و از دوره شیائوپینگ به اقتصادی پویا گذار نمود. در سطح درونی نیز اخلاق‌گرایان، حمایت‌های گذشته مردمی را پس از چهار دهه و در پی ناباروری ایده‌هایشان، از دست دادند و دیدگاه‌های ملی‌گرایی هندو، رئالیسم و لیبرالیسم در حوزه سیاست خارجی کشور رشد یافتند. برخلاف اخلاق‌گرایی، دیدگاه‌های نو قواعد و هنجارهای نظم بین‌المللی را مشروع تلقی می‌نمایند. در عرصه بیرونی نیز فشارهای ناشی از افزایش فزاینده قابلیت‌های چین در سطح منطقه‌ای و برآمدن تک قطبی آمریکایی به مثابه متغیرهای تأثیرگذار موجب تحول در جنبه‌هایی از سیاست خارجی هند شده است. در نتیجه تأثیرات این متغیرها، هند نسبت به نظم موجود بین‌المللی از تجدیدنظرطلبی با اهداف نامحدود به تجدیدنظرطلبی با اهداف محدود سوق یافته است. این دگرگونی در سیاست خارجی هند در شکل ترک جهان سوم‌گرایی و عدم تعهد و اتخاذ عمل‌گرایی اقتصادی نمایان شده که براساس آن، رشد در درون نظم مستقر بین‌المللی را به تلاش برای دگرگونی اساسی قواعد و هنجارهای نظم موجود ترجیح داده است. از این رو، از اوایل دهه ۱۹۹۰ هند، سیاست‌های رادیکال دهه ۱۹۷۰ خود را کنار گذاشته و با پذیرش اقتصاد بازار، افزایش ثروت اقتصادی را در پیش گرفته است (بهرامی مقدم، ۱۳۹۴: ۱۸۹-۱۸۸). بنابراین

سیاست خارجی هند از جهان سوم گرایی به عمل-گرایی اقتصادی تبدیل شد، به عبارتی هند از تجدیدنظرطلبی با اهداف نامحدود نسبت به نظم بین‌المللی به تجدیدنظرطلبی با اهداف محدود دگرگون شده که متعاقب آن دهلی نو در ابتدا سیاست نگاه به شرق را به مثابه رهیافتی نو به جنوب شرقی آسیا مطرح کرد و در ادامه از سال ۲۰۰۵، سیاست نگاه به غرب را اعلان داشته است که ذیل آن سیاست‌های عمل‌گرایانه با هدف توسعه اقتصادی خود جایگزین سیاست‌های ایدئولوژیک گذشته در خاورمیانه و آفریقا کرده است و در چارچوب آن مناسبات هند با پادشاهی‌های عربی حوزه خلیج فارس نیز متحول شده است (جانسیز، ۱۳۹۵: ۳۰).

یکی دیگر از زمینه‌های تحول در سیاست خارجی هند روابط هند با قدرت‌های بزرگ است. پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به هند این اجازه را داد که گسترش هم‌زمان روابط با همه قدرت‌های بزرگ را دنبال کند. رابطه با ایالات متحده، به هدف اصلی استراتژیک ملی تبدیل شده است. از طرف دیگر روسیه همچنان یک منبع مهم تأمین تسلیحات و یک شریک استراتژیک است. در همین حال، روابط هند با اروپا، چین و ژاپن بسیار متنوع‌تر شده است. ارتقاء روابط با چین از اوایل دهه ۱۹۹۰ یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای سیاست خارجی جدید هند بوده است. روابط گذشته محتاطانه با چین اکنون در یک همکاری استراتژیک برای صلح و توسعه شکوفا شده است؛ و چین به‌عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری هند به حساب می‌آید. هندوستان پس از گذشت چندین دهه غفلت از تحولات منطقه‌ای اقتصادی و سیاسی، اکنون در سازمان‌های مختلف منطقه‌ای از نشست آسیای شرقی تا اتحادیه آفریقا مشارکت فعال دارد. هند همچنین در صدد تعریف مجدد سیاست‌های خود در قبال کشورهای اسلامی است. جمعیت بزرگ اسلامی - نزدیک به ۱۵۰ میلیون نفر - همواره عامل مهمی در سیاست خارجی هند بوده است. در گذشته صرفاً به معنای حمایت از اهداف مختلف اسلامی بود؛ اما امروزه، روابط

با جهان اسلام براساس همکاری‌های اقتصادی و تجاری، امنیت انرژی و همکاری در زمینه مبارزه با افراط‌گرایی مذهبی و تروریسم، عمیق‌تر شده است. این امر عمق و وسعت بی‌سابقه‌ای به روابط هند با جهان اسلام از زمان پایان جنگ سرد بخشید است (Raja Mohan, 2006: 1-9).

از زمان روی کار آمدن مودی، وی سیاست خارجی را در اولویت قرار داده است. علیرغم شجره‌نامه ایدئولوژیک، شخصیت و سبک رهبری مودی بسیار اقتصادی و هوشمندانه است. نارندرا مودی نخست‌وزیر هند تا حدی احساس ملی‌گرایی را وارد سیاست خارجی هند کرده است. همچنین مودی دیپلماسی هند را وارد عرصه عمومی کرده و حوزه تأثیر مردم عادی هند بر اولویت‌های سیاست خارجی را افزایش داده است. وی قاطعیت و عمل‌گرایی خود را به‌عنوان نخست‌وزیر تعیین کرده و این ویژگی‌ها در رویکرد وی به سیاست خارجی هند و به ویژه روابط هند و آمریکا نمایان شده است. در طی سه ماه از تصدی مقام، وی نخستین نشست سطح اجلاس خود با باراک اوباما را برگزار کرد دولت مودی به سرعت فعالیت خود را برای نو سازی دفاعی هند شروع کرد. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در تولید دفاعی هند به طور چشمگیری افزایش یافته است به طوری که بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۳، هند تقریباً ۷ میلیارد دلار تجهیزات دفاعی از ایالات متحده خریداری کرد دولت جدید توانسته است اختلافات مرزی را تا حدودی حل کند (V. Pant, Joshi, 2016: 49-50).

بنابراین هند هم اکنون قدرتی نوظهور است که درصدد تفوق ایدئولوژیکی و دگرگونی اساسی نظم بین‌المللی نیست، بلکه با توجه به هنجارها و قواعد نظم بین‌المللی، درصدد ارتقاء وضعیت و موقعیت خود در درون نظم موجود است. گشایش اقتصادی و حرکت شتابان به سوی اقتصاد بازار و وابستگی متقابل اقتصادی، نرخ رشد باثبات و بالای اقتصادی، کسب و افزایش قابلیت‌های هسته‌ای نظامی، پیوستن به ایالات متحده به‌عنوان متحد طبیعی است و به طور کلی به دنبال ارتباط استراتژیک با غرب در مسائل امنیتی

سیاسی و اقتصادی و تکنولوژیک و با خاورمیانه در حوزه تجارت سرمایه گذاری و انرژی است.

### مؤلفه‌های تأثیرگذار بر سیاست خارجی هند

سیاست خارجی هند نسبت به جهان بیرون طی یک و نیم دهه گذشته دچار تغییرات اساسی شده است. این تغییر نگاه و اولویت امر اقتصادی در سیاست خارجی باعث نزدیکی هند به قدرت‌های بزرگ و حتی رقبای منطقه‌ای آن از جمله پاکستان و چین شده است. تغییر دیگری که در سیاست خارجی هند اتفاق افتاده دوری گزیدن از ایده رهبری جهان سوم و رسیدن به این درک که ظرفیت ظاهر شدن به عنوان یک قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل را دارد است. اندیشه ضد غربی در سیاست خارجی هند به حاشیه رفته و این کشور به عنوان بزرگ‌ترین دموکراسی جهان بیشترین تعهد را به ارزش‌های غربی بیرون از جهان یورو-آتلانتیک دارد. در نهایت تغییر جهت دیگر به حرکت از آرمان‌گرایی به سمت واقع‌گرایی در قالب عمل‌گرایی بوده است. آرمان‌گرایی طبیعتاً مربوط به رهبران دهه اول استقلال هند برای مثال جواهر لعل نهرو بود. رهبران جدید هند به مفهوم «سیاست قدرت» توسل می‌جویند. (mohan,2006,3-4) با همه تغییر و تحولاتی که در راهبرد کلان سیاست خارجی هند اتفاق افتاده مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها وجود دارد که سیاست خارجی هند را در عصر حاضر تحت تأثیر قرار می‌دهد. این عوامل عبارتند از:

**ضد نژادپرستی:** هند پیوسته از ایجاد جامعه برابری انسانی حمایت می‌کند که تبعیض براساس رنگ، نژاد، طبقه و غیره وجود نداشته باشد. هند قاطعانه معتقد است نژادپرستی یکی از منابع درگیری در جهان است و بنابراین تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی است. هند از تلاش‌های سازمان ملل در زمینه تصویب میثاق حقوق بشر و رعایت آزادی‌های اساسی در سراسر جهان حمایت کرده است (Rafi, Shrivastava, Akhtar,2015:215).

— تغییر ذهنیت «ضد غربی» سیاستمداران هندی در جهت دهی به سیاست خارجی کشور: تا پیش از این، در دهه ۱۹۷۰، سیاست گذاران هندی علت تمام مشکلات و مصائب کشور را در دستان پنهان سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و دخالت آمریکا در امور داخلی شان جستجو می کردند، اما امروزه این تلقی کاملاً کنار گذاشته شده است. حتی این تفکر در بین عموم مردم نیز از بین رفته است، به طوری که براساس تحقیقات به عمل آمده، هندی ها دومین کشور علاقه مند به آمریکا با سهم ۷۱ درصدی و در مقام دوم بعد از خود مردم آمریکا (با میزان ۸۳٪) قرار دارند. امروزه، دومین دموکراسی بزرگ دنیا، از بیشترین میزان تطابق و سازگاری با ارزش های سیاسی غرب در جهان خارج از اروپا - آتلانتیک برخوردار می باشد. در مورد تغییر جهت آشکار از سیاست «ضد غربی»، میان گروه های شکل دهنده به سیاست خارجی اجماع وجود دارد و این رویکرد از حمایت گروه های چپ و راست و نیز ساختار امنیتی کشور برخوردار است. (توحیدی، ۱۳۸۶)

— رقابت و همکاری تجاری با چین جهت دستیابی به بازارهای منطقه‌ای: سیاست دهلی نو تا اواخر دهه ۱۹۸۰ که مبتنی بر تعامل فعال با چین بوده است، تنش را به عنوان ویژگی اصلی روابط دو کشور طی دهه های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، به فراموشی سپرده است تجارت دوجانبه، در سال های اخیر رشد چشمگیری یافته است، این روابط از کمتر از ۲۰۰ میلیون دلار در اوایل دهه ۱۹۹۰، نزدیک به ۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ ارتقاء یافته است و اینک چین دومین شریک تجاری هند بعد از ایالات متحده است و پیش بینی می شود طی سال های آینده، ایالات متحده و اتحادیه اروپا را به عنوان شرکای تجاری اصلی هند پشت سر بگذارد. همواره چین به عنوان شاخصی در ذهن سیاستمداران هندی به منظور

قضاوت پیرامون پیشرفت‌های اقتصادی و جایگاه سیاسی خود مورد توجه است. به‌هر حال، وسعت، قرابت جغرافیایی و رشد سریع و تلاش در جهت رسیدن به استانداردهای قدرت بزرگ اقتصادی و سیاسی، مطمئناً رقابت را به ویژگی روابط دو کشور تبدیل خواهد کرد (شهیدانی، پاک‌زاد، ۱۳۹۷: ۴۷).

– رقابت منطقه‌ای با پاکستان: پاکستان چالش‌برانگیزترین همسایه هند است زیرا پابرجاست. دارای توان نظامی، هسته‌ای و موشکی قابل توجهی است و از اهمیت راهبردی برای قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای باهدف نفوذ به درون هند برخوردار است.

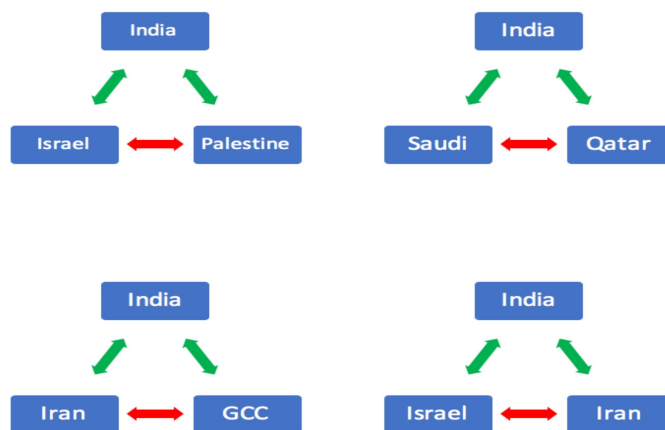
– حفظ سطح مناسبی از رشد اقتصادی: برای حفظ سطح مناسبی از رشد اقتصادی باید به مراکز انرژی ارزان قیمت دست پیدا کند. هند در حال حاضر ۷۰ درصد نفت و ۵۰ درصد از گاز مورد نیاز اقتصاد داخلی را از خارج وارد می‌کند؛ در نتیجه وابستگی هند در این بخش باعث می‌شود به سمت کشورهای دارای منابع نفت و گاز دنیا از جمله خاورمیانه، افریقا و نیمکره غربی متمایل شود.

– توان هسته‌ای و بازدارندگی: هند از طریق سیاست هسته‌ای در تلاش است تا ضمن ایجاد موازنه‌ای در برابر قدرت فزاینده نظامی – هسته‌ای چین و پاکستان از گسترش سلاح‌های هسته‌ای در مناطق پیرامونی جلوگیری به عمل آورد.

– کنترل جدایی‌طلبی در مناطق مسلمان‌نشین به‌خصوص جامو و کشمیر: هند با دربرداشتن اقلیت بزرگ مسلمان در بخش‌های شمالی و جنوب غربی و جدایی‌طلبی آنها به‌ویژه در مناطقی چون جامو و کشمیر همواره تلاش کرده است تا رابطه توأم با احتیاطی را با کشورهای مسلمان منطقه خاورمیانه از جمله ایران، عربستان سعودی، مصر و ترکیه برقرار کند (طاهری، بیات، ۱۳۹۷: ۹۴).

– رقابت میان احزاب سیاسی در هند: بیش از ۷۰۰ حزب سیاسی مهم در کشور هند مشغول به فعالیت سیاسی هستند رقابت میان احزاب سیاسی یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی هند است. با قدرت گیری احزاب چپ در این کشور مخالفت‌ها با رابطه نزدیک هند و امریکا شدت گرفت. (رقابت احزاب سیاسی در هند، ۱۳۹۸/۱/۲۶)

– تنوع قومی مذهبی جامعه هند: در قانون اساسی هند ۲۲ زبان به رسمیت شناخته شده که در بخش‌های مختلف جغرافیایی این کشور پراکنده هستند. از نظر مذهبی نیز از هر نوع مذهبی در هند وجود دارد. برای نمونه، ۸۰ درصد از جمعیت این کشور را هندوها، ۱۳/۴ درصد مسلمانان، مسیحیان ۲/ درصد، سیک‌ها ۱/۹ درصد، یهودیان، زرتشتیان و بهائیان سایر جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. با این ترکیب متنوع قومی – مذهبی در هند هر حزبی و گروهی که قدرت را به دست بگیرند بایستی اینچنین ملاحظاتی را مدنظر قرار دهند (Malone & Mukherjee, 2010:150).



روابط هند با کشورهای خاورمیانه، فلش‌های قرمز حاکی از روابط منفی است و فلش‌های سبز حاکی از روابط مثبت است

## جایگاه غرب آسیا در سیاست خارجی هند

هند با غرب آسیا، منطقه‌ای گسترده واقع در همسایگی هند، روابط تمدنی عمیقی دارد. این منطقه میزبان بیش از ۸ میلیون هندی است و بزرگ‌ترین شریک اقتصادی و تجاری هند به حساب می‌آید. تعداد زیادی از هندی‌ها از لحاظ عاطفی و عقیدتی نیز وابسته به این منطقه می‌باشند زیرا که میزبان دو مسجد مقدس و تعدادی مکان‌های مقدس در ارتباط با مسیحیت و اسلام در خود جا داده است. منابع هیدروکربنی فراوان خلیج فارس برای امنیت انرژی هند بسیار حیاتی است و این منطقه منبع اصلی ارسال حواله کارگران هندی شاغل در آنجا است. هند با اکثر کشورها در غرب آسیا روابط گسترده‌ای دارد و شامل همکاری در زمینه‌های مختلف از جمله مبارزه با تروریسم می‌باشد. امنیت و رفاه هند عمیقاً با امنیت غرب آسیا در هم تنیده است؛ بنابراین، تحولات مداوم آن مورد توجه ویژه هند است. در همین زمینه است که گروه سیاست دهلی در سال ۲۰۱۶ پروژه‌ای به نام DPG را برای بررسی ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و همچنین روندهای نوظهور در غرب آسیا راه‌اندازی کرد. تمرکز اصلی این پروژه بر محرک‌های اصلی این تحول و بازیگران اصلی بود همچنین توجه ویژه به شکل‌گیری اندیشه و عمل اسلامی در منطقه و تأثیر وهابیت، ولایت‌فقیه، اخوان‌المسلمین و جهادگرایی سلفی و تأثیر همه‌جانبه آنها در منطقه صورت گرفت. این پروژه همچنین به بررسی قدرت‌های اصلی منطقه‌ای - مصر، ایران، اسرائیل، عربستان سعودی و تعامل آنها با یکدیگر و همچنین مناطقی که درگیر این درگیری هستند - عراق، سوریه و یمن پرداخته است (Singh, 2018: 1-3). روابط هند با کشورهای غرب آسیا در حوزه امنیتی نیز شامل همکاری‌هایی گسترده در مبارزه با تروریسم و مقابله با افراط‌گرایی است. امنیت و رفاه هند به‌طور مستقیم به ثبات منطقه وابسته است و به همین دلیل، تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غرب آسیا به‌دقت توسط سیاست‌گذاران هند پیگیری می‌شود (Delhi Policy Group, 2016).

سیاست دهلی (DPG) در سال ۲۰۱۶ پروژه‌ای تحقیقاتی برای بررسی روندهای نوظهور در ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی غرب آسیا راه اندازی کرد که تمرکز ویژه‌ای بر نقش اندیشه‌های اسلامی از جمله وهابیت، ولایت فقیه، اخوان‌المسلمین و جهادگرایی سلفی داشت. (Delhi Policy Group, 2016) این پروژه همچنین تعاملات میان قدرت‌های منطقه‌ای اصلی همچون ایران، عربستان سعودی، مصر و اسرائیل و تأثیر آنها بر بحران‌های جاری در عراق، سوریه و یمن را تحلیل کرد (Delhi Policy Group, 2016).

با روی کار آمدن هزاره جدید، یک چرخش فوق‌العاده در روابط بین‌شورای همکاری خلیج فارس (G.C.C) و هند رخ داده است. در مجموع کشورهای GCC به مهم‌ترین شرکت‌های تأمین‌کننده نفت و گاز و شریک تجاری پیشرو هند تبدیل شده‌اند. هندها بزرگ‌ترین گروه مهاجران در هر یک از شش کشور G.C.C هستند. ۳،۰۵۰،۰۰۰ هندی در عربستان سعودی زندگی و کار می‌کنند که بیشترین تعداد دارندگان گذرنامه‌های هندی را در خارج از کشور تشکیل می‌دهند و به دنبال آن ۲،۸۰۰،۰۰۰ در ایالات متحده آمریکا قرار دارند (gupta,2017:25).

Country	Indian population	% of total population
Saudi Arabia	< 4 million	9
Kuwait	700,000	11
UAE	< 2 million	16
Qatar	650,000	18
Bahrain	400,000	29
Oman	450,000	<20

جمعیت هند در کشورهای حوزه خلیج فارس.

منبع: indian foreign policy in mena

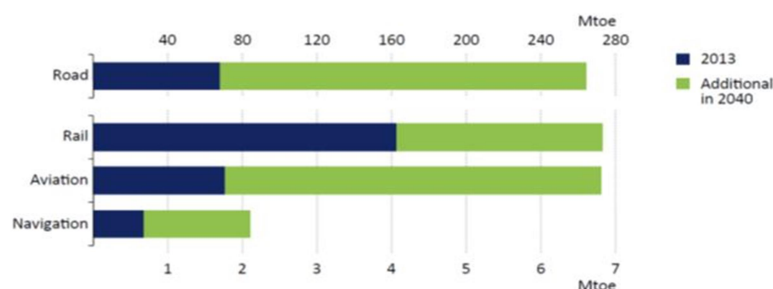
به طور کلی جایگاه و اهمیت غرب آسیا برای هند را می توان از سه جنبه بررسی کرد که در زیر به بررسی هر یک از اینها می پردازیم:

### تأثیرات اقتصادی غرب آسیا بر هند

اقتصاد هند چهارمین اقتصاد بزرگ جهان است هند به رغم رکود اقتصادی جهانی با رشد اقتصادی متوسط بالاتر از ۹ درصد طی چند سال گذشته به یک قدرت اقتصادی تبدیل شده است این میزان رشد نزدیک به رشد اقتصادی کشور همسایه آن چین است طبق سنجشی که بر مبنای برابری قدرت خرید صورت گرفته، اقتصاد هند با داشتن تولید ناخالص داخلی GDP ۳/۶۱۱ تریلیون دلار، در مقام چهارم قرار دارد. هند همیشه یکی از منابع و استعدادها برای سرمایه گذاران جهانی بوده است (کریمی، ۱۳۹۴: ۸۵).

حجم تجارت میان هند و کشورهای خاورمیانه در سال ۲۰۱۳-۲۰۱۴ برابر با ۱۸۷ میلیارد دلار بوده است که کشورهای این منطقه را تبدیل به بزرگ ترین شریک تجاری هند کرده است. اقتصاد هند و بسیاری از کشورهای خاورمیانه مکمل یکدیگر هستند. از یک طرف، هند تشنه منابع انرژی است و نیروی کار اضافه دارد؛ از طرف دیگر بسیاری از کشورهای خاورمیانه به شدت نیازمند نیروی کار هستند مشتاق خواهند بود تا انرژی را به شرکای منطقه ای و تجاری خود بفروشند. امروزه، منطقه خلیج فارس به تنهایی میزبان ۸ میلیون مهاجر هندی است که سالانه مبلغی حدود ۴۰ میلیارد دلار درآمد به کشور خود می فرستند. نارندرا مودی نخست وزیر هند برای این روند سیاسی حتی شعار هم ابداع کرده است: «پیوند با غرب». این پیوند باعث می شود خاورمیانه همان جایگاهی را داشته باشد که جنوب شرق آسیا در سیاست «پیوند با شرق» هند پیدا کرده است. وزیر امور خارجه هند، خانم سوشما سواراج، در سال ۲۰۱۴ از بحرین، عمان و امارات متحده عربی دیدار کرد. در امارات، او سعی کرد مقامات این کشور را به سرمایه گذاری در هند تشویق

کند؛ در بحرین، در گردهمایی جامعه هندیان مهاجر حضور یافت و در عمان، تکثر فرهنگی این کشور را ستود. دهلی همچنین در نوامبر ۲۰۱۴، میزبان مجمع همکاری هند و کشورهای عربی بود که هدف آن تشویق هر چه بیشتر به همکاری هندوستان و کشورهای عربی و ملاقات‌های سالانه در سطح وزارت است. دهلی همچنین با همکاری اتحادیه عرب، چهارمین کنفرانس همکاری‌های هند و کشورهای عربی را برگزار کرد تا سطح روابط را ارتقاء دهد. نارندرا مودی اندکی پس از انتخابش به نخست‌وزیری، اولین همایش رسانه‌ای هند و اتحادیه عرب را برگزار کرد. (Pethiyagoda, 2015) تاریخ طولانی درگیری سیاسی و اقتصادی هند با منطقه را نمی‌توان انکار کرد اتکا به نفت منطقه خلیج فارس که هفتاد درصد الزامات انرژی کشور هند را برآورده می‌کند و بخش عمده تجارت از طریق کانال سوئز انجام می‌شود. در سال مالی منتهی به مارس ۲۰۱۳، میزان حواله از GCC به هند از ۱۶,۴۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ به ۲۴,۹۳ میلیارد دلار افزایش یافت. GCC همچنان به‌عنوان منبع اصلی حواله به هند رو به رشد است و حدود ۶,۵ میلیون مهاجر هندی در آن کار می‌کنند. (siddiqui,2014) سرمایه‌گذاری‌های حوزه خلیج فارس در بخش انرژی هند با وجود پایین آمدن قیمت نفت در سال‌های اخیر شروع شد. در اکتبر سال ۲۰۱۸، DP World دبی امتیاز ۷۸ میلیون دلاری برای توسعه یک منطقه انبارداری در بزرگ‌ترین بندر کانتینر هند، در بمبئی را به دست آورد. علاوه بر این، شرکت آرامکو عربستان سعودی و نفت ملی ابوظبی موافقت کرده است تا بیش از ۴۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در پالایشگاه بزرگ نفت Ratnagiri هند در ماهاراشترا سرمایه‌گذاری کند، هرچند که این پروژه هنوز شروع نشده است. همچنین در ماه می سال ۲۰۱۸، غول صنایع سنگین پتروشیمی عربستان سعودی در نظر گرفت که ۵۰ درصد سهام کارخانه ۴,۶ میلیارد دلاری پتروشیمی در ایالت گجرات هند، حوزه انتخابیه مودی را به دست آورد (Hasan Alhasa,2019).



نمودار ۱- افزایش تقاضای انرژی هر بخش از حمل و نقل در سال ۲۰۴۰ هند

منبع: <https://vcstudy.ir>

موضوع انرژی که مهم‌ترین زیرمجموعه اقتصادی هند در منطقه غرب آسیاست، عاملی مهم در روابط هند و دولت‌های حوزه خلیج فارس است. این دولت‌ها به‌علاوه ایران و عراق به منبع اولیه تأمین نفت و گاز وارداتی هند تبدیل شده‌اند. در زمینه تجارت و بازرگانی حوزه شورای همکاری خلیج فارس به یکی از مقصدهای صادرات هند تبدیل شده است. واردات هند نیز از این حوزه افزایش یافته است، در سال ۲۰۰۵، دو درصد از مجموع صادرات این شش دولت به هند بود که تا سال ۲۰۱۴ به یازده درصد رسیده است در سال ۱۹۷۵، جمعیت هندی‌تبارهایی که در پادشاهی سعودی و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس اشتغال داشتند حدود ۲۷۵ هزار نفر بود که تا سال ۲۰۱۵، به بیش از شش و نیم میلیون نفر رسیده است. در واقع چالش اشتغال شش و نیم میلیون نفر از نیروی کار هند این‌گونه رفع شده است، علاوه بر آن چنین جمعیت عظیمی از نیروی کار سالیانه سرمایه قابل توجهی را به هند انتقال می‌دهند، بر طبق آمار بانک مرکزی هند، در سال ۲۰۱۱، بیست و نه میلیارد و شصت و نه میلیون دلار از این طریق از حوزه شورای همکاری خلیج فارس به هند انتقال داده شده است؛ که معادل ۴۳ درصد از مجموع ۶۳ میلیارد دلاری است که در سال ۲۰۱۲، نیروی کار هند از اقصی نقاط جهان به داخل کشور انتقال داده‌اند. در نوامبر ۲۰۰۷ بحرین و هند یک تریبون همکاری مشترک فنی و اقتصادی ایجاد کردند که کمیته‌ای برای ملاقات و مذاکرات دوجانبه مقامات وزارت خانه‌های دو دولت

ایجاد کرده است. مهم ترین کالاهایی که از هند به بحرین صادر می‌کند شامل قطعات صنعتی، خدمات رایانه‌ای، مواد پلاستیکی، مواد پتروشیمی، سیمان، تجهیزات الکترونیکی، مواد غذایی و محصولات کشاورزی است. روابط هند و قطر چندبعدی و گسترش یافته است. رشد روابط بازرگانی دو کشور با رشد اقتصادی‌شان تقویت شده است. در سال ۲۰۱۰ هند سومین صادرکننده بزرگ به قطر بوده است؛ در این سال هند ۷ میلیارد دلار کالا به قطر صادر کرده است. در سال ۲۰۱۱ صادرات هند به قطر حدود ۸ درصد از صادرات جهانی هند را تشکیل داده است. قطر به طور کلی از هند محصولات کشاورزی و صنعتی از جمله برنج، پنبه، چایی و قطعات صنعتی و تجهیزات خدمات کامپیوتری وارد می‌کند و در مقابل به هند نفت و گاز صادر می‌کند. (تقی‌زاده، ۱۳۹۵: ۳۱-۴۳)

Country	Trade in Millions of USD		Relevance to India
	2001	2018	
Gulf Cooperation Council	5,000	120,000 <sup>26</sup>	Power brokers, oil and gas, NRI population, defense and counter-terrorism cooperation, remittances
Israel	1,000	5,000 <sup>27</sup>	Defense cooperation, U.S. ties
Iran	2,000	16,000 <sup>28</sup>	Oil and gas, Afghanistan, Central Asia
Palestine			Ideological support

خلاصه‌ای از روابط و حجم تجاری با کشورهای حوزه خلیج فارس

### اهداف هند از حضور در بندر چابهار

هند با جمعیتی بیش از یک میلیارد و دویست میلیون نفر و چهارمین اقتصاد بزرگ دنیا، دومین کشور پرجمعیت پس از چین است. رشد اقتصادی متوسط هند موجب شده این کشور، پنجمین مصرف‌کننده بزرگ انرژی در دنیا گردد و پیش‌بینی می‌شود تا سال 2030 به سومین مصرف‌کننده بزرگ انرژی پس از آمریکا و چین تبدیل شود؛ اما در مقابل

انرژی گسترده ای ندارد. هند در راستای متنوع‌سازی بازارهای انرژی خود کوشش می‌کند تا به افغانستان و آسیای مرکزی توجه کند. در شهریورماه ۱۳۳۳، زمانی که موافقت‌نامه کریدور شمال و جنوب در سن‌پترزبورگ میان وزرای حمل‌ونقل سه کشور ایران، هند و روسیه به امضا رسید، چابهار به عنوان بندری راهبردی در این کریدور معرفی و بندر چابهار و راه هوایی زمینی اتصال آن به مرز ترکمنستان، کوتاه‌ترین مسیر حمل‌ونقل زمینی کالا در کریدور شد و شاهراه تغذیه کشورهای آسیای میانه معرفی گردید. بندر چابهار برای هند به‌عنوان خروجی اقیانوس هند در کریدور ترانزیتی بزرگ بین‌المللی شمال جنوب است و دسترسی دهلی‌نو به آسیای مرکزی، روسیه و درنهایت بازارهای اروپایی را فراهم خواهد کرد و سبب خواهد شد تا هند برای تجارت با کشورهای آسیای میانه، دیگر نیازی به حمل کالاهای خود از طریق خاک پاکستان نداشته باشد همچنین، این مسیر می‌تواند گزینه ترانزیت کالا از هند به اروپا باشد. (اعظمی، سلطانی، ۱۳۹۵: ۵) هند با توجه به مشکلات متعدد سیاسی با پاکستان، تمایلی برای استفاده از مسیر ترانزیتی بندر کراچی به کشورهای آسیای میانه و افغانستان نداشته و بنا به رقابت‌های اقتصادی با چین، درصدد نفوذ در بازارهای کشورهای محصور در خشکی است. هزینه ارزان ترانزیت کالا از مسیر چابهار، فرصت ویژه‌ای برای هندی‌ها جهت دسترسی به بازار افغانستان است. مقامات هند با تأسیس یک شرکت بین‌المللی دریایی (گلوبال پورتنس) در چابهار جهت هماهنگ‌سازی فعالیت‌های بندری و اختصاص خط اعتباری ۱۵۰ میلیون دلاری توسعه چابهار، امیدوارند از این پس، نیازهای بازار افغانستان و آسیای میانه را از مسیر چابهار تأمین کنند به‌عنوان نمونه، نخستین محموله‌ی گندم کمکی هند به افغانستان از طریق بندر چابهار وارد این کشور شد. اندکی پس از آن، محموله‌ی سوم گندم هند وارد بندر شهید بهشتی چابهار گردید. این محموله‌ها، بخشی از ۱۱۰ هزار تن گندم وعده شده‌ی هند به افغانستان هستند انتقال محموله‌های گندم، ضمن رفع موانع جغرافیایی، بر گسترش روابط

تجاری و منطقه‌ای هند، افغانستان و ایران می‌افزاید (اسلامی، یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۱۱۱).

### تأثیرات سیاسی غرب آسیا بر هند

منطقه غرب آسیا در مرکز تحولات سریع و ناگهانی جهانی قرار گرفته است که دلیلی بر تکانه‌های شدید دوران گذار در عرصه روابط بین‌الملل در دوران حاضر است. چنانچه به مقوله‌های جدید روابط بین‌الملل نظر بیفکنیم از مسائل محیط زیستی و امنیت انرژی گرفته تا تروریسم، افراط‌گرایی و حقوق بشر، این منطقه بیش از هر نقطه‌ای در جهان در میانه کش‌ها و واکنش‌ها قرار دارد و حتی برخی آن را موش آزمایشگاهی جهان می‌دانند. اهمیت منطقه غرب آسیا در چهارچوب راهبرد کلان سه دایره هم‌مرکز هند و در دومین آنها تعریف می‌شود مقصود از سه دایره هم‌مرکز به ترتیب منطقه شبه قاره هند، سپس آسیا و به طور ویژه، آسیای جنوب شرقی و آسیای غربی و شمال آفریقا و در نهایت حوزه‌های اروپا و آمریکاست. مسیری که در تعریف خواسته‌های این قدرت آرزومند از اقیانوس هند آغاز شده است، بی‌تردید به سمت غرب کشیده خواهد شد تا فرصت کافی را برای نقش‌های جدید بین‌المللی هند در منطقه راهبردی غرب آسیا مهیا سازد و در این مسیر هند بیش از شناسایی دشمن به دنبال یافتن متحدان استراتژیکی برای خود است تا در روندی مسالمت‌آمیز جایگاه خود را در میان دولت‌ها و ملت‌های منطقه به‌عنوان یک کشور قابل اعتنا و اجتناب‌ناپذیر تثبیت کند. (امراللهی، ۱۳۹۵: ۲۱۰) منافع و سیاست‌های هند در قبال غرب آسیا از نظر تاریخی خطی بوده است دهلی‌نو در زمان‌های مختلف نقش‌های مختلفی را برای حفظ جایگاه‌های خود در منطقه، یعنی حفظ منافع، ضمن حفظ سیاست نهروانی در عدم تعهد و سیاست ضد مداخله‌گرایی ایفا کرده است. هند تا حدود زیادی رویکرد خود را نسبت به سه قطب نفوذ در منطقه - عربستان سعودی، اسرائیل و ایران به شکلی موفقیت‌آمیز متعادل کرده است، به طوری که هیچ‌کدام از آنها صریحاً از دهلی‌نو به دلیل برخورد با دیگران انتقاد نکردند. دلایل این رویکرد جدید - افزایش

همکاری ضد تروریسم بین ریاض و ابوظبی، مشارکت مشترک در زمینه نفت و گاز با تهران و توسعه دفاعی با اسرائیل - عمدتاً اقتصادی است (Taneja,2016).

هند با بیشتر کشورهای منطقه روابط سیاسی خوبی برقرار کرده است در سال ۱۹۷۲، هند و عمان یک پروتکل نظامی مورد توافق قرار دادند که بر طبق آن پرسنل نیروی دریایی هند می‌توانست از برخی تسهیلات نیروی دریایی عمان استفاده کند. در ادامه آن در ۱۹۸۹ نیروی دریایی هند یک دفتر مشورتی دفاعی در مسقط دایر کرد و عمان نیز متقابلاً در سال ۲۰۰۲ دفتری مشابه در دهلی‌نو باز گشود. همچنین دو دولت هند و بحرین همکاری‌هایشان را در مبارزه با تروریسم تقویت کرده‌اند که البته برای حکومت آل خلیفه مبارزه با تروریسم در درجه اول به معنای تقویت موضع خود در سرکوب مخالفان درونی حکومت است (جانسیز، ۱۳۹۵: ۳۶-۴۳) هند دارای منابع مالی مانند قدرت‌های بزرگی مانند ایالات متحده، اتحادیه اروپا، روسیه، چین یا ژاپن نیست، بنابراین اقدامات سیاسی وی در قبال منطقه نمی‌تواند با انگیزه‌های مالی همراه باشد، زیرا در مورد قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر است. دهلی‌نو دارای توانایی نظامی و دستیابی به آنچه واشنگتن دی سی انجام می‌دهد، ندارد. با این وجود، هندوستان پس از رویگردانی از امور داخلی سایر کشورها (تا حدودی مانند اتحادیه اروپا) سرمایه دیپلماتیک قابل توجهی را ایجاد کرده است که به دهلی‌نو اجازه می‌دهد تا در قامت یک همکار غیرحزبی بین احزاب رقیب - مانند ایران و عربستان سعودی، فعالیت کند. قطر و عربستان سعودی، قطر و امارات، ایران و امارات، ایران و اسرائیل، عربستان سعودی و سوریه، اسرائیل و فلسطین - بین این همه هند تاکنون نوعی توازن را مدیریت کرده است. به نظر می‌رسد هند دقیقاً این توازن را حفظ کرده است زیرا هند هرگز به اختلافات درون منطقه‌ای کشیده نشده است - مانند زمانی که نخست‌وزیر مودی درخواست سعودی برای پیوستن به ائتلاف نظامی را رد کرد که هدف از آن قصد مداخله در جنگ داخلی یمن را داشت (Chatterjee1,2019:237)

## تأثیرات فرهنگی غرب آسیا بر هند

روابط میان مردمان جنوب و غرب آسیا پیشینه‌ای به قدمت تاریخ دارد. از دیرباز اشتراکات فرهنگی همکاری‌های سیاسی و تبادلات اقتصادی زمینه‌ساز پیوند میان این سرزمین‌ها شده است؛ از این رو، می‌توان نمونه‌های تاریخی بسیاری از سرنوشت مشترک مردمان این دو گوشه از قاره آسیا را یافت و همین را موجب فهم بهتر این مردم از جوامع یکدیگر دانست. در دوران کنونی نیز حضور میلیون‌ها هندی در کشورهای آسیای غربی برای کار و زندگی و نیز حضور ده‌ها هزار جوان از کشورهای مسلمان غرب آسیا در دانشگاه‌های هندوستان برای تحصیل در رشته‌های گوناگون، زمینه‌ساز پیوندهای نوین اقتصادی، فرهنگی و علمی میان این کشورها شده است. (تیشه‌یار، ۱۳۹۵: ۱۸۴) در دهه‌های اخیر، تعاملات فرهنگی و علمی میان هند و کشورهای غرب آسیا به‌طور قابل توجهی گسترش یافته است. هند به‌عنوان مقصدی مهم برای تحصیل دانشجویان غرب آسیایی تبدیل شده است؛ دانشگاه‌هایی مانند دانشگاه لوکناو و دانشگاه وادودارا برنامه‌های آموزشی متنوعی در حوزه‌های فرهنگ، زبان و اقتصاد ارائه می‌دهند که به تقویت روابط فرهنگی کمک می‌کند (Ministry of Education, India, 2023).

از آنجاکه غرب آسیا بخش گسترده‌ای از آسیای بزرگ است و برخی از ویژگی‌های جغرافیایی مشخص را در پی دارد، ممکن است شامل نزدیک‌ترین شباهت‌های اجتماعی، مذهبی، اقتصادی و سیاسی باشد که ریشه‌های فرهنگی بین هند و غرب آسیا، آشکارا نشان‌دهنده‌ی این امر است. شباهت‌های اجتناب‌ناپذیر بین آنها به این دلیل است که هیچ کشور دیگری در قاره آسیا تاکنون درگیر روابط تاریخی طولانی و پایدار با غرب آسیا به‌عنوان هند نبوده و این امر حاکی از اهمیت ارتباط امروزی بین روابط متقابل آنهاست و این باعث می‌شود که تعامل تاریخی آنها بی‌نظیر باشد. هند رابطه‌ای طولانی و عمیق تاریخی با غرب آسیا داشته است در حقیقت، هند و غرب آسیا از زمان برقراری روابط

تجاری بین تمدن‌های بین‌النهرین و دره ایندوس و هاراپا پیوندهای پیش از تاریخ دارند. کشورهایی مانند کویت و عمان از رویه به عنوان ارز واقعی برای مبادله کالاها استفاده می‌کردند. در حقیقت، این هندوستان بود که به سیستم شمارش کمک کرد و آسیایی‌های غربی نیز روش شمارش اعداد را در جهان توسعه دادند. حتی ظهور مسلمانان و اسلام به هندوستان از طریق این منطقه صورت گرفت؛ بنابراین، تاریخچه طولانی روابط متقابل فکری، سیاسی و تجاری وجود دارد که اثری غیرقابل انکار بر فرهنگ‌های هند و غرب آسیا گذاشته است. نفوذ قدرت‌های اروپایی در آسیا در قرن نوزدهم برخی از این پیوندها را گسست، منتها مقاومت مشترک آنها در برابر استعمار در نیمه اول این قرن، هندی‌ها، اعراب و ایرانیان را به هم نزدیک‌تر کرد تا به عنوان ارباب سرنوشت خود تبدیل شوند؛ و بر این پایه هاست که کل بنای روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بین هند و غرب آسیا در طی دهه‌ها پس از استقلال این کشور ساخته شده است. (Tripathi, 2018: 39-40)

### فرصت‌های و چالش‌های غرب آسیا برای هند

فرصت‌های هند در غرب آسیا عمدتاً در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی قابل بررسی است. هند حدود ۷۰ درصد از نیاز انرژی خود را از این منطقه تأمین می‌کند و با رشد روزافزون اقتصادی، وابستگی به منابع انرژی غرب آسیا بیشتر خواهد شد؛ بنابراین، تداوم و تعمیق همکاری‌های انرژی برای هند حیاتی است. همچنین، گسترش تعاملات سیاسی از طریق بازدیدهای رسمی و دیپلماسی فعال می‌تواند جایگاه هند را در ساختار قدرت منطقه تقویت کند. این کشور می‌تواند با استفاده از دیاسپورای بزرگ هندی در کشورهای غرب آسیا، به ویژه در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی، قدرت نرم خود را به شکلی اثربخش به کار گیرد. در حوزه امنیتی، همکاری در مقابله با تهدیدات تروریستی، به ویژه گروه‌هایی مانند داعش، از اهمیت بالایی برخوردار است. این همکاری

نه تنها امنیت منطقه‌ای بلکه امنیت داخلی هند را نیز تضمین می‌کند. علاوه بر این، هند باید از طریق حمایت از قطعنامه‌های بین‌المللی و تعامل چندجانبه، نقش اخلاقی و قانونی خود را در مقابله با تروریسم تثبیت کند. چالش‌های اصلی هند در غرب آسیا از منظر ژئوپلیتیکی و امنیتی نیز قابل توجه است. نخست، نفوذ رو به گسترش چین به ویژه از طریق طرح کمربند و جاده، رقابتی جدی را در منطقه رقم زده است که می‌تواند منافع اقتصادی و سیاسی هند را تحت تأثیر قرار دهد. دوم، بی‌ثباتی مداوم در سوریه، عراق، یمن و منازعات نیابتی میان ایران و عربستان، فضای پیچیده‌ای را برای سیاست خارجی هند ایجاد کرده است. در این میان، حضور فعال بازیگران خارجی مانند آمریکا و روسیه باعث تشدید بحران‌ها شده است. همچنین، روابط نزدیک پاکستان با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس (GCC) می‌تواند به‌عنوان یک تهدید استراتژیک برای هند محسوب شود. هند باید ضمن رعایت دقت در اتخاذ مواضع سیاسی، از همپوشانی گروه‌های شورشی و تروریستی آگاه باشد و تلاش کند از طریق دیپلماسی هوشمندانه، تعادل قوا را به نفع خود حفظ نماید. از زمان آغاز بهار عرب در سال ۲۰۱۰، وضعیت امنیتی در غرب آسیا به‌طور مداوم رو به وخامت است. اوضاع امنیتی داخلی سوریه، عراق و یمن وخیم‌تر شده است. قدرت‌های منطقه‌ای همچنان به جنگ در خطوط فرقه‌ای ادامه می‌دهند و پول و اسلحه زیادی را برای تقویت گروه‌های موردعلاقه خود پمپاژ می‌کنند. درگیری بازیگران خارج از منطقه مانند آمریکا و روسیه در درگیری‌های داخلی در غرب آسیا وضعیت را پیچیده‌تر کرده است. بی‌ثباتی غرب آسیا و تأثیرگذاری بر ژئوپلیتیک غرب آسیا و تروریسم به‌عنوان بزرگ‌ترین تهدید امنیتی برای منطقه ظاهر شده است. اتحاد پاکستان به ویژه با GCC و بسیاری از کشورهای غربی آسیا می‌تواند تهدید برای کشور هند باشد (India West Asia Relations, 2019/11/15)

## نتیجه‌گیری

تحلیل نقش و جایگاه هند در غرب آسیا نشان می‌دهد که این کشور به واسطه موقعیت ژئوپلیتیکی منحصربه‌فرد، وابستگی‌های انرژی و تعاملات چندجانبه، به یک بازیگر راهبردی در معادلات منطقه ای بدل شده است. سیاست خارجی هند در غرب آسیا یک رویکرد همگراست که در آن منافع اقتصادی انرژی و تجارت به‌عنوان موتور محرک و منافع امنیتی و نظامی به‌عنوان اهرم تثبیت‌کننده جایگاه منطقه‌ای هند عمل می‌کنند. این جایگاه‌سازی، هند را از یک بازیگر حاشیه‌ای به یک عامل اساسی در معادله قدرت و ثبات ژئوپلیتیکی غرب آسیا تبدیل کرده است. هند ضمن حفظ سیاست خارجی متوازن و مبتنی بر عدم جانبداری، توانسته است روابط هم‌زمان و متوازن با قدرت‌های منطقه‌ای مانند عربستان سعودی، ایران، امارات و اسرائیل برقرار کند و از این طریق منافع اقتصادی، امنیتی و سیاسی خود را تضمین نماید. همچنین، اهمیت دیاسپورای هندی در کشورهای غرب آسیا و سرمایه‌گذاری‌های راهبردی در حوزه انرژی، زیرساخت‌ها و فناوری، هند را در مرکز تحولات اقتصادی این منطقه قرار داده است. با توجه به روند رو به رشد نفوذ ژئوپلیتیکی هند و افزایش تعاملات امنیتی به ویژه در مقابله با تهدیدات تروریستی و ثبات منطقه‌ای، پیش‌بینی می‌شود که هند در آینده نزدیک به یکی از بازیگران کلیدی و تعیین‌کننده در ساختار امنیتی و اقتصادی غرب آسیا تبدیل شود.



## واکاوی ماهیت و مبانی فلسفی انقلاب اسلامی

### در چارچوب علل اربعه

محسن مهاجرنیا<sup>۱\*</sup>

سید ابراهیم معصومی<sup>۲</sup>

#### چکیده

انقلاب اسلامی ایران، به‌عنوان یک پدیده دگرگون‌ساز در تاریخ معاصر، محصول تحولی پارادایمی در اندیشه سیاسی اسلامی است. فهم ماهیت و عمق این انقلاب نیازمند واکاوی لایه‌های عمیق فلسفی آن، فراتر از تحلیل‌های جامعه‌شناختی یا علل مادی صرف است (بیان مسئله). این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش بنیادین است: ماهیت و بنیان‌های فلسفی انقلاب اسلامی در چارچوب مدل تحلیلی علل اربعه ارسطویی (مادی، صوری، فاعلی، غایی) چگونه واکاوی می‌شوند؟ (سؤال) هدف اصلی این مطالعه، تبیین

۱- دانشیار، گروه سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: mohajernia@gmail.com

۲- استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

Email: masomi6228@kashanu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۰۰۰/۰۰/۰۰

تاریخ دریافت: ۱۰۰۰/۰۰/۰۰

ماهیت تألیفی و بنیادگرایانه انقلاب از طریق پیوند مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی با ساختار سیاسی نوین آن است. چارچوب نظری تحقیق بر مدل علل اربعه استوار است که به‌طور نظام‌مند مبانی سه‌گانه انقلاب (هستی‌شناسی، ولایت، انسان‌شناسی) را سازمان‌دهی می‌کند. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی با رویکرد تحلیل محتوای فلسفی متون بنیادین رهبران و اصول قانون اساسی است. نتیجه پژوهش حاکی از آن است که انقلاب اسلامی بر پایه بنیادگرایی فلسفی استوار شده که با احیای توحید عملی، از یک‌سو از تفکر سنتی منزوی‌کننده دین از سیاست و از سوی دیگر از اومانیزم غربی خداگریز، فاصله گرفته و نظامی نوین را سامان داده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که در این ساختار: علت مادی انقلاب، انسان خلیفه‌الله با کرامت ذاتی و حق حاکمیت خدادادی است که در قانون اساسی انعکاس یافته است. علت صوری و فاعلی، بازخوانی ولایت و امامت و استقرار نظریه ولایت فقیه به‌عنوان جوهره حاکمیت است و علت غایی، دستیابی به سعادت اخروی و حیات طیبه است. درنهایت، ماهیت انقلاب ترکیبی درهم‌تنیده از این چهار حوزه است که فلسفه سیاسی آن الگویی منحصربه‌فرد، منسجم و قابل تحلیل برای حکمرانی دینی-دموکراتیک ارائه می‌دهد.

#### کلیدواژه‌ها:

مبانی فلسفی، انقلاب اسلامی، هستی‌شناسی، فرجام‌شناسی، انسان‌شناسی و ولایت‌شناسی.

فهم پدیده‌های پیچیده و دگرگون‌ساز در تاریخ معاصر، نظیر انقلاب اسلامی ایران، نیازمند واکاوی لایه‌های عمیق‌تری فراتر از تحلیل‌های صرفاً جامعه‌شناختی یا اقتصادی است. این پژوهش بر این فرض بنیادین استوار است که انقلاب اسلامی، نه صرفاً یک رویداد تصادفی یا حاصل اعتراضات اقتصادی، بلکه نتیجه یک تحول پارادایمی در اندیشه سیاسی اسلامی است که به بنیادگرایی فلسفی (بازگشت به اصول هستی‌شناختی) منجر شده است. در مقابل روایت‌های رایج که این انقلاب را به عوامل استبداد سیاسی یا نارضایتی‌های اجتماعی تقلیل می‌دهند، این مقاله استدلال می‌کند که انقلاب اسلامی بر مبانی فلسفی و جهان‌بینی منحصر به فردی بنا شده که آن را از سایر نهضت‌ها متمایز می‌کند. این مبانی، با عبور از دو جریان اصلی تفکر سنتی (که دین را از صحنه اجتماع منزوی می‌ساخت) و اومانیزم غربی (که خدا را از مرکز هستی‌شناسی حذف می‌کرد)، توانستند یک چارچوب نظری جامع برای نظام‌سازی سیاسی فراهم آورند. با توجه به ماهیت بنیادین این تحول، سؤال اصلی پژوهش این است: «ماهیت و بنیان‌های فلسفی انقلاب اسلامی در چارچوب مدل تحلیلی علل اربعه ارسطویی (مادی، صوری، فاعلی، غایی) چگونه واکاوی می‌شوند و این مدل چه تفاوتی در درک ماهیت ترکیبی و بنیادگرایانه انقلاب ایجاد می‌کند؟ فرضیه محوری مقاله این است که انقلاب اسلامی بر پایه‌ی بنیادگرایی فلسفی شکل گرفته و ماهیت آن یک پدیده ترکیبی است که از تألیف و هم‌افزایی چهار علت بنیادین ناشی می‌شود که مبنای مشترک تمامی آن‌ها اصل توحید (هستی‌شناسی) است. نوآوری اصلی این تحقیق، در دو سطح مطرح است:

۱. نوآوری روشی: استفاده از مدل علل اربعه (برای اولین بار به صورت منسجم) به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی نظام‌مند برای واکاوی مبانی فکری یک انقلاب

سیاسی؛

۲. نوآوری محتوایی: تبیین ماهیت تألیفی انقلاب و نشان دادن پیوند میان بنیادگرایی فلسفی (توحید نظری) با نظام سازی عملی (ولایت فقیه و حقوق ملت) در ساختار جمهوری اسلامی. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تحلیل محتوای فلسفی، مبانی سه گانه انقلاب را در مدل علل اربعه پیاده‌سازی می‌کند تا به تصویر جامع از فلسفه سیاسی آن دست یابد:

◀ مبانی انسان‌شناختی (علت مادی): تحلیل نگاه متمایز انقلاب به انسان به‌عنوان «خلیفه‌الله» و تبیین کرامت ذاتی و حق خدادادی حاکمیت ملت (قانون اساسی، اصل ۲ و ۵۶). این مبنا، ماده خام فکری و انگیزشی انقلاب و عامل مشارکت مردم است.

◀ مبانی ولایت و امامت (علت صوری و فاعلی): این بخش به بازخوانی مفهوم ولایت به‌عنوان جوهر حاکمیت و شکل‌گیری نظریه ولایت فقیه به‌عنوان مصداق عینی و کارگزار ولایت الهی می‌پردازد. ولایت فقیه در اینجا هم صورت و ساختار نظام (علت صوری) و هم نیروی محرک و اداره‌کننده (علت فاعلی) انقلاب را تشکیل می‌دهد.

◀ مبانی فرجام‌شناسی (علت غایی): این پژوهش به بررسی غایات نهایی نظام هستی و فرجام انسان در دنیا و آخرت (حیات طیبه/سعادت نهایی) می‌پردازد. این مبنا، هدف غایی و فلسفه وجودی نظام را تبیین می‌کند که بر خلاف تفکر سنتی، سیاست و آخرت را از هم جدا نمی‌سازد.

در مجموع، این مقاله بر این تز محوری تأکید دارد که انقلاب اسلامی، یک بنیادگرایی فلسفی را در دستور کار خود قرار داد که با بازگشت به اصول و مبانی اصیل دینی، به نظام سازی و تأسیس حکومتی نوین منجر شد. این تحقیق با بهره‌گیری از منابع دست اول و تحلیل متون بنیادین، تلاش می‌کند تا تصویری جامع و دقیق از فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی ارائه دهد.

## پیشینه پژوهش

در زمینه فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی و مبانی آن، آثار متعددی به رشته تحریر درآمده است. باین حال، منابع زیر به دلیل دقت و پرداختن به ابعاد نظری و فلسفی، ارتباط نزدیکی با موضوع حاضر دارند:

۱. مبانی نظری انقلاب اسلامی ایران، سید منوچهر صدرالدین قزوینی، دفتر نشر

فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷. این کتاب به ریشه‌های فکری انقلاب اسلامی می‌پردازد و مبانی نظری آن را از منظر توحیدی و فلسفی بررسی می‌کند. قزوینی در اثر خود، انقلاب را پدیده‌ای می‌داند که بر پایه ایدئولوژی اسلامی و اصول بنیادین آن شکل گرفته است. این منبع به ویژه برای تحلیل مبانی هستی‌شناختی و جهان‌بینی انقلاب بسیار ارزشمند است.

۲. حکومت اسلامی، میرجعفر ادیب، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی،

۱۳۷۴. این اثر به تحلیل تطبیقی نظریه حکومت اسلامی و مدل‌های حکومتی در دنیای معاصر می‌پردازد. ادیب، تلاش می‌کند تا با تکیه بر متون دینی، جایگاه ولایت و امامت را در ساختار یک حکومت دینی تبیین کند. این کتاب می‌تواند پیشینه مناسبی برای بخش مربوط به مبانی ولایت و امامت فراهم آورد.

۳. پژوهشی در اندیشه سیاسی اسلام، محسن مهاجرنیا، انتشارات پژوهشگاه

حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴. این کتاب به طور اختصاصی به مبانی فکری و اندیشه سیاسی رهبران انقلاب اسلامی می‌پردازد. مهاجرنیا، با تحلیل بیانات و آثار آیت‌الله خامنه‌ای و امام خمینی (ره)، اصول انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی انقلاب را مورد بررسی قرار می‌دهد. این منبع به ویژه برای بخش‌های انسان‌شناسی و نگاه به جامعه در انقلاب اسلامی، بسیار مرتبط و دقیق است.

۴. ماهیت و ابعاد انقلاب اسلامی ایران، مصطفی دانش، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷. دانش در این کتاب، به ابعاد ماهیتی انقلاب اسلامی از جمله ابعاد فرهنگی، سیاسی و فکری می‌پردازد و انقلاب را پدیده‌ای می‌داند که براساس یک هویت فکری منسجم و نه تنها عوامل خارجی، شکل گرفته است. این اثر برای بخش مقدمه و نتیجه‌گیری مقاله حاضر منبعی راهگشا است.

۵. انسان و انقلاب اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی، انتشارات در راه حق، ۱۳۷۸. این کتاب به طور مستقیم به مبانی انسان‌شناختی انقلاب اسلامی می‌پردازد و دیدگاه اسلام و انقلاب را در مورد جایگاه انسان و کرامت او در هستی تبیین می‌کند. مباحث این کتاب در مورد جایگاه انسان به‌عنوان «خلیفه‌الله» و نقش او در حیات سیاسی، می‌تواند مکمل قوی برای بخش انسان‌شناسی مقاله می‌باشد.

### نوآوری تحقیق

نوآوری مقاله حاضر در دو سطح روشی و محتوایی نهفته است که بر تحلیل ترکیبی و یکپارچه‌ساز مبانی فلسفی انقلاب اسلامی تمرکز دارد.

#### ۱. نوآوری روشی (استفاده از علل اربعه):

این پژوهش برای اولین بار، از مدل علل اربعه ارسطویی (مادی، صوری، فاعلی، غایی) به عنوان یک چارچوب تحلیلی منسجم و نظام‌مند برای واکاوی فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی بهره می‌برد. درحالی‌که پژوهش‌های پیشین عمدتاً به تحلیل‌های خطی یا جامعه‌شناختی اکتفا کرده‌اند، این مدل امکان می‌دهد تا تأثیر هم‌زمان و ارگانیک مبانی فلسفی بر یکدیگر نشان داده شود. این رویکرد، درک ماهیت انقلاب را از یک پدیده تک‌علتی خارج کرده و به یک پدیده تألیفی و چهار بُعدی ارتقا می‌دهد.

## ۲. نوآوری محتوایی (تبیین ماهیت تألیفی و بنیادگرایی فلسفی):

نوآوری محتوایی مقاله در تبیین ماهیت تألیفی/ترکیبی انقلاب و اثبات تز بنیادگرایی فلسفی آن است. نوآوری در اینجا صرفاً در گردآوری مبانی نیست، بلکه در استدلال برای پیوند منطقی و عملی آنهاست:

« پیوند توحید نظری و عملی: این تحقیق نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی با احیای بنیادگرایی فلسفی، توانست توحید نظری (حاکمیت مطلق الهی) را مستقیماً به توحید عملی (ولایت فقیه و نظام‌سازی سیاسی) پیوند دهد. این پیوند، هسته اصلی یک فلسفه سیاسی منسجم را تشکیل می‌دهد.

« تعیین مرزهای گفتمانی: تحلیل یکپارچه، مرزهای گفتمانی انقلاب اسلامی را به وضوح از دو انحراف بزرگ تاریخی مشخص می‌کند: الف) تفکر سستی که با منزوی ساختن دین، پیوند توحید و سیاست را قطع کرده بود؛ و ب) اومانیزم غربی که با حذف خدا، انسان را در عرض هستی قرار می‌داد.

در نهایت، نوآوری مقاله در ارائه یک الگوی کامل و ارگانیک از بنیان‌های فکری انقلاب است که در آن، هر جزء (مانند کرامت انسان، ولایت فقیه و سعادت اخروی) به جزء دیگر وابسته و مکمل است و یک فلسفه سیاسی منسجم و قابل استدلال را تشکیل می‌دهد. این رویکرد، تصویر کامل‌تر و عمیق‌تری از بنیان‌های فکری انقلاب اسلامی ارائه می‌دهد.

## تعاریف

### ۱) انقلاب:

واژه انقلاب ریشه در زبان عربی (قلب) دارد که اساساً به معنای دگرگونی، زیورود شدن و تحول است (معین، ۱۳۶۰؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۱، ص ۲۶۹) و متضاد ثبات، یعنی آرامش و پایداری، قرار می‌گیرد. این تقابل در کاربرد قرآنی واژه «انقلاب»

(آل‌عمران: ۱۴۴) در برابر «ثبات» (انفال: ۴۵) نیز مشهود است (دهخدا، ۱۳۷۷). این کلمه در ساحت‌های مختلف علمی نیز معنا یافته است؛ برای مثال، در فلسفه به معنای دگرگونی ذات شیء و در فقه به معنای استحاله به کار می‌رود. کاربرد متداول واژه در لغت‌نامه‌های فارسی به‌عنوان شورش، عصیان و قیام، از طریق وضع تعینی (کثرت استعمال) معنای جدیدی به آن بخشیده است (قلی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۰۹). در اصطلاح فلسفه سیاسی، تعریف انقلاب مستلزم واکاوی چیستی و ماهیت متمایز آن است (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۹، صص ۴۹ و ۶۴). تعاریف متعددی براساس ویژگی‌های مفهومی و پیامدها شکل گرفته‌اند؛ از تعاریف بنیادین نظیر «دگرگونی بنیادی» (مطهری، ۱۳۷۶) و «تغییر سریع و شدید» (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۲۴) تا تعاریف مبتنی بر قصد و اراده عوامل: «قیام ارادی علیه نظم موجود به‌منظور برقراری نظم مطلوب» (مطهری، ۱۳۷۶، ص ۱۴۱؛ جمشیدی، ۱۳۸۵). در این راستا، اندیشمندانی چون شهید آیت‌الله صدر انقلاب را جنبشی سرسختانه بر مبنای اصول مکتبی می‌دانند که به دنبال دگرگونی بنیادین در تمام ابعاد زندگی است (جمشیدی، ۱۳۹۱). در حوزه مطالعات بین‌المللی، انقلاب در اصطلاح مترادف با Revolution، به‌عنوان یک «رویداد» شناخته می‌شود که شامل «دگرگونی سریع، بنیادی و خشونت‌آمیز داخلی در ارزش‌ها، نهادهای سیاسی و ساختار اجتماعی» است (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ص ۳۸۵؛ زارع، ۱۳۸۰، ص ۵۸). این مفهوم عمدتاً بر پیامدهای بیرونی و دفاعی تأکید دارد، درحالی‌که پژوهش‌های اخیر بر ابعاد ساختاری، نهادی و فکری آن تمرکز کرده‌اند (برای مثال، رجوع شود به اسکاچپول، ۱۹۷۹). این مفهوم عمدتاً بر پیامدهای بیرونی و دفاعی تأکید دارد (عمید زنجانی، ۱۳۶۸، ص ۱۰).

## ۲) هویت معرفتی انقلاب:

قدر جامع تعاریف اصطلاحی انقلاب، آن را به‌عنوان یک پدیده اجتماعی معرفی

می‌کند که در آن مردم به صورت آزادی و براساس مبانی و ارزش‌های مشترک، ساختار نامطلوب جامعه را به ساختاری مطلوب دگرگون می‌سازند (شفیعی‌فر، ۱۳۸۵، ص ۴۵). این پدیده به دلیل پیوند عمیق با جامعه و روابط اجتماعی، در کانون توجه جامعه‌شناسی قرار گرفته و به دلیل ارتباط مستقیم با جایجایی قدرت سیاسی، در کانون توجه علم سیاست قرار دارد. باین‌حال، پیشینه علمی و معرفتی مفهوم انقلاب را می‌توان در آثار فیلسوفان سیاسی نیز جستجو کرد (مهاجرنیا، ۱۳۸۶، ص ۱۹۱). فارابی به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان اسلامی، ماهیت انقلاب را در بستر مدینه فاضله و اجتماعات غیرفاضله مورد بررسی قرار می‌دهد. او معتقد است که امکان زوال و دگرگونی در همه انواع اجتماعات وجود دارد (مهاجرنیا، ۱۳۸۷، صص ۱۳۴ تا ۱۴۴). فارابی در این تحلیل‌ها از «مدینه مبدله» نام می‌برد؛ جامعه‌ای که پیش‌تر فاضله بوده اما بر اثر عواملی چون انحراف فکری، فقدان رهبری حکیم و فساد دین، دچار تحول بنیادین و دگرگونی می‌شود (فارابی، ۱۹۹۵، صص ۱۴۹ و ۱۳۰؛ تلخیص النوامیس، ۶۷). این تحلیل‌ها نشان می‌دهند که ریشه‌های بحث در خصوص دگرگونی و تحولات کلان اجتماعی، پیش از جامعه‌شناسی مدرن، در فلسفه سیاسی کلاسیک نیز عمیقاً مورد توجه بوده است.

### ۳) انقلاب اسلامی:

قید اسلام در ترکیب «انقلاب اسلامی» نشان‌دهنده ورود پیش‌فرض‌های ارزشی و گفتمانی به ماهیت مفهوم انقلاب است. بنیان‌گذار انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره)، انقلاب‌ها را به دو دسته «انقلاب‌های اسلامی» و «غیر اسلامی» تقسیم می‌کنند (خمینی، ج ۸، ص ۲۷۱). ایشان مهم‌ترین شاخصه انقلاب‌های غیر اسلامی را وابستگی به ابرقدرت‌ها و شاخصه انقلاب‌های اسلامی را استقلال و اتکا به مبدأ وحی می‌دانند (همان، ج ۱۸، ص ۴۶۲؛ ج ۱۵، ص ۱۴۶). شهید مطهری (۱۳۷۶، ص ۴۱) و بسیاری از نویسندگان، انقلاب

اسلامی را به عنوان گونه سومی در مقابل «انقلاب مادی» و «انقلاب لیبرالی» تعریف کرده‌اند. امام خمینی (ره) این انقلاب را «تحفه‌ای الهی و هدیه‌ای غیبی» (خمینی، ج ۲۱، ص ۴۰۲) و «یک نسیم روحانی» (همان، ج ۱۶، ص ۱۶۳) توصیف می‌کنند. از این منظر، سنخ انقلاب اسلامی صرفاً یک چالش اجتماعی نیست، بلکه از جنس نهضت‌های پیامبران است (خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۱۱/۲۸) و عصاره اسلام در چارچوب «حیات طیبه» معرفی می‌شود (خامنه‌ای، ۱۳۶۸/۱۱/۱۲). امام خمینی بر تفسیر الهی این انقلاب تأکید دارد که بر پایه تحول اخلاقی، فرهنگی و اعتقادی شکل گرفته و به دنبال آن، تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی رخ می‌دهد، همان‌گونه که در آیه ۱۱ سوره رعد به تحول درونی اشاره شده است. قید «اسلام» در ترکیب «انقلاب اسلامی» را می‌توان در سه معنای متفاوت و با سطوح شمول متفاوت تحلیل کرد:

۱. معنای اول (دقیق‌ترین و جامع‌ترین): اسلام به معنای دین و نظام فکری کامل. در این رویکرد، انقلاب اسلامی نه تنها یک حرکت اجتماعی، بلکه یک تحول بنیادین است که تمام مبانی، ماهیت، اهداف و ابعاد آن بر اصول و منابع دینی اسلام استوار است (مطهری، ۱۳۷۶، ص ۴۵). این تفسیر با روح کلی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به ویژه اصل دوم آن، هماهنگی کامل دارد و نشان می‌دهد که انقلاب، محصول یک نظام فکری کامل و منسجم دینی است.
۲. معنای دوم: اسلام به عنوان اشاره به عاملان (مردم مسلمان ایران). بر این اساس، انقلاب صرفاً قیام توده‌های مسلمان علیه نظام استبدادی شاهنشاهی بود (صدیقی، ۱۳۷۶، ص ۴۹). این تعریف اگرچه نقش مردم را برجسته می‌کند، اما از بیان ریشه‌های عمیق فکری و ایدئولوژیک انقلاب غافل است و آن را به یک رویداد اجتماعی-سیاسی محدود می‌کند.
۳. معنای سوم: ابتناء بر پیش فرض‌های اسلامی. در این تفسیر، ملت ایران

براساس مبانی اعتقادی خود مانند عدالت طلبی و ظلم ستیزی به انقلاب دست زدند. این معنا اگرچه به انگیزه‌های فکری اشاره دارد، اما به اندازه معنای اول جامع نیست، زیرا انقلاب را تنها در چارچوب چند اصل محدود می‌کند و از کلیت نظام معرفتی اسلام در آن چشم‌پوشی می‌کند.

درنهایت، همان گونه که اشاره شد، معنای نخست که انقلاب را کاملاً مبتنی بر اصول و منابع اسلامی معرفی می‌کند، دقیق‌ترین معنای این پسوند است. این تفسیر، انقلاب اسلامی را یک تحول جامع و فراگیر نشان می‌دهد که از دل یک جهان‌بینی کامل و دینی سرچشمه گرفته و بر همین اساس، از گونه‌های انقلاب رایج در ادبیات سیاسی جهان متمایز می‌شود.

### روش‌شناسی تحقیق

پژوهش حاضر از نظر هدف، یک مطالعه بنیادین-کاربردی است که به واکاوی اصول فلسفی انقلاب اسلامی می‌پردازد. از نظر ماهیت، روش تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده و با رویکرد تحلیل محتوای فلسفی به تبیین و تسری مبانی جهان‌بینی به عرصه سیاست می‌پردازد. روش غالب در این پژوهش، تحلیل فلسفی است. تحلیل فلسفی صرفاً به توصیف داده‌ها اکتفا نمی‌کند، بلکه با بازخوانی انتقادی مفاهیم بنیادین (مانند توحید، ولایت، انسان) در متون اصیل، به استخراج روابط و پیامدهای منطقی آن‌ها در نظام‌سازی سیاسی می‌پردازد. تمرکز اصلی این روش بر تمایزگذاری میان گفتمان انقلاب اسلامی و دو گفتمان رقیب (تفکر سنتی منزوی‌کننده و اومانیزم غربی خداگریز) است تا نوآوری و اصالت مبانی انقلاب برجسته شود. جامعه مورد مطالعه این پژوهش، متون محوری و بنیادین گفتمان انقلاب اسلامی است. این متون دربرگیرنده سه گروه اصلی هستند:

۱. نصوص اصیل دینی: آیات منتخب قرآن کریم و روایات متواتر شیعی که مبانی

اصلی هستی‌شناسی (توحید)، انسان‌شناسی (کرامت) و غایت‌شناسی (فرجام) را تبیین می‌کنند.

۲. آثار و متون بنیادین رهبران: سخنرانی‌ها، خطبه‌ها و بیانات رسمی آیت‌الله خامنه‌ای در مقام رهبری نظام و متفکر اصلی گفتمان انقلاب که به صورت مستقیم به تبیین مبانی فلسفه سیاسی پرداخته‌اند (به ویژه بیانات در خصوص توحید، ولایت و کرامت انسان).

۳. اسناد بالادستی نظام: اصول کلیدی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (مانند اصول ۲، ۵، ۵۶، ۵۷ و فصول مربوط به حقوق ملت) که تجلی بخش و قانونمندکننده این مبانی در ساختار سیاسی هستند.

ابزار اصلی تحلیل در این پژوهش، چارچوب تحلیلی علل اربعه ارسطویی است. این مدل که در سنت فلسفی اسلامی نیز سابقه‌ای طولانی دارد (به ویژه در مکتب فارابی و ابن سینا)، به پژوهشگر امکان می‌دهد تا پدیده پیچیده انقلاب را از دیدگاه‌های مختلف و به صورت هم‌زمان مورد بررسی قرار دهد و از تحلیل‌های تک‌علتی و خطی اجتناب کند. این چارچوب تحلیلی به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا ماهیت تألیفی و ترکیبی انقلاب اسلامی را که حاصل هم‌افزایی این چهار رکن است، به وضوح نشان دهد.

### چارچوب نظری: تحلیل ماهیت انقلاب اسلامی براساس علل اربعه

این پژوهش بر مبنای چارچوب نظری علل اربعه ارسطو استوار است. این مدل که در سنت فلسفی اسلامی توسط متفکرانی همچون فارابی توسعه و بسط یافته (فارابی، بی تا)، ابزاری تحلیلی برای واکاوی پدیده‌های پیچیده اجتماعی و سیاسی فراهم می‌آورد. این رویکرد، انقلاب اسلامی را نه صرفاً یک رویداد سیاسی-اجتماعی، بلکه یک فرآیند جامع

و چندبعدی تلقی می‌کند که از تعامل منسجم چهار علت بنیادین ناشی شده است. این چارچوب نظری به ما امکان می‌دهد تا به جای تحلیل‌های تک‌بعدی، به درک عمیق‌تری از ماهیت و فلسفه سیاسی نهفته در این انقلاب دست یابیم. علت مادی انقلاب اسلامی، هستی بالقوه و بستر اجتماعی-فکری آن است. این علت، از سنخ افکار، عقاید، ارزش‌ها و رفتارهای اجتماعی‌ای است که در طول دهه‌ها و قرن‌ها در جامعه ایران انباشته شده بود (محمدی، ۱۳۹۲، صص ۷۱-۸۸). این نارضایتی‌ها صرفاً اقتصادی یا سیاسی نبودند؛ بلکه از فقدان هویت معنوی، استحاله فرهنگی و شکاف میان آرمان‌های دینی و واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی ناشی می‌شدند. این بستر مادی که مملو از گرایش‌های عدالت‌خواهانه، ظلم‌ستیزی و تمایل به احیای هویت اسلامی بود، همچون ماده خام و آماده‌ای عمل کرد که در انتظار یک عامل فاعلی برای شکل‌گیری نهایی بود. علت صوری انقلاب، به شکل و ساختار جدیدی اشاره دارد که پس از فروپاشی نظام پیشین، به عنوان یک هویت جدید پدیدار شد. این علت، در واقع صورت‌بندی سیاسی و اجتماعی جدید است که با پایان یافتن نظام سلطنتی، تحت عنوان نظام جمهوری اسلامی تجلی یافت (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص ۲۴). این دگرگونی صرفاً یک تغییر حاکمیت نبود، بلکه تحول از یک ساختار سیاسی سکولار و فردمحور به یک نظام مردم‌سالار دینی بود که در آن، مشروعیت سیاسی از اراده مردم و اصول شرعی به‌طور هم‌زمان نشأت می‌گرفت. این صورت جدید، با نهادها و قوانین منحصر به فرد خود، هویتی متمایز و ساختاری جدید را برای جامعه ایران تعریف کرد. علت فاعلی انقلاب اسلامی، نیروی محرک و فعال‌کننده‌ای است که پتانسیل‌های بالقوه را به فعل تبدیل می‌کند. این علت، در دو سطح متقابل و هم‌افزا عمل کرد: نخست، رهبری کاریزماتیک امام خمینی (ره) به‌عنوان ایدئولوگ اصلی و هدایت‌کننده فرآیند انقلاب (خمینی، صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۷۱). نقش ایشان در تبیین گفتمان انقلابی و بسیج توده‌ها، حیاتی بود. دوم، عاملیت توده‌های مردمی که با حضور

میلیونی خود در صحنه، اراده دگرگونی را به نمایش گذاشتند. این جنبش مردمی، به‌عنوان بدنه اصلی انقلاب، با مقاومت و کنشگری خود، ساختار پیشین را به لحاظ فیزیکی و اجتماعی سرنگون کرد. تعامل این دو سطح فاعلی بود که پتانسیل‌های مادی جامعه را به یک عمل سیاسی و اجتماعی هدفمند تبدیل کرد. علت غایی انقلاب اسلامی، به غایت و هدف نهایی آن اشاره دارد که وجه تمایز اصلی آن از سایر انقلاب‌هاست. این غایت، دستیابی به «حیات طیبه» است که یک مفهوم قرآنی و جامع از سعادت دنیوی و اخروی محسوب می‌شود (خامنه‌ای، ۱۳۶۸/۱۱/۱۲). این هدف، فراتر از اهداف صرفاً سیاسی یا اقتصادی است و شامل تحقق عدالت اجتماعی، استقلال سیاسی و تعالی معنوی بر پایه اصول اخلاقی و الهی است. این علت غایی، به عنوان نیروی انگیزه‌بخش، به تمام ابعاد انقلاب جهت بخشید و ماهیت آن را تعریف کرد. تمام تلاش‌های مادی، صوری و فاعلی در جهت نیل به این هدف متعالی شکل گرفتند.

درنهایت، تحلیل ماهیت انقلاب اسلامی براساس علل اربعه نشان می‌دهد که این پدیده، یک سیستم پیچیده و چندوجهی است که از تعامل منسجم و هدفمند این چهار علت به وجود آمده است. این چارچوب نظری، از تحلیل‌های تک‌علتی (مانند صرفاً تحلیل اقتصادی یا سیاسی) فراتر رفته و با ارائه یک مدل جامع، بستر لازم را برای درک عمیق‌تر و دقیق‌تر ابعاد فلسفی و سیاسی انقلاب اسلامی فراهم می‌کند؛ بنابراین، این پژوهش ماهیت انقلاب اسلامی ایران را در چهار فصل یا بخش اصلی تحلیل خواهد کرد. هر بخش به بررسی یکی از علل چهارگانه خواهد پرداخت. در بخش علت مادی، به بررسی مبانی فکری و اجتماعی انقلاب، از جمله نقش اسلام شیعی، رهیافت‌های عدالت‌طلبانه و هویت‌جویی مردم ایران پرداخته می‌شود. در بخش علت صوری، به چگونگی فروپاشی نظام سلطنتی و ساختارشکنی سیاسی و در مقابل، شکل‌گیری و تثبیت ساختارهای جدید نظام جمهوری اسلامی پرداخته خواهد شد. بخش علت فاعلی، نقش

کلیدی رهبری امام خمینی (ره) و جنبش گسترده مردمی را به عنوان نیروهای محرک انقلاب به تفصیل بررسی می کند. در نهایت، در بخش علت غایی، آرمان های انقلاب و تلاش برای دستیابی به «حیات طیبه» به عنوان هدف نهایی و جهت دهنده تمام ابعاد انقلاب مورد تحلیل قرار می گیرد. با این رویکرد، ارتباطی منسجم و منطقی میان چارچوب نظری و محتوای پژوهش برقرار می گردد و خواننده به روشنی مسیر تحلیل مقاله را درخواهد یافت.

### علل مادی، ماهیت و شاخصه های انقلاب اسلامی

در تحلیل ماهیت انقلاب اسلامی، علت مادی به هستی بالقوه و بستر اجتماعی-فکری آن اشاره دارد. این علت، فراتر از عوامل مادی و اقتصادی صرف، از سنخ افکار، عقاید، ارزش ها و رفتارهای اجتماعی ای است که در طول دهه ها در جامعه ایران انباشته شده بود (محمدی، ۱۳۹۲، صص ۷۱-۸۸). نارضایتی ها صرفاً اقتصادی یا سیاسی نبودند؛ بلکه ریشه ای عمیق تر در بحران هویت و فرهنگ جامعه داشتند؛ امری که مطالعات مدرن بر اهمیت آن در تبیین انقلاب ها تأکید دارند (مانند گلدستون، ۲۰۰۱). حکومت پهلوی با ترویج شتاب زده و اجباری فرهنگ غربی، به هویت تاریخی و اسلامی ملت ایران لطمه زد و این امر باعث ایجاد شکاف میان آرمان های دینی و واقعیت های سیاسی-اجتماعی شد. بستر مادی انقلاب اسلامی، مملو از گرایش های عدالت خواهانه و ظلم ستیزی بود که به طور عمیق در تعالیم اسلام شیعی ریشه داشت. مردم ایران با الهام از آموزه های عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام، هرگونه ظلم و فساد را بر نمی تابیدند. این باورها، به عنوان یک نیروی محرک درونی و ماده خام فکری عمل کردند که پتانسیل لازم برای یک حرکت انقلابی را فراهم آورده و در انتظار عامل فاعلی برای شکل گیری نهایی بودند. نظریه ماهیت شناسی انقلاب اسلامی بر این اصل استوار است که برای درک چیستی این پدیده

پیچیده، باید فراتر از علل ظاهری آن رفت و به حقیقت درونی‌اش نگریست. در این رویکرد، انقلاب اسلامی نه به عنوان یک رویداد صرفاً اقتصادی یا سیاسی، بلکه به عنوان یک پدیده با ماهیت تألیفی و ترکیبی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. به این معنا که هیچ یک از عوامل اقتصادی، سیاسی یا ایدئولوژیک به تنهایی نمی‌توانند علت تامه وقوع آن باشند؛ بلکه محصول برآیند و هم‌افزایی چندین علت ناقصه بودند. وجه تمایز اصلی این انقلاب، در آن بود که توانست تمامی این عوامل، شامل نارضایتی‌های اقتصادی، استبداد سیاسی و مطالبات فرهنگی را در ذیل یک عامل جامع و مرکزی، یعنی اسلام، بازسازی و جهت‌دهی کند. در این نگاه، اسلام به عنوان یک جهان‌بینی کامل عمل کرد که ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در خود جای داد. به همین دلیل، رهبران انقلاب توانستند مطالبات متعدد ملت را در قالب شعارهای واحد و مبتنی بر باورهای دینی مطرح نمایند (مطهری، ۱۳۷۶، صص ۲۲-۲۴). همین امر، به انقلاب اسلامی ماهیتی منحصر به فرد بخشید که در آن، همسویی و هماهنگی بی‌سابقه‌ای میان آحاد ملت پدید آمد و آن‌ها را به یکپارچگی بی‌نظیری در تاریخ انقلاب‌ها رساند.

از دیدگاه امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی پدیده‌ای منحصر به فرد و بی‌نظیر است که در پیدایش، کیفیت مبارزه و انگیزه قیام با سایر انقلاب‌ها تفاوت دارد (خمینی، ج ۸، ص ۷). ماهیت اسلامی این انقلاب، جامع عناصر و مؤلفه‌هایی است که مجموعه آن‌ها، شاخصه‌های اصلی این رویداد تاریخی را می‌سازد. از جمله این شاخصه‌ها، می‌توان به ماهیت فرهنگی آن اشاره کرد که بارزترین ویژگی آن محسوب می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۸۸). این رویکرد فرهنگی به این معناست که انقلاب به تمام ابعاد مادی و معنوی، از زاویه فرهنگ می‌نگرد و هدف اصلی آن، استکمالات اخلاقی و نیل به حیات طیبه بوده است. این انقلاب همچنین مبتنی بر باور دینی بود و نقطه عطف قیام آن، آغاز تحول معنوی بر پایه آیه ۴۶ سوره سبأ بود که امام خمینی (ره) با استناد به آن، مردم را به

قیام الله دعوت کرد (خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۰۰). این باور دینی، زیربنای تمامی شعارها و اقدامات ملت ایران شد. علاوه بر این، اندیشه انقلاب اسلامی با بازخوانی عقل به عنوان حجت بیرونی خداوند، به ارتقاء جایگاه عقل پرداخت و معاضدت عملی میان عقل و نقل، یک فلسفه سیاسی نوین را ارائه داد. این اندیشه با رمزگشایی سیاسی از نصوص، دین را وارد ساحت زندگی اجتماعی مدرن کرد. با وجود برخاستن از سنت دینی، انقلاب اسلامی از سلفی‌گری افراطی دوری کرد و با فعال‌سازی سنت، مرجعیت برداشت‌های تاریخی از دین را به چالش کشید. درنهایت، انقلاب اسلامی در عصر تقسیم جهان به دو قطب، با عدم وابستگی به بیگانگان، جهان دوقطبی را به جهان سه قطبی تبدیل کرد و تقابل جدیدی میان اسلام و استکبار را به وجود آورد (خامنه‌ای، ۱۳۹۷). این انقلاب با بهره‌گیری از قوانین ثابت و سازوکارهای متغیر دین و با اعتقاد به نصرت الهی، توانست اقتضائات عصری را با اصول دینی خود تطبیق داده و بنیادهای دینی را از سطح نظر به عرصه عمل وارد کند.

### مبانی فلسفی انقلاب اسلامی

مطالعات فلسفی بر دوگانه **مبنا و بنا** استوارند. این اصل در تحلیل اندیشه‌های سیاسی اهمیتی حیاتی دارد، چرا که مسائل و عقاید سیاسی پیوندی وثیق با مبانی فکری، اعتقادی، معرفتی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی دارند. یک تحقیق بدون تبیین این رابطه، به سرانجام مطلوب نمی‌رسد. در فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی، مبناگرایی بر این اصل استوار است که نظریه‌ها و پژوهش‌های علمی در حقیقت، روبنا و محصول یک سری پیش‌فرض‌ها و باورهای بنیادین هستند. این پیش‌فرض‌ها، زیرساخت‌های نظری یک اندیشه را تشکیل می‌دهند و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، در تولید نظریه و تبیین مسائل نقش علت، جهت‌دهی و توجیه‌کنندگی را ایفا می‌کنند. مبناگرایی از ویژگی‌های

برجسته قرآن کریم است. در دوره مکی، بسیاری از سوره‌ها با رویکرد «مبناسازانه» ابتدا باورهای کلی را تشریح می‌کردند، سپس با «الگوسازی» از تجارب انبیاء به تبیین مصادیق عملی می‌پرداختند و درنهایت، «تکلیف‌پردازی» را بر مبنای اصول و الگوهای پیشین ارائه می‌دادند (عبداللہی آرن، ۱۳۹۶: ۱۴۶-۱۵۷). در دوره مدنی نیز، این رویکرد به صورت انضمامی به فعال‌سازی دین در تمامی عرصه‌های زندگی فردی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌پرداخت. به مرور زمان، این ویژگی مبنایی در تفکر اسلامی دستخوش تغییر شد. در تفکر سنتی پس از صدر اسلام، ارتباط میان مبانی، الگوها و دستورالعمل‌ها قطع شد و هرکدام به صورت مجزا مورد توجه قرار گرفتند. بنیادهای توحیدی و هستی‌شناختی بدون آنکه لزوماً تأثیری در رفتار سیاسی و اجتماعی مسلمانان داشته باشند، به عنوان بخشی از اعتقادات انتزاعی اصالت یافتند. قصص انبیاء از الگویی برای عمل به موضوعاتی صرفاً غیبی برای مطالعه بدل شدند. این دو تغییر، پیوند میان مبانی اعتقادی و سبک زندگی اجتماعی را قطع کرد و سبب شد تا در فقه، نصوص با رویکرد متن‌محور بازسازی شوند. این تحول تأثیری عمیق بر اصالت اندیشه سیاسی مسلمانان گذاشت، به طوری که ارتباط وثیقی میان «وحدانیت الهی» و «توحید ایمانی» در عرصه فکر و عمل برقرار نمی‌شد. به بیان دیگر، اعتقادات بنیادین یک فرد می‌توانست صحیح باشد، اما در ساختار سیاسی و حکمرانی او هیچ تأثیری نداشته باشد. در چنین شرایطی، توحید به عنوان رکن اصلی بینش اسلامی، نتوانست اساس سیاست، حکومت و حرکت اجتماعی جامعه را شکل دهد. این شکاف، یکی از مهم‌ترین علل انفعال فکری و سیاسی در تاریخ اسلام شد که انقلاب اسلامی با بازگرداندن پیوند میان مبانی و عمل، آن را به چالش کشید.

### اول: مبانی حاکمیت و تشریح (هستی‌شناسی)

در فلسفه سیاسی، پیوند میان مبنا و بنا یک اصل بنیادین است؛ اندیشه‌ها و ساختارهای

سیاسی، به‌عنوان روبنا، محصول مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های زیربنایی هستند که ریشه در جهان‌بینی و هستی‌شناسی جامعه دارند. در سنخ‌شناسی انقلاب‌های الهی، سرآغاز نهضت مردمی از ناسازگاری رفتارهای حاکمیت با مبانی فکری و اعتقادی جامعه نشأت می‌گیرد. ظلم و تبعیض اجتماعی به مبانی عدالت الهی ارجاع داده می‌شود و وابستگی به بیگانگان، مردم را به بازسازی اندیشه استقلال براساس مبنای دینی «نهی سبیل» وامی‌دارد (خامنه‌ای، ۱۳۶۸: صص ۳۵). در این چارچوب، باور توحیدی به‌عنوان یک بینش فلسفی زیربنایی، قاعده اصلی و مبنای تمام طرح‌ها و افکار عملی در اسلام قرار می‌گیرد. این بینش، جهان و انسان را هدفمند و وابسته به یک قدرت برتر می‌داند و با پذیرش سیطره تکوینی خداوند، زمام قانون‌گذاری و تشریح را در قبضه اقتدار او قرار می‌دهد. ویژگی اساسی این بینش، رهایی انسان‌ها از بندگی هر قدرت زمینی است؛ امری که می‌توان آن را با نظریه حق الهی مقاومت در اندیشمندان الهی معاصر مقایسه کرد (ریس، ۲۰۱۵: صص ۱۰۱-۱۲۵). توحید، نفی عبودیت طاغوت‌ها را تأکید می‌کند و در مقابل، اطاعت از برگزیدگان خداوند لازم شمرده می‌شود. شاهکار انقلاب اسلامی آن بود که توانست بنیادهای هستی‌شناختی و خداشناختی را از حالت انتزاعی و نظری خارج کرده و به صورت انضمامی و عملیاتی درآورد؛ مفهومی که می‌توان آن را با نظریات فلسفه سیاسی فعال در سنت غرب مقایسه کرد (مک‌ایتنایر، ۱۹۸۸: ۲۳۲).

در مرحله نظام‌سازی، این مبانی در متن قانون اساسی بازسازی شدند تا تمام ابعاد نظام سیاسی جدید بر آن‌ها استوار شود. اندیشه انقلاب اسلامی توانست مفهوم حاکمیت مطلق خداوند بر همه جهان و مفهوم خلیفه‌اللهی بودن انسان را به فعلیت برساند. این مبانی در متن میثاق ملی تثبیت شد: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند» (قانون اساسی، اصل ۵۶). این اصل بر مبنای منطق

مالکیت مطلق و ربوبیت مطلق خداوند استوار است. باین حال، دستاورد تحلیلی و سیاسی انقلاب در تفسیر رابطه حاکمیت مطلق الهی با حاکمیت ملی نهفته است؛ تفسیری که الگوی تئوکراسی مدرن یا «نظام جمهوری اسلامی» را بنا نهاد که (نصر، ۲۰۰۶، ۳۶) بر اهمیت اصول بنیادین شیعی آن تأکید می‌کند. تفویض اختیار تعیین سرنوشت به انسان، به معنای انتقال قدرت نیست، زیرا خدای «لا شریک له» (انعام، ۱۶۳) و «لم یکن له شریک فی الملک» (فرقان، ۲) نمی‌تواند بخشی از قدرت مطلق خود را واگذار کند. بلکه مفاد اصل ۵۶ این است که خداوند انسان را به نحو کارگزاری و در طول حاکمیت الهی بر سرنوشت خویش حاکم کرده است. پذیرش حاکمیت نسبی مردم در طول حاکمیت مطلق الهی، مهم‌ترین دستاورد انقلاب اسلامی است که مرز خود را با الگوی سکولار و تئوکراسی سنتی مشخص می‌کند. این مدل دوگانه، چالشی جدی برای نظریه‌های مشروعیت دوگانه در حوزه علوم سیاسی ایجاد می‌کند (کوهن، ۲۰۰۸: صص ۱-۳۸). تفکر انقلابی امام خمینی (ره)، با نفی الگوهای حاکمیتی متعددی مانند «حاکمیت ملی» با الگوی غربی، به دنبال بازسازی «حاکمیت الهی» بر پایه فقه شیعی بود. این معنا در اصل دوم قانون اساسی با تأکید بر «اختصاص حاکمیت و تشریع به او» و درعین حال، بر مبنای «کرامت انسان» تثبیت شده است. این حاکمیت الهی که امری مطلق، انحصاری و اصیل است، اختیار تعیین سرنوشت را به تک‌تک انسان‌ها داده است. قانون اساسی در اصل دوم، راهکار آگاهی بخشی و تسری این حاکمیت را از طریق «اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط براساس کتاب و سنت معصومان (ع)» می‌داند. این تحلیل نشان می‌دهد که در اندیشه بنیادین انقلاب، حاکمیت دارای معنایی وسیع‌تر از حکومت است و مشروعیت حکومت از آن قدرت برتر الهی ناشی می‌شود که این خود، بنیان مشروعیت فراپیشری نظام را فراهم می‌آورد (دولین، ۲۰۱۸: صص ۵۵-۷۸).

## دوم: مبانی انسان‌شناختی در فلسفه سیاسی انقلاب اسلام

یکی از برجسته‌ترین وجوه فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی، ارائه خوانشی متمایز از انسان است که هم در تقابل جدی با نگاه مدرن غربی قرار می‌گیرد و هم از برداشت‌های فقهی سنتی فاصله می‌گیرد. در جهان مدرن، توجه به انسان و اومانیزم نه به خاطر حقایق وجودی او، بلکه عملاً به منظور نفی الوهیت و خدامحوری در حیات اجتماعی مورد توجه قرار گرفت. غرب به دلیل تجربه‌های ناگوار قرون وسطی، با جدا کردن انسان از هستی مطلق الهی، عقل انسانی را در عرض خداوند قرار داد. این انحراف بزرگ با ترجمه تهی کردن انسان از حقیقت وجودی خود به «اصالت انسان» توجیه شد و فاصله انسان با خدا از همین نقطه آغاز گردید، آن‌چنان‌که نظریه پردازان قرارداد اجتماعی مانند هابز انسان را صرفاً یک موجود منفعت‌جو و رقابت‌طلب تقلیل دادند (هابز، ۱۹۶۸، ص ۱۰۳؛ لاک، ۱۹۸۸، صص ۸۴-۹۳). این دیدگاه، انسان را به موجودی «خودبنیاد» و «اقتصادی» فروکاست که در نظریه‌های متأخر مورد نقد قرار گرفته است (فراست، ۲۰۲۳، صص ۲۵-۳۸). از سوی دیگر، تفکر سنتی نیز به گونه‌ای دیگر، اصالت انسان را نادیده گرفت؛ با انگیزه‌هایی چون برجسته‌سازی عبودیت محض، انسان از ظرفیت‌های عقلانی و ارادی خود تهی شد و این برترین موجود الهی، به موجودی مسلوب‌الاراده در حاشیه متن قرار گرفت، مسئله‌ای که از آن به‌عنوان «بحران عاملیت» در اندیشه سیاسی سنتی یاد می‌شود (صادقی، ۲۰۱۸، صص ۲۰-۳۵). انقلاب اسلامی در اوج اقتدار خوانش اومانیزستی غرب و در بالاترین حد ناتوانی تفکر سنتی ظهور کرد تا با پالایش این دو رویکرد، انسان را به عنوان گل سرسبد آفرینش در جایگاه حقیقی خود، یعنی «خلیفه‌الله»، بازخوانی و بازسازی نماید. با همین تمایز است که می‌توان فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی را انسانی‌ترین خوانش از انسان در دنیای مدرن دانست. در این قرائت، انسان موجودی بی‌نهایت است (خامنه‌ای، ۱۳۶۳، صص ۲-۵)، دارای ظرفیت‌ها و استعدادهای فراوان و

بسیار بزرگ‌تر از عرض و طول محدود و تمتعات کوچک و حقیر دنیوی است. این انسان، همان موجود ارزشمندی است که طبق آیات قرآن، هم هدف آفرینش است (بقره، ۲۹) و هم تمامی هستی در تسخیر اوست (لقمان، ۲۰؛ خامنه‌ای، ۱۳۵۹/۱۱/۱۰). ابعاد وجودی انسان، لایتناهی و ناشناخته است و محدود به جسم، ماده یا زندگی چندروزه دنیا نیست (خامنه‌ای، ۱۳۷۷/۸/۲۶). نقطه اصلی جهان بینی توحیدی، همین استعداد بی‌نهایت انسان برای دستیابی به تعالی کامل است. انسان قابلیت دارد که تا آخرین نقطه تعالی ممکن بالا برود، امکانی که در سایر موجودات وجود ندارد و در آیه شریفه «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» (تین، ۴) تجسم یافته است؛ جایی که «احسن تقویم» به معنای اندازه‌گیری‌ای است که رشد انسان را بی‌پایان می‌سازد و او را قادر می‌سازد از فرشتگان و موجودات عالی رتبه نیز فراتر رود. این سیر تعالی در خلأ اتفاق نمی‌افتد، بلکه با استفاده از امکانات عالم ماده است و شکوفایی انسان همراه با شکوفایی عالم ماده و طبیعت است که در نهایت پیشرفت‌های شگفت‌انگیز را به وجود می‌آورد (خامنه‌ای، ۱۳۷۷/۸/۲۶).

فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی با الهام از آموزه قرآنی «فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس، ۸)، به مبنای سرشت دوگانه انسان دست یافت. این مبنا، برخلاف نظریه‌های اصالت شرّ مطلق بودن ذات انسان و اصالت خیر مطلق بودن او، انسان را موجودی با فطرت پاک می‌داند که سرشته بر نیکی است، اما در معرض آسیب و سقوط قرار دارد (خامنه‌ای، ۱۳۶۵/۱۱/۱۲). بنیاد انسان‌شناختی انقلاب بر حرمت ذاتی انسان (خامنه‌ای، ۱۳۶۲/۱۰/۱۰)، مقام کرامت الهی (خامنه‌ای، ۱۳۷۷/۶/۱۲)، تعهد توحیدی او در عهد الست (خامنه‌ای، ۱۳۶۱/۹/۱۲) و نیز بر این باور که سعادت انسان بر مدار سنت الهی در تدبیر هستی قرار دارد، استوار است (خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۴/۲۳). این انسان، «خودبنیاد» نیست، بلکه او را نیازمند راهنما و بعثت انبیا می‌شناسد (خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۱۱/۱۳) و معتقد است که انسان تنها با مجهز شدن به ایمان الهی قدرتمند می‌شود. در نتیجه، از جهت

تشریحی نیز، انسان در حاشیه قرار ندارد، بلکه در جایگاهی است که همه ادیان و شرایع در خدمت او هستند و اسلام برای تمامی نیازهای او طراحی شده است (خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۹/۱۳). تا خداوند او را تحت تعلیم، تزکیه و تربیت خویش قرار دهد. به همین دلیل، در این گفتمان، غایت سیاست، تأمین صرف نیازهای مادی نیست، بلکه فراهم کردن مسیر هدایت و تربیت انسان کامل است؛ نیازی که تئوری‌های غربی به دلیل سکولاریسم از آن غافل‌اند (نویارس، ۲۰۱۹، صص ۱-۲۰). این دیدگاه، انسان را از تقلیل به «انسان اقتصادی» صرف دور کرده و به سمت «انسان مسلمان جهادی» سوق می‌دهد که محور کنش او، نفع شخصی نیست، بلکه تکلیف و رضای الهی است (مرادی، ۲۰۲۰، صص ۸۵-۱۱۰). این رویکرد متعالی به انسان، به این نتیجه می‌رسد که انسان به عنوان جانشین و کارگزار خداوند، در تدبیر حیات سیاسی خویش، حاکمیت نسبی یافته است. این تئوری، مسیر نوینی در باب حاکمیت داخلی گشود. درحالی‌که در فقه سیاسی سنتی، حاکمیت الهی از طریق پیامبر ﷺ و ائمه به فقیه می‌رسید و مردم تنها وظیفه اطاعت داشتند، برای اولین بار در جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت ذاتی از خداوند به انسان‌ها و حق خدادادی حاکمیت از انسان‌ها به دولت اسلامی داده می‌شود. این حقیقت در اصل پنجاه و ششم قانون اساسی آمده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است... و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند» (قانون اساسی، اصل ۵۶)؛ بنابراین، مدیریت سیاسی کشور براساس احترام به کرامت و اراده انتخاب‌گری انسانی استوار شده است (قانون اساسی، اصل ۶). این تفسیر، یک مکانیسم تفویض مشروعیت چرخشی را پایه‌گذاری می‌کند که از طریق مشارکت مردمی فعال تضمین می‌شود (فتحی، ۲۰۱۷، صص ۴۰-۶۰). یکی از نقاط عطف مهم در فاصله گرفتن فلسفه سیاسی انقلاب از تفکر سنتی، مقوله «حق-تکلیف» انسان است. در گذشته، فقه سیاسی بر وظیفه انسان استوار بود

(حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۷، ص ۱۳۱)، اما در انسان شناسی انقلاب اسلامی، مردم علاوه بر تکلیف، دارای حقوقی نیز هستند که در نظام ولایت فقیه لازم الاجراست. مهم ترین این حقوق، حق انتخاب نظام و نهادهای آن است که در اصول مختلف قانون اساسی، از جمله اصل ششم، بر آن تأکید شده است و فصل سوم قانون اساسی نیز به طور کامل به «حقوق ملت» اختصاص یافته است که شامل حقوق مساوی برای همه شهروندان، برابری حقوقی زن و مرد، آزادی نشریات، اجتماعات، حق داشتن شغل، مسکن و آموزش رایگان و نیز مصونیت حیثیت، جان و مال افراد است. این اصول، تفسیر دقیق بند ششم اصل دوم قانون اساسی است که بر کرامت و ارزش والای انسان تأکید می‌کند. این ترکیب پیچیده از مشروعیت فرا بشری و عاملیت مردمی، یک الگوی جدید از تئوکراسی غیرستی را پدید می‌آورد (دولین، ۲۰۱۸، صص ۵۵-۷۸).

### سوم: ولایت و امامت: جوهره فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی

فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی، با هدف تغییر بنیادین حاکمیت شاهنشاهی به حاکمیت الهی، جوهره خود را در بازسازی و برجسته سازی مقوله «ولایت و امامت» از درون آموزه های شیعی یافت (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۵). این ولایت که در معنای سرپرستی و مدیریت مطلق است، از یک اعتقاد قلبی انتزاعی به قدرت انحصاری خداوند فراتر رفت و به یک اصل عملی تبدیل شد که پذیرش سلطه حقیقی الهی را در تمام شئون سیاسی و اجتماعی زندگی مؤمنین الزامی می‌سازد و شاخصه اصلی حاکمیت الهی را تشکیل می‌دهد. تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که تفکر سستی ایران در دو مقطع، از تحقق این اصل در حوزه سیاسی ناتوان بود؛ دوره نخست با محدود کردن ولایت به حوزه اعتقادات فردی و انتزاعی و دوره دوم در مشروطیت، با وجود درک ضرورت عملی، به دلیل ضعف های نظری و عدم مقاومت فکری در برابر فشار سیاسی، به آسانی از

ولایت الهی عدول کرده و به «ولایت پادشاه مشروط» تن داد (مطهری، ۱۳۸۱ ص ۱۳۸). این انفعال، نشانگر فقدان یک فهم جامع و فعال از ولایت در برابر قدرت‌های غیرالهی بود. گفتمان انقلاب اسلامی، این ضعف را با طرح سطوح ولایت تکوینی و تشریحی خداوند ترمیم کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۸۷)، به گونه‌ای که ولایت تشریحی (پذیرش وحی و رسالت الهی به مثابه مبنای حیات سیاسی) به نقطه عطفی فکری و سیاسی تبدیل شد. این رویکرد، ولایت الهی را امری ذاتی، غیرقابل تفکیک و غیرقابل تفویض می‌داند که در مقام تحقق در جامعه، نیازمند کارگزارانی است که آن را در طول ولایت خداوند به اجرا درآورند. اولین کارگزار، ولایت نبوی و سپس ولایت ائمه علیهم‌السلام هستند که امامت در اعتقاد شیعه، الگوی عملی و شأن اجرایی این ولایت الهی است و به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای، «امامت یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره جامعه، در مقابل انواع و اقسام مدیریت‌های جامعه» (خامنه‌ای، ۱۳۸۰/۱۲/۱۲). روایات اسلامی نیز با معرفی ولایت به‌عنوان یکی از ارکان دین، اهمیت بنیادین آن را تأیید می‌کنند (حر عاملی، ۱۴۰۹ ج ۱، ص ۱۷). جوهره نظری فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی، تحقق عینی این ولایت در عصر غیبت از طریق ولایت فقیه است. این نظریه، ولایت را با ضرورت سیاسی اداره جامعه براساس فقه شیعی پیوند می‌زند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این پیوستگی را در اصول مختلف تبیین کرده است؛ از جمله در اصل دوم که از «امامت و رهبری مستمر» به‌عنوان مبنای نظام یاد می‌کند و در اصل پنجم که مصداق آن را «ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا» مشخص می‌سازد. همچنین، اصل پنجاه و هفتم قوای سه‌گانه را «زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت» تعریف می‌کند. این ساختار، ولایت فقیه را نه یک قدرت موازی، بلکه به‌عنوان رکن اساسی و مشروعیت‌بخش در طول ولایت الهی و امامت معصومین علیهم‌السلام تعریف می‌کند (کاشف الغطاء، ۱۳۸۲ ص ۱۱۳). این بازسازی مفهومی، توانست الگویی نوین از حکمرانی مبتنی

بر فقه شیعی ارائه دهد که در آن، مشروعیت سیاسی نه از قرارداد اجتماعی، بلکه از منبع الهی نشأت می‌گیرد؛ این ترکیب، هسته مرکزی نظریه «مشروعیت الهی-مقبولیت مردمی» را تشکیل می‌دهد که مشروعیت فرابشری را با اراده مردم در طول هم قرار می‌دهد (نقیب، ۲۰۱۸، صص ۱۰۵-۱۲۵). ولایت فقیه، در این منظر، وظیفه دارد با اجرای احکام حکومتی و حفظ مصلحت نظام (به عنوان عنصر پویایی فقه شیعه)، از غلبه نفوذ اندیشه‌های مادی‌گرایانه بر عرصه سیاست جلوگیری کرده و هدف غایی دولت را که هدایت و تربیت انسان کامل است، تضمین کند (براتی، ۲۰۲۰، صص ۱-۲۰). این نظام مشروعیت بخش، در واقع تلاشی است برای حل بحران اقتدار سیاسی که در غیاب امام معصوم در تفکر شیعی وجود دارد (هاشمی، ۲۰۲۱، صص ۷۰-۹۰) و با افزودن عنصر عقلانیت فقهی و توجه به نیازهای نوپدید، توانسته است یک ساختار حکمرانی مبتنی بر تئولوژی سیاسی امامت ایجاد کند که همگام با اصول فقهی باشد (یوسفی، ۲۰۲۳، صص ۱-۲۵؛ نوری، ۲۰۱۹، صص ۳۰-۵۵).

#### چهارم: مبانی فرجام‌شناسی انقلاب اسلامی

یکی از بنیان‌های معرفتی که انقلاب اسلامی را از الهیات سنتی و رویکردهای سکولار متمایز می‌سازد، رویکرد فرجام‌شناسانه فعال به هستی و تاریخ است. این بُعد، نه صرفاً یک باور اخروی، بلکه یک مؤلفه ساختاردهنده در فلسفه سیاسی این نهضت به شمار می‌رود که تأثیر مستقیم آن بر عرصه مشروعیت، کنش اجتماعی و مهندسی کلان قدرت مشهود است (طباطبایی، ۱۳۹۹، ص. ۴۲). درحالی‌که جهان‌بینی‌های ماتریالیستی، غایت هستی را در امتدادهای صرفاً مادی و دنیوی محصور می‌سازند و نظام‌های سنتی دینی، فرجام اخروی (قیامت) را به عنوان اصلی منفک از حیات سیاسی روزمره تلقی می‌کردند (میرزایی، ۱۴۰۲، ص. ۸۹)، پارادایم فکری انقلاب اسلامی یک پارادوکس تاریخی-

سیاسی را حل می کند. این پارادایم، با عبور از تلقی صرفاً «عقیدتی» از قیامت، یک پیوند ارگانیک میان غایات دنیوی (تحقق عدالت و حکومت حق) و فرجام اخروی (سعادت ابدی) برقرار می کند (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۹/۱۵). این همبستگی به این معناست که کنش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در دنیا مزرعه‌ای معرفت‌شناختی برای فرجام‌شناسی است و تعیین‌کننده سرنوشت اخروی خواهد بود؛ دیدگاهی که به شدت بر «عاملیت» و «مسئولیت» نظام حاکم تأکید می کند (جاهد و سلیمانی، ۱۳۹۸، ص. ۱۵۴). این تحول در بازاندیشی فرجام‌شناسانه، با استناد به مبانی قرآن و سنت، بر اصولی بنیادین استوار است که در مجموع، یک هژمونی معنایی ایجاد می کنند و فلسفه سیاسی انقلاب را تبیین می نمایند. در این ساختار، فرجام عالم و «قیامت»، پس از توحید، دومین رکن اعتقادی است که پایه‌های مشروعیت و وظیفه الهی حکومت را تعیین کرده و سیاست را به یک فعل اخلاقی تبدیل می کند (خامنه‌ای، ۱۳۶۲/۹/۱۱). به تبع این اصل، مسیر حرکت نظام و تمام اعمال صالح، به سوی سعادت ابدی ختم می شود (خامنه‌ای، ۱۳۷۴/۱۲/۱) و این موضوع، انحراف از آرمان‌های اصلی را در هر سطحی از حاکمیت، به مثابه انحراف از غایت وجودی می داند.

همچنین، انبیا با معرفی دنیا به عنوان «مزرعه آخرت»، نگاه به آینده و فرجام‌نهایی را به عنوان بُعد استراتژیک تفکر سیاسی معرفی کرده‌اند (خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۳/۶). براساس آیه «وان الدار الاخره لهی الحیوان» (عنکبوت، ۴۰)، حیات حقیقی و کامل که از محدودیت‌های دنیوی فراتر می رود، تنها در آخرت محقق است. این بینش که دنیا صرفاً مقدمه‌ای برای یک زندگی طولانی‌تر و پرمخاطره‌تر است (خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۳/۶)، به دستگاه فکری انقلاب این امکان را می دهد که مقاومت در برابر ظلم و نفی غلبه ظاهری ماده بر روح را تقویت کند و هزینه‌های مادی در راه آرمان‌های والاتر را توجیه نماید (نجف‌آبادی، ۱۳۹۷، ص. ۲۵). درنهایت، آیات «کلّ الینا راجعون» (انبیاء، ۹۳) و «الی‌الله

المصیر» (نور، ۴۲) نشان‌دهنده یک حرکت کاروانی و یکپارچه آفرینش به سوی ذات مقدس پروردگار هستند. این وحدت غایی، مبنای لزوم وحدت در امت اسلامی و نفی تفرقه سیاسی است؛ جایی که سعادت هر فرد در گرو شناخت این مقصد و تطبیق رفتار اختیاری با آن است (خامنه‌ای، ۱۳۷۵/۱۸/۷). در مجموع، فرجام‌شناسی انقلاب اسلامی فراتر از یک بحث کلامی، یک مدل فعال سیاسی-تاریخی است که بر مبنای آن، تاریخ نه یک دور تسلسل تصادفی، بلکه یک حرکت هدفمند به سوی حاکمیت حق است. این رویکرد، در تعارض مستقیم با نظریه‌های پایان تاریخ قرار می‌گیرد و برگشایش دائمی و عدم پذیرش وضع موجود به‌عنوان غایت نهایی تأکید دارد (حجت‌الاسلامی، ۱۳۹۸، ص. ۵۵). این اصول، نه تنها یک جهان‌بینی، بلکه چارچوب هنجاری برای تحلیل و ارزیابی عملکرد نظام سیاسی را فراهم می‌کنند (آلبویه، ۱۴۰۰، ص. ۱۱۰).

### نتیجه‌گیری

تحلیل جامع مبانی فلسفی انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که این پدیده، فراتر از یک تغییر سیاسی صرف یا یک انقلاب اجتماعی-اقتصادی متعارف، یک حرکت بنیادین بود که بر بازسازی و پیوند میان مبانی هستی‌شناختی و نظام‌سازی عملی استوار گردید. این تحقیق با واکاوی سه حوزه کلیدی مبانی هستی‌شناسی و جهان‌بینی، مبانی ولایت و امامت و مبانی انسان‌شناختی، استدلال می‌کند که انقلاب اسلامی با عبور از دو انحراف بزرگ تاریخی—یعنی تفکر سنتی منزوی‌کننده دین از سیاست و رویکرد اومانستی غربی—خداگریز—توانست پارادایم نوینی از حکمرانی را ارائه دهد. این انقلاب در حقیقت، به یک بازگشت فلسفی به اصول بنیادین دین دست زد تا پاسخی متناسب با چالش‌های عصر مدرن ارائه دهد. نقطه عزیمت این انقلاب، احیای اصل توحید به‌عنوان مبنای حاکمیت و تشریح بود. درحالی‌که تفکر سنتی، توحید را به یک باور انتزاعی فروکاسته بود و اومانسم غربی انسان را در عرض خدا قرار می‌داد، انقلاب اسلامی با احیای نظریه

حاکمیت مطلقه الهی و مفهوم خلیفه‌اللهی انسان، پیوندی ناگسستنی میان مبنا و بنا ایجاد کرد. این رویکرد، انسان را نه تنها یک موجود مسلوب‌الاراده و صرفاً مطیع، بلکه یک فاعل مختار و صاحب حق در چارچوب حاکمیت الهی دانست. این تحول بنیادین، به طور مستقیم در اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به ویژه در تأکید بر «کرامت و ارزش والای انسان» و «حق خدادادی حاکمیت ملت» بازتاب یافت. این رویکرد، برای اولین بار در تاریخ فقه سیاسی شیعه، برابری حقوقی و حق انتخاب‌گری مردم را به‌عنوان یک اصل لازم‌الاجرا در کنار ولایت فقیه به رسمیت شناخت و بدین ترتیب، بنیانی برای یک دموکراسی دینی فراهم آورد. فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی با بازتعریف مفهوم ولایت، آن را از یک باور قلبی صرف به یک اصل عملی و جوهره حاکمیت تبدیل کرد. این بازخوانی، امامت را به‌عنوان شأن اجرایی و عملی ولایت الهی معرفی نمود و ولایت فقیه را به مثابه مصداق عینی و کارگزار این امر در عصر غیبت قرار داد. این رویکرد، مشروعیت سیاسی را نه از قراردادهای اجتماعی، بلکه از منبع الهی آن نشأت بخشید و در عین حال، سازوکارهای دموکراتیک برای اعمال حاکمیت ملی را فراهم آورد. این ساختار سیاسی توانست به‌طور هم‌زمان، هم به اصل بنیادی حاکمیت مطلق خداوند پایبند بماند و هم به اراده و نقش مردم در تعیین سرنوشت خویش که آن نیز حقی خدادادی است، احترام بگذارد. درنهایت، نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی با یک رویکرد بنیادگرا، نه تنها در پی یک تغییر سیاسی یا اقتصادی بود، بلکه هدف آن، بازسازی جامع انسان، جامعه و حاکمیت بر مبنای اصولی بود که از تعالیم اصیل و فعال دینی استخراج شده بودند. این حرکت، نشان داد که می‌توان از درون یک سنت غنی، پاسخی به چالش‌های جهان مدرن ارائه داد و نظامی سیاسی-اجتماعی را برپا کرد که در آن، «بنیادگرایی» به معنای بازگشت به اصول است، نه ارتجاع و نفی پیشرفت. این یافته‌ها می‌توانند زمینه‌ساز تحقیقات آتی در زمینه فلسفه سیاسی اسلامی و مقایسه آن با سایر مکاتب فکری در عرصه حکمرانی باشند و به درک عمیق‌تری از چگونگی شکل‌گیری و تکامل اندیشه سیاسی در جهان اسلام کمک کنند.

## منابع

قرآن کریم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

## منابع فارسی

- ابن سینا، ابوعلی. (۱۳۷۸). رسائل ابن سینا. قم: انتشارات بیدار.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۸ ق). *لسان العرب*. (ج ۱۱). بیروت: دار صادر.
- ادیب، میرجعفر. (۱۳۷۴). *حکومت اسلامی*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آل بویه، حامد. (۱۴۰۰). «فرجام‌شناسی فعال و مشروعیت نظام در اندیشه سیاسی اسلام». *فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام*، دوره ۱۱، ش. ۱، صص ۹۸-۱۲۵.
- جاهد، محمد؛ سلیمانی، رضا. (۱۳۹۸). «تحلیل پارادایم مسئولیت الهی-سیاسی در نظریه حکومت اسلامی». *پژوهشنامه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل*، ش. ۴، صص ۱۴۸-۱۷۰.
- جمشیدی، محمدحسین. (۱۳۸۵). مفهوم و ماهیت «قیام» در اندیشه سیاسی امام خمینی (س). *در مفاهیم سیاسی امام خمینی (س)*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- جمشیدی، محمدحسین. (۱۳۹۱). «نظریه انقلاب اسلامی در اندیشه سیاسی شهید صدر». *فصلنامه علوم سیاسی*، شماره ۵۸.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۵). *ولایت فقیه: ولایت فقاهت و عدالت*. قم: نشر اسراء.
- حجت‌الاسلامی، امیرحسین. (۱۳۹۸). «نقد نظریه‌های پایان تاریخ از منظر جهان‌بینی اسلامی». *فصلنامه معرفت سیاسی*، دوره ۱۰، ش. ۲، صص ۴۴-۶۸.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ ق). *وسائل الشیعه*. (ج ۲۷، ص ۱۳۱). قم: مؤسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث.
- خامنه‌ای سید علی حسینی، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن. (۱۳۶۸). تهران: انتشارات جامعه المصطفی.

- خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۶۸). *صحیفه نور*. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- دانش، مصطفی. (۱۳۷۷). *ماهیت و ابعاد انقلاب اسلامی ایران*. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغتنامه دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رازی، فخرالدین. (۱۳۸۷). *المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- زارع، عباس. (۱۳۸۰). *آخرین انقلاب قرن*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- سبزواری، ملا هادی. (۱۳۶۹). *شرح المنظومه*. تهران: مؤسسه دارالمعارف الاسلامیه.
- سهروردی، شیخ اشراق. (۱۳۷۲). *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شفیعی فر، محمد. (۱۳۸۵). *درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی*. قم: دفتر نشر معارف.
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۹۸). *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*. قم: انتشارات بیدار.
- صدر، محمدباقر. (۱۴۰۹ ق). *تلخیص النوامیس*. (م. م. آصفی، محقق). قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- صدرالدین قزوینی، سید منوچهر. (۱۳۶۷). *مبانی نظری انقلاب اسلامی ایران*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- صدیقی، کلیم. (۱۳۷۶). *نهضت‌های اسلامی و انقلاب اسلامی ایران*. تهران: انتشارات سروش.
- صدیقی، مرتضی. (۱۳۷۶). *علل و زمینه های انقلاب اسلامی*. تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۷۴). *شیعه در اسلام*. قم: دارالکتب الاسلامیه.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، محمد. (۱۳۹۹). *نقش غایت شناسی در تکوین ایدئولوژی سیاسی*. تهران: انتشارات سمت.

- عبداللهی آر، محسن. (۱۳۹۶). اصول تفکر سیاسی فی آیات مکی قرآن در ترازی نقد. تهران: انتشارات جامعه المصطفی.
- عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۶۸). *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*. تهران: انتشارات کیهان.
- فارابی، ابونصر. (۱۳۹۶). تلخیص النوامیس. قاهره: دارالمعارف.
- فارابی، ابونصر. (۱۹۹۵). *آراء اهل المدینه الفاضله*. (ا. نادر، محقق). بیروت: دار المشرق.
- قلی‌زاده، احمد. (۱۳۹۴). *واژه‌شناسی اصطلاحات اصول فقه*. تهران: انتشارات سمت.
- کاشف الغطاء، جعفر. (۱۳۸۲). *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعۃ الغراء*. قم: انتشارات بوستان کتاب.
- کاشف الغطاء، محمد حسین. (۱۳۸۲). *الولایة فی الفقه الاسلامی*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- کریمی، غلامرضا. (۱۳۸۰). اسلامیت و جمهوریت از دیدگاه امام خمینی. قم: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- لاک، جان. (۱۹۸۸). رساله‌ای درباره حکومت.
- محمدی، منوچهر. (۱۳۸۵). انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها. قم: دفتر نشر معارف.
- محمدی، منوچهر. (۱۳۹۲). «انقلاب اسلامی ایران از منظر استاد شهید مرتضی مطهری». پژوهش‌های انقلاب اسلامی، سال دوم، شماره ۶.
- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۶). انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۷۸). *انسان و انقلاب اسلامی*. قم: انتشارات در راه حق.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۶). *پیرامون انقلاب اسلامی*. تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۰). *مجموعه آثار*. تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۱). *پیرامون جمهوری اسلامی*. تهران: انتشارات صدرا.
- معین، محمد. (۱۳۶۰). *فرهنگ فارسی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.

- موسوی اعظم، سید مصطفی. (۱۳۹۶). «تاملی در اقسام علل ناقصه». پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال ۷، شماره ۲۵.
- مهاجرنیا، محسن. (۱۳۸۳). اندیشه سیاسی فارابی. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- مهاجرنیا، محسن. (۱۳۸۴). پژوهشی در اندیشه سیاسی اسلام. قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مهاجرنیا، محسن. (۱۳۸۷). زوال دولت در اندیشه فارابی. تهران: مرکز نشر آثار علمی.
- مهاجرنیا، محسن. (۱۳۹۴). فلسفه سیاسی آیت الله خامنه‌ای. تهران: انتشارات سمت.
- مهاجرنیا، محسن. (۱۳۹۴). فلسفه سیاسی و فقه سیاسی. (صص ۹۵-۱۰۳). قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- میرزایی، حسن. (۱۴۰۲). تأثیر الهیات تحول‌گرا بر ساختار فکری انقلاب اسلامی. قم: انتشارات بوستان کتاب.
- نجف آبادی، وحید. (۱۳۹۷). «حیات حقیقی و استراتژی مقاومت در اندیشه انقلاب اسلامی». دو فصلنامه مبانی نظری اندیشه اسلامی، ش. ۵، صص ۲۱-۳۹.
- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علم.

## منابع لاتین

- Skocpol, T. (1979). States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China. Cambridge University Press.
- Barati, M. (2020). The Role of Velayat-e Faqih in Protecting the Islamic Political Identity. Journal of Islamic Political Studies. 20-1, (1)13 ,
- Barzegar, K. (2022). The Theoretical Foundations of Iran's Islamic Revolution. Iranian Review of Foreign Affairs. 25-1, (4)13 ,

- Devlin, D. (۲۰۱۸). The Theocratic Foundations of Modern Political Authority. *Journal of Political Philosophy*. ۷۸-۵۵, (۱)۸ ,
- Reese, J. (۲۰۱۵). Divine Right to Resistance: Theological Origins of Political Rebellion. *Theology and Political Science Quarterly*. ۱۲۵-۱۰۱, (۳)۲۲ ,
- (Sadeghi, M. (۲۰۱۸). The Crisis of Agency in Traditional Islamic Political Thought. *Journal of Islamic Governance*. ۳۵-۲۰, (۲)۱۰ ,
- Taheri, M. (۲۰۲۲). The Connection between Anthropological Foundations and the Theory of Velayat. *Islamic Philosophy and Governance*. ۶۵-۴۰, (۲)۶ ,
- Fathi, A. (۲۰۱۷). The Circular Legitimacy Mechanism in the Islamic Republic. *Middle East Politics Review*. ۶۰-۴۰, (۱)۲۱ ,
- Frost, C. (۲۰۲۳). The Material Reduction of Man in Western Political Theory. *Global Humanities Quarterly*. ۳۸-۲۵, (۳)۸ ,
- Cohen, J. (۲۰۰۸). The Problem of Dual Legitimacy in Modern Constitutionalism. *American Journal of Comparative Law*. ۳۸-۱, (۱)۵۶ ,
- Goldstone, J. A. (۲۰۰۱). Towards a Fourth Generation of Revolutionary Theory. *Annual Review of Political Science*. ۱۸۷-۱۳۹, ۴ ,
- Locke, J. (۱۹۸۸). *Two Treatises of Government*. (P. Laslett, Ed.). Cambridge University Press. (pp. ۹۳-۸۴).
- Moradi, A. (۲۰۲۰). The Concept of 'Jihadi Man' in the Post-Revolutionary Discourse. *Political Anthropology Review*. ۱۱۰-۸۵, (۴)۱۵ ,
- MacIntyre, A. (۱۹۸۸). *Whose Justice? Which Rationality?* Notre Dame, IN: University of Notre Dame Press.
- Nasr, S. H. (۲۰۰۶). *The Study of Shi'i Islam: Foundational Principles*. London: Routledge.

- Naqib, A. (۲۰۱۸). The Dual Legitimacy in the Islamic Republic: A Theoretical Analysis. *Middle Eastern Studies Review*. ۱۲۵-۱۰۵, (۳)۱۵ ,
- Noparast, S. (۲۰۱۹). The Teleological Necessity of Governance in Islamic Philosophy. *Journal of Islamic Political Studies*. ۲۰-۱, (۱)۱۲ ,
- Noori, A. (۲۰۱۹). The Juristic Rationality of Governance in Shi'a Political Thought. *Journal of Religious Governance*. ۵۵-۳۰, (۱)۴ ,
- Hobbes, T. (۱۹۶۸). *Leviathan*. (C. B. Macpherson, Ed.). Penguin Classics . (ارجاع به ص ۱۰۳).
- Hashemi, S. (۲۰۲۱). The Crisis of Political Authority in the Absence of the Imam. *International Journal of Shi'a Studies*. ۹۰-۷۰, (۲)۸ ,
- Yousefi, M. (۲۰۲۳). The Political Theology of Imam: A Comparative Study of Sunnism and Shi'ism. *Theology and Public Life Quarterly*. ۲۵-۱, (۴)۹.

## بیانات

- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۵۹). بیانات در جمع دانشجویان و دانش‌آموزان (۱۰/۱۱/۱۳۵۹).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۱). سخنرانی در جمع فرماندهان سپاه (۱۲/۹/۱۳۶۱).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۲). بیانات در جمع مسئولان قضایی (۱۰/۱۰/۱۳۶۲).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۱/۹/۱۳۶۲). «سخنرانی در جمع علما و روحانیون».
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۳). *حقوق بشر و نظام اسلامی*. تهران: انتشارات سروش.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۴). بیانات در جمع مبلغین اعزامی (۱۳/۹/۱۳۶۴).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۵). بیانات در آستانه دهه فجر (۱۲/۱۱/۱۳۶۵).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۶). سخنرانی در مراسم حج (۲۳/۴/۱۳۶۶).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۸). بیانات در جمع پرسنل نیروی هوایی (۱۳۶۸/۱۱/۱۲).

- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۸). *پرتوی از اندیشه‌های امام خمینی (ره)*. (صص ۳۵). تهران: نشر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۷۰). سخنرانی در جمع روحانیون (۱۳/۱۱/۱۳۷۰).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۷۴). مکتب جمعه. (ج ۶، ص ۲۱۶؛ و ص ۳۷). تهران: انتشارات سروش.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱/۱۲/۱۳۷۴). «خطبه‌های نماز جمعه تهران».
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۸/۷/۱۳۷۵). «بیانات در دیدار با جمعی از مبلغان».
- خامنه‌ای، سید علی. (۲۱/۳/۱۳۷۶). «بیانات در دیدار با دانشجویان».
- خامنه‌ای، سید علی. (۶/۳/۱۳۷۶). «بیانات در دیدار با مسئولان سازمان تبلیغات اسلامی».
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۷۷). بیانات در جمع دانشجویان و دانش‌آموزان (۲۶/۸/۱۳۷۷).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۷۷). بیانات در جمع مسئولان و کارگزاران نظام (۱۲/۶/۱۳۷۷).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۷۹). *سخنرانی در مراسم گرامیداشت امام خمینی (ره)* (۱۳۷۹/۰۳/۱۵).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۲/۹/۱۳۷۹). «بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری».
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۵/۹/۱۳۷۹). «بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری».
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۸۰). بیانات در دیدار جمعی از مردم (۱۲/۱۲/۱۳۸۰).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۸۰). سخنرانی در دیدار با طلاب (۱۳۸۰/۰۹/۱۲).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۸۲). بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان (۲۶/۹/۱۳۸۲).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۹۲). بیانات در دیدار با مردم تبریز (۱۳۹۲/۱۱/۲۸).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۹۷). بیانیه گام دوم انقلاب (۱۳۹۷/۱۱/۲۲).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۱). خطبه نماز جمعه تهران.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۲). خطبه نماز جمعه تهران.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۲). سخنرانی در برنامه پرتوی از قرآن.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۳). بیانات در استادیوم آزادی.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۳). تفسیر قرآن سوره جمعه.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۶۳). هفته بسیج در استادیوم آزادی.

- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۶۴). خطبه نماز جمعه تهران.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۶۴). سخنرانی در دانشگاه تهران.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۶۵). سخنرانی در کنفرانس حراره.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۶۵). مراسم معرفی سرهنگ ستاری.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۶۶). دیدار با فرماندهان و مسئولان پایگاه مقاومت استان تهران.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۶۸). بیانات در جمع دانشجویان و طلاب.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۰). سالروز عید سعید مبعث.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۰). سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۴). بیانات به مناسبت عید سعید فطر.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۴). روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۵). بیانات در دیدار عمومی با مردم.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۵). عید سعید مبعث.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۶). خطبه نماز جمعه تهران.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۶). دیدار با پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۷). جمع کارگزاران نظام جمهوری اسلامی.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). دیدار مسئولان و کارگزاران نظام.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). سخنرانی در جمع بسیجیان.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). سخنرانی در جمع بسیجیان.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۰). بیانات در حرم علی بن موسی الرضا (ع).
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۰). بیانات در حرم علی بن موسی الرضا (ع).
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۲). جمع دانشجویان قزوین.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۸). بیانات در دیدار مردم قم.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۲). بیانات در دیدار مردم تبریز.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۷). بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی.



## از شکست تا اصلاح؛ تکوین اندیشه بحران و پیدایش رویکرد اصلاحی عباس میرزا در ساختار دولت قاجار

سید محمدوهاب نازاریان<sup>۱\*</sup>

یعقوب پناهی<sup>۲</sup>

### چکیده

آغاز قرن نوزدهم برای ایران دوره‌ای بحرانی بود که در آن ضعف‌های ساختاری کشور در مواجهه با قدرت‌های جهانی آشکار شد. شکست‌های سنگین در جنگ با روسیه، نشانه‌ای از بحران عمیق در بنیان دولت و جامعه بود که سبب نوعی «آگاهی بحرانی» در میان برخی نخبگان سیاسی انجامید. این پژوهش با طرح این پرسش اصلی که «چگونه عباس میرزا در بستر بحران ناشی از جنگ با روسیه به آگاهی از عقب‌ماندگی

---

۱. دکترای علوم سیاسی، گرایش جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی، پژوهشگر مستقل، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)  
Email: [s.m.v.nazaryan@gmail.com](mailto:s.m.v.nazaryan@gmail.com)

۲- استادیار، گروه تاریخ، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران، ایران

Email: [Panahi1404@gmail.com](mailto:Panahi1404@gmail.com)



ایران دست یافت و اصلاحات خود را سامان داد؟»، پیوند میان تجربه شکست، درک بحران و آغاز اصلاح را بررسی می‌کند. در بخش روش، پژوهش از الگوی چهارمرحله‌ای توماس اسپرینگز برای تحلیل اقدامات عباس میرزا بهره می‌گیرد. یافته‌ها نشان می‌دهد که عباس میرزا از رهگذر مواجهه با بحران نظامی و ناکارآمدی ساختار سنتی، به ضرورت نوسازی پی برد که هرچند کوتاه‌مدت بود، اما زمینه‌ساز ظهور گفتمان نوسازی در دولت و نقطه آغاز تحول در اندیشه سیاسی ایران شد. این موضوع نشان می‌دهد که آگاهی سیاسی نخبگان سیاسی در انجام نوسازی و اصلاحات در ایران عنصری حیاتی است که نه ضرورتاً به طور خودانگیخته و با تأمل از درون، بلکه بر اثر مواجهه مسئله‌برانگیز با عامل خارجی ایجاد می‌شود؛ بنابراین آگاهی سیاسی و نوسازی در پیوند مستقیم با عامل بیرونی قرار دارد.

#### کلیدواژه‌ها:

عباس میرزا، نوسازی، بحران‌اندیشی، دولت، آگاهی سیاسی، قدرت‌های خارجی.

## ۱. بیان مسئله

آغاز قرن نوزدهم، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی و فکری ایران بود؛ دوره ای که کشور در میان ضعف های درونی و تهدیدهای بیرونی گرفتار بحرانی فراگیر شد. ساختار ایلیاتی حکومت قاجار، اقتصاد فرسوده، نهادهای آموزشی سنتی و فاصله فکری از تحولات جهان جدید، ایران را در موقعیتی آسیب پذیر قرار داده بود. در این میان، رقابت قدرت های بزرگ به ویژه روسیه و انگلستان، ایران را در کانون منازعات منطقه ای قرار داد. جنگ های ایران و روسیه (۱۸۰۴-۱۸۱۳ و ۱۸۲۶-۱۸۲۸) جلوه آشکار این بحران تاریخی بود. شکست های سنگین نظامی، از دست رفتن بخش هایی از قفقاز و تحمیل عهدنامه های گلستان و ترکمانچای، شکاف عمیق میان توان ایران و غرب را عیان ساخت. این شکست ها تنها نشانه ضعف نظامی نبود، بلکه بحران در بنیان های فکری و نهادی کشور را آشکار کرد و مسئله عقب ماندگی را به پرسشی ملی بدل ساخت.

در چنین زمینه ای، عباس میرزا به عنوان ولیعهد و فرمانده نیروهای ایران، از محدود نخبگان سیاسی بود که عمق این بحران را دریافت. او در جریان جنگ ها، ناتوانی ارتش سنتی، کمبود آموزش و فناوری و آشفتگی سازمانی را از نزدیک تجربه کرد. این تجربه به شکل گیری نوعی آگاهی تاریخی در او انجامید؛ آگاهی از ضرورت بازسازی قدرت ملی از طریق اصلاح نهادها، ارتش و آموزش. اصلاحات عباس میرزا، شامل تأسیس ارتش منظم، ایجاد مدارس نظامی، اعزام محصلان به اروپا و دعوت از مستشاران خارجی، نخستین تلاش آگاهانه برای مدرن سازی ایران بود. هرچند این اصلاحات به دلیل مقاومت درباریان و ساختار سنتی جامعه به طور کامل تحقق نیافت، اما اهمیت آن در این بود که بحران از سطح نظامی به سطح فکری ارتقا یافت. عباس میرزا دریافت که ریشه ضعف ایران نه در ابزار، بلکه در اندیشه و سازمان است.

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی این نکته است که چگونه مواجهه ایران با قدرت‌های خارجی، به ویژه روسیه، بحران تاریخی کشور را آشکار ساخت و چگونه عباس میرزا با درک این بحران، نخستین گام‌ها را برای اصلاح و بازسازی ساختار سیاسی و نظامی ایران برداشت. این بررسی می‌کوشد نشان دهد که اصلاحات عباس میرزا نتیجه یک درک عمیق از بحران ملی بود؛ بحرانی که از جنگ آغاز شد اما در ذهن او به پرستی درباره سرنوشت تاریخی ایران بدل گشت.

## ۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی تاکنون به بررسی اندیشه و عملکرد عباس میرزا و اصلاحات او در بستر سیاسی و نظامی عصر قاجار پرداخته‌اند. با این حال، بیشتر این آثار رویکردی توصیفی یا تاریخ‌نگارانه داشته و کمتر به تحلیل نظری و مفهوم «بحران‌اندیشی» توجه کرده‌اند. برای نمونه، خوش‌زاد و مقدم‌حیدری (۱۳۹۹) در مقاله «انتقال فناوری چاپ حروفی به ایران در اوایل دوره قاجار (۱۲۳۳-۱۲۶۱ ق)» به بررسی تأثیر یکی از نخستین دگرگونی‌های فنی و نوسازانه بر تحولات فرهنگی ایران پرداخته‌اند. خالقی (۱۳۹۴) نیز در مقاله «اصلاحات نظامی عباس میرزا نایب‌السلطنه» با تمرکز بر ابعاد نظامی اصلاحات، روند مواجهه او با روس‌ها و تلاشش برای جبران عقب‌ماندگی نظامی ایران را در قالب تحلیلی تاریخی توضیح داده است. از سوی دیگر، سعیدیان و همکارانش (۱۳۸۷) در پژوهشی با عنوان «پیدایی و رشد نظام جدید اداری در بستر اصلاحات عصر ناصری»، اصلاحات عباس میرزا را مقدمه‌ای بر اصلاحات امیرکبیر و زیربنای تحول نظام اداری نوین در ایران دانسته‌اند.

با وجود ارزش علمی این آثار، بیشتر آن‌ها فاقد تبیین نظری منسجم از پیوند میان بحران سیاسی و نظامی با آگاهی اصلاح‌گرایانه نخبگان هستند که نشان‌دهنده تعیین‌کنندگی

این عامل در تحولات نوسازانه ایران است. در واقع، در هیچ یک از پژوهش‌های موجود، اندیشه و عمل عباس میرزا در چارچوبی نظری بررسی نشده است که بتواند منطق درونی تصمیمات او را بر مبنای واکنش به بحران تحلیل کند. خلاً اصلی در این میان، فقدان چارچوبی نظری برای فهم چگونگی شکل‌گیری «آگاهی از عقب‌ماندگی» در مواجهه با بحران‌های بیرونی است؛ آگاهی‌ای که می‌تواند سرچشمه نوسازی در ایران تلقی شود. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از الگوی «فهم نظریه‌های سیاسی» توماس اسپرینگر می‌کوشد این خلاً را پر کند. بر این اساس، اصلاحات عباس میرزا نه صرفاً سلسله‌ای از اقدامات اجرایی، بلکه تجلی فرایند نظری و تاریخی بحران اندیشی است که در واکنش به شکست نظامی و تماس با قدرت‌های مدرن شکل گرفت. بدین ترتیب، این مقاله کوششی است برای بازخوانی اصلاحات عباس میرزا در چارچوبی تحلیلی که میان تجربه تاریخی، آگاهی سیاسی و نوسازی پیوندی مفهومی برقرار می‌سازد.

### ۳. چارچوب نظری

#### ۳.۱. مفهوم بحران

بحران به مفهوم آشفتگی (عمید، ۱۳۹۰: ۲۷۲)، پیشامدی است که به صورت ناگهانی و گاهی فزاینده رخ می‌دهد و به وضعیتی خطرناک و ناپایدار برای فرد، گروه یا جامعه می‌انجامد. بحران باعث به وجود آمدن شرایطی می‌شود که برای برطرف کردن آن، نیاز به اقدامات اساسی و فوق‌العاده است. بحران‌ها بر حسب نوع و شدت متفاوت‌اند و سبب برهم خوردن روند عادی و طبیعی و مرسوم زندگی انسان در جامعه می‌شود (تاجیک، ۱۳۷۹: ۵۱).

#### ۳.۲. بحران سیاسی

بحران‌های سیاسی معمولاً به مثابه وضعیتی‌هایی درک می‌شوند که بقای یک نظام

سیاسی در آن‌ها مطرح است؛ به عبارت دیگر، کنش‌های متقابل سیاسی شدیدی هستند که آثاری برای ثبات الگوهای برخی متقابل دارند. جوهر بحران، غیر قابل پیش‌بینی بودن آن است (مستقیمی، ۱۳۷۳: ۱۷۰). بحران سیاسی حالتی است که ثبات و توازن نظام سیاسی و اجتماعی برهم خورد (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۸).

### ۳.۳. روش پژوهش

اگر عباس میرزا را نه فقط یک شخصیت تاریخی بلکه به منزله یک فاعل سیاسی بحران اندیش در نظر بگیریم، می‌توانیم اقدامات و اصلاحات او را بر اساس همین چهار مرحله تحلیل کنیم. در واقع، چارچوب اسپرینگز به ما اجازه می‌دهد تا اصلاحات عباس میرزا را به مثابه نوعی نظریه سیاسی در عمل و تبلور نوعی «بحران‌اندیشی» بخوانیم؛ نوعی مواجهه اندیشیده با بحران که از تشخیص ضعف و انحطاط آغاز می‌شود و به طرح راه‌حل‌های اصلاحی در حوزه‌های نظامی، آموزشی و اداری می‌انجامد؛ بنابراین، استفاده از نظریه اسپرینگز کاملاً سازگار با موضوع پژوهش است و از لحاظ روش‌شناسی، پیوند میان تاریخ‌نگاری تحلیلی و نظریه سیاسی را برقرار می‌کند.

### ۳/۳/۱. روش جستاری اسپرینگز

اسپرینگز به بهره‌گیری از روش‌های تاریخی، فلسفی و انسان‌شناختی در مطالعه پدیده‌های سیاسی باور دارد (اسپرینگز، ۱۳۸۹: ۱۳). کوشش او در اثر مهمش، «فهم نظریه‌های سیاسی»، چارچوبی فلسفی، منطقی و کاربردی برای درک سازوکار درونی افکار سیاسی ارائه می‌دهد. به باور وی، میان «روش اندیشیدن سیاسی» و «روش فهم نظریه‌های سیاسی» باید تمایز نهاد؛ زیرا دومی به ما امکان می‌دهد منطق درونی نظریه‌ها را کشف کنیم (حقیقت و حجازی، ۱۳۸۹: ۱۸۸). او تأکید می‌کند که «همه اندیشه‌های

استوار را می‌توان با کشف منطق درونی آن‌ها دریافت و چارچوب منطق آن‌ها را شناسایی کرد» (تیلور و رجایی، ۱۳۹۳: ۶۰).

اسپرینگز نظریه‌پردازی سیاسی را نه صرفاً تبیین مفاهیم، بلکه پاسخی عقلانی به نابسامانی‌های اجتماعی می‌داند. از نظر او، هر نظریه سیاسی اصیل با نوعی «درک از بحران» آغاز می‌شود؛ نظریه پرداز ابتدا مشکلی را در نظم موجود تشخیص می‌دهد، سپس علل آن را تحلیل می‌کند، تصویری از نظم مطلوب ارائه می‌دهد و نهایتاً راه‌حل‌هایی برای گذار از بحران پیشنهاد می‌کند. بر این اساس، الگوی نظری اسپرینگز از چهار مرحله پی‌درپی تشکیل شده است: بحران و مشاهده بی‌نظمی، تشخیص درد، تصویر نظم مطلوب و خیال‌بازسازی جامعه و سرانجام، ارائه راه درمان. هر مرحله، متفرع بر مرحله پیشین است و از دل تجربه عینی بحران‌ها برمی‌خیزد.

در مرحله نخست، نظریه‌پرداز از بحران‌های زمانه خود آغاز می‌کند. بیشتر اندیشه‌های سیاسی در بستر اضطراب‌های تاریخی شکل می‌گیرند؛ از این رو، برای فهم هر نظریه سیاسی باید پرسید «مشکل نظریه‌پرداز چیست و او چه چیزی را فاسد و مخرب می‌داند؟» (Hoffman, 2013: 1-4). اسپرینگز معتقد است که بسیاری از نظریه‌های بزرگ سیاسی در واکنش به درهم‌ریختگی نظم مدنی و تهدید زوال سیاست پدید آمده‌اند. آثار ماکیاولی، هابز، برک و لاک همگی در زمانه‌ای نوشته شدند که بیم فروپاشی نظم اجتماعی وجود داشت؛ از همین رو دغدغه اصلی آنان «چگونگی حفظ جامعه در برابر کشمکش‌های سیاسی و فروپاشی» بود (اسپرینگز، ۱۳۸۹: ۵۶-۵۷).

در گام دوم، نظریه‌پرداز، علل بحران را تشخیص می‌دهد. مشاهده بی‌نظمی، عقل و احساس آدمی را به جست‌وجوی ریشه‌های آشفتگی وامی‌دارد. در این مرحله، نظریه‌پرداز نقش تحلیلگر را ایفا می‌کند و می‌کوشد علل پنهان نابسامانی‌ها را آشکار سازد (حقیقت و حجازی، ۱۳۸۹: ۳). اسپرینگز بر تأکید بر واقع‌گرایی، اندیشه‌های متفکران را پاسخی

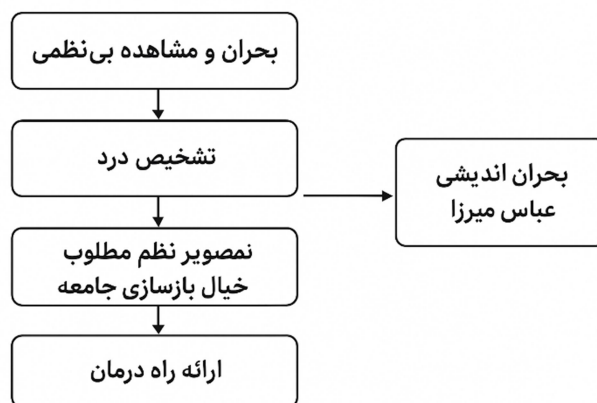
مستقیم به مشکلات زمانه خویش و ارائه درکی عملی از جهان سیاست می‌داند. مرحله سوم، تصویر نظم مطلوب و بازسازی ذهنی جامعه است. در این مرحله، اندیشمند سیاسی با اتکا به تخیل و تحلیل عقلانی، جامعه‌ای را در ذهن ترسیم می‌کند که در آن نابسامانی‌ها و بحران‌های موجود برطرف شده‌اند. این بازسازی ذهنی، نه صرفاً رؤیای آرمانی، بلکه تلاشی برای تعیین معیارهای هنجاری و نهادهای مطلوبی است که بتوانند سامان سیاسی را برقرار سازند. در این معنا، نظریه پرداز با ترسیم جامعه‌ای متفاوت از وضعیت موجود، معیاری برای ارزیابی نظم کنونی و جهت‌گیری اصلاحات آینده فراهم می‌آورد (اسپرینگز، ۱۳۸۹: ۴۰-۷۰).

در نظر اسپرینگز، هر نظریه سیاسی از دل بحران زمانه‌اش برمی‌خیزد و میان دو ساحت «هست‌ها» و «بایدها» پیوند برقرار می‌کند. به باور او، هنر بزرگ نظریه سیاسی، ارائه راهی برای تلفیق این دو است. از همین رو، او با هرگونه تفکیک میان «هست» و «باید» یا جدایی بخش‌های توصیفی از اجزای تجویزی نظریه سیاسی مخالف است (اسپرینگز، ۱۳۸۹: ۳۵)؛ زیرا نظریه‌پردازی ذاتاً با ارائه راه‌حل و تجویز همراه است و حذف «بایدها» از آن، به معنای تهی کردن نظریه از هدف اصلی‌اش، یعنی رفع مشکل، خواهد بود (اسپرینگز، ۱۳۸۹: ۴۲-۴۳).

مرحله چهارم، راه درمان و تجویز عملی است. در این گام، نظریه‌پرداز، راه‌حلی عملی برای غلبه بر بحران ارائه می‌کند. این مرحله را «طرح آرمان شهر» می‌نامد. اسپرینگز یادآور می‌شود که این مرحله ممکن است به‌طور دیالکتیکی با مراحل پیشین در تعامل باشد؛ یعنی تصویر جامعه احیاء شده می‌تواند پیش، پس یا هم‌زمان با تشخیص بحران پدید آید (اسپرینگز، ۱۳۸۹: ۴۱). نهایتاً، نظریه‌پرداز با اتکا به تحلیل‌های پیشین، پیشنهادی عملی برای اصلاح جامعه سیاسی ارائه می‌کند. حتی ساده‌ترین گزاره‌ها درباره «هست‌ها» نیز دربردارنده نوعی تجویز ضمنی هستند؛ زیرا هر بینش جامع از واقعیت، به‌ویژه در قلمرو سیاست، ناگزیر متضمن ارزیابی امکانات، محدودیت‌ها و ضرورت‌های عمل است (اسپرینگز، ۱۳۸۹: ۷۵-۸۰).

به این ترتیب، اندیشه نظریه پرداز در پایان روند تحلیلی اش به تجویزی می‌رسد و «راه برون‌رفت از معضلات اجتماعی را به‌منظور نیل به جامعه مطلوب» عرضه می‌کند (اسپرینگز، ۱۳۸۹: ۴۰-۴۵). پس از شناسایی کاستی‌های نظام سیاسی و صورت‌بندی وضعیت آرمانی، نظریه پرداز موظف است پیشنهادهای خود را برای رفع مشکلات ارائه کند. اسپرینگز (۱۳۸۹: ۱۶) معتقد است اندیشمندان سیاسی در مسیر تفکر خود ناگزیر از گذر از این چهار مرحله‌اند. فهم این الگو کمک می‌کند تا ضمن هم‌سوایی با اندیشه آنان، درک عمیق‌تری از فرایند نظریه‌پردازی سیاسی به دست آید و از این رهگذر، به «اندیشه‌ورزی سیاسی مستقل» دست یافت. چهار مرحله مدل اسپرینگز این امکان را فراهم می‌کند تا بتوان نظام ایدئال و جامعه آرمانی هر اندیشمند سیاسی را شناسایی کرد.

### چارچوب نظری پژوهش



#### ۴. یافته‌ها؛ تحلیل و بررسی بحران‌اندیشی و اصلاحات عباس‌میرزا

مراحل فهم بحران و اقدامات نوسازانه عباس‌میرزا در جدول شماره ۱ تشریح شده‌اند

که در ادامه به تفصیل می‌آیند.

جدول ۱: مراحل بحران‌اندیشی و نوسازی‌های عباس‌میرزا؛ منبع: یافته‌های پژوهش

مرحله در الگوی اسپرینگز	توضیح مفهومی در نظریه اسپرینگز	تطبیق تاریخی با اندیشه و کنش عباس‌میرزا	جمله‌های عینی اصلاحات
۱. مشاهده بحران و بی‌نظمی	نظریه‌پرداز بحران را در نظم موجود تشخیص می‌دهد و احساس خطر از فروپاشی نظام اجتماعی دارد.	شکست‌های نظامی ایران در جنگ‌های اول و دوم با روسیه و فروپاشی اقتدار سنتی دولت قاجار موجب آگاهی عباس‌میرزا از عقب‌ماندگی ایران شد.	مشاهده ناتوانی ارتش سنتی، ضعف مالی و تکنولوژیک کشور، وابستگی به نیروهای ایلی.
۲. تشخیص علل بحران	تحلیل ریشه‌های نابسامانی در ساختار سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی.	عباس‌میرزا دریافت که علت اصلی ضعف ایران، عقب‌ماندگی علمی، نظامی و نهادی در مقایسه با غرب است.	مکاتبه با مستشاران اروپایی، اعزام محصلان به خارج و پذیرش آموزش‌های نوین نظامی.
۳. تصویر نظم مطلوب	تخیل و طراحی جامعه‌ای بازسازی‌شده و نظم آرمانی.	در ذهن عباس‌میرزا، ایران مطلوب کشوری بود با ارتشی منظم، نظام آموزشی مدرن و دولت کارآمد مشابه دولت‌های اروپایی.	ساخت مدارس نظامی و دارالترجمه در تبریز، ایجاد ارتش منظم به سبک اروپایی، نوسازی توپخانه و دیوان‌سالاری.
۴. ارائه راه‌حل و درمان	تبدیل نظم آرمانی به برنامه‌ای عملی و اجرایی برای گذار از بحران.	اجرای مجموعه‌ای از اصلاحات سیاسی، نظامی و آموزشی در آذربایجان با هدف احیای اقتدار دولت مرکزی و ارتقای آگاهی نخبگان.	تشکیل ارتش نوین، تأسیس چاپخانه، اعزام دانشجو به اروپا، و اصلاح در نظام مالی و اداری.

#### ۴.۱ بحران‌اندیشی در فهم سیاسی عباس‌میرزا و عملکرد اصلاحی او

بحران‌های شکل‌دهنده به شخصیت و تجربه سیاسی عباس‌میرزا از یک‌سو به مسائل و مشکلات داخلی، از جمله بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، عقب‌ماندگی نظامی، رقابت‌های سیاسی در خاندان قاجار و در بین درباریان مربوط می‌شد و از سوی دیگر به مواجهه با قدرت‌های جهانی و بین‌المللی، به‌خصوص روسیه و بریتانیا و فرانسه، برمی‌گشت که تبعات سنگینی را برای ایران در پی داشت.

##### ۴.۱.۱ بحران‌های داخلی

بحران نخست در عرصه داخلی، مسئله ولایتعهدی بود. عباس‌میرزا فرزند ارشد فتحعلی شاه نبود و رقبایش برای کسب قدرت کم نبودند (نک: اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۲؛ عضدالدوله، ۱۳۳۸: ۱۳۸؛ رستم‌الحکماء، ۱۳۸۰: ۴۱۲) شاهزادگان رقیب به دنبال تضعیف

جایگاه او و کنار زدنش از اریکه قدرت بودند و مخالفان نقشه های گوناگونی را اجرا کردند. در نهایت، پس از شکست های نظامی از روس در دو دور جنگ و ازهم پاشیدن سپاه ایران، با افزایش فشارها فتحعلی شاه، در پی سعایت های گوناگونی علیه عباس میرزا، او را از ولیعهدی خلع و حسنعلی میرزا را به جای او گماشت (نفیسی، ۱۳۶۸: ۶۳۸/۲).

دومین بحران داخلی، ضعف ساختار اداری و فساد در دربار بود. سیستم حکومتی و نظامی به شدت به بازسازی نیاز داشتند. در دوران قاجار، نظام سیاسی به شکلی نابسامان و خودکامه در تمام شئون اقتصادی کشور دخالت می کرد. هدف اصلی این مداخلات، تأمین منافع طبقه حاکم و دربار سلطنتی بود، نه توسعه اقتصادی یا رفاه عمومی (بشیریه، ۱۳۹۴: ۱۱۸).

دوران سلطنت فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲-۱۲۵۰ ق.) نمونه ای بارز از حکمرانی مبتنی بر فساد نظام مند بود. ساختار اقتصادی به شدت زیر تأثیر الگوی مصرف غیرمنطقی دربار قرار داشت. مطابق اسناد تاریخی، مخارج گزاف حرمسرا و عیاشی های درباریان، سهم عمده ای از بودجه ملی را به خود اختصاص می داد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۵۴؛ وحدت، ۱۴۰۲: ۵۸-۵۹؛ دریایی، ۱۴۰۰: ۴۳۵-۴۴۱؛ کسرائی، ۱۳۸۴: ۲۵۸-۲۵۹) مخارج گزاف حرمسرای شاه، از جمله بیش از ۱۰۰۰ زن و ولخرجی های شاهزادگان و درباریان، فشار سنگینی بر اقتصاد وارد می کرد؛ به گونه ای که سهم عمده بودجه کشور صرف اموری چون وظیفه «دعاگویان» و مقرری چاکران دربار می شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۸۹). در این اوضاع، مأموران انگلیسی، از جمله سرجان ملکم، سرگور اوزلی و سرهارد فورد جونز، با استفاده از ضعف مالی ایران، با کیسه های پر از زر به دربار هجوم آوردند (آدمیت، ۱۳۴۸: ۷۶؛ نفیسی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۵۶). این وضعیت نشان می دهد که ترکیب حکمرانی ناکارآمد و مداخلات خارجی، کشور را تا مرز وابستگی کامل پیش برد. فساد در ساختاری ریشه داشت که مرزی بین اموال شخصی شاه و دارایی های ملی نمی شناخت و مجالی به تانی درباره بحران ها نمی داد.

جدید و ملی و فراگیر آن، در ایران، چه به لحاظ نظری و چه فناورانه، نمود چندانی نداشت. ضعف مفرط دستگاه نظامی ایران در درگیری نظامی با قوای روس فوراً بر ملا شد. در سال‌های پایانی حکومت صفویان و طی بی‌ثباتی‌های پس از سقوط اصفهان، روس‌ها، با تقویت قوای نظامی، بخش‌های گسترده‌ای از آذربایجان و گیلان را تصرف کردند. هرچند نادرشاه در سال ۱۱۱۴ خ. و آقامحمدخان قاجار در سال ۱۱۷۵ خ. این مناطق را پس گرفتند، اما عباس میرزا در نبردهای سال ۱۱۸۲ خ. نتوانست بر روس‌ها پیروز شود. در این اوضاع، نیروهای نظامی ایران از خصوصیتی نسبتاً ریشه‌دار در سنت‌های پیشین برخوردار بودند که به حجم کم و پراکندگی نیروها و سلاح‌ها، تجهیزات و استحکامات نظامی سنتی ارتش بازمی‌گشت که عمدتاً عشیره‌ای بود (نقیسی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۰۹). در دوران سلطنت فتحعلی‌شاه فقدان صنایع نظامی مدرن یکی از عوامل مهم در ایجاد بحران‌ها و ناتوانی در به‌کارگیری فناوری جدید جنگی بود که به شدت بر وضعیت سیاسی و نظامی کشور تاثیر گذاشت. این کمبود، به‌ویژه در جنگ‌ها با روسیه، موجب ایجاد بحران‌های بزرگ و تضعیف قدرت دفاعی کشور و به شکست‌های سنگین نظامی منجر شد.

در کل، ایران در آستانه قرن نوزدهم از چند جنبه با مشکلات عمده در ارتش خود روبه‌رو بود: نخست، نبود توپ‌خانه کارآمد؛ دوم، کمبود نیروی پیاده‌نظام که ستون فقرات ارتش‌های اروپایی محسوب می‌شد؛ سوم، فقدان صنایع پیشرفته برای جبران کمبودهای تسلیحاتی.

#### ۴. ۱/۲. بحران‌های خارجی

از دوران حکومت صفویان تا میانه عهد قاجار، ایران عمدتاً درگیر نابسامانی‌های داخلی و منازعات با روسیه و عثمانی بود. هم‌زمان با تأسیس سلسله قاجار، روند نفوذ

استعمار شدت گرفت و ایران برای نخستین بار مستقیماً با سیاست‌های اروپایی مواجه شد و دریافت که توان مقابله با آن‌ها را ندارد؛ بنابراین ناگزیر به بهره‌گیری از دستاوردهای تمدن جدید شد. گسترش ارتباطات جهانی و افزایش دامنه سیاست‌های استعماری، امکان ادامه حیات بر اساس سنت‌های دیرینه را از ایران سلب کرد (اردکانی، ۱۳۷۰: ۲۰). این وضعیت هم تداوم بحران‌های داخلی و ضعف در برابر نیروهای خارجی بود و هم سبب‌ساز بحران ساختار ارتش ایران در مواجهه با قدرت‌های بین‌المللی و جهانی می‌شد که مهمترین آن‌ها در جنگ‌های ایران و روسیه (۱۲۱۸-۱۲۲۸ ق. ۱۸۰۳-۱۸۱۳ م. و ۱۲۴۱-۱۲۴۳ ق. ۱۸۲۶-۱۸۲۸ م.) نمایان شد.

جنگ‌های ایران و روسیه و پیامدهای آن، مهم‌ترین بحران خارجی در دوره ولایتعهدی عباس‌میرزا بود. شکست در نبردهای ۱۸۰۴-۱۸۱۳ م. و ۱۸۲۶-۱۸۲۸ م.، که به جدایی بخش‌هایی از خاک کشور انجامید، شکاف عمیقی در بنیان قدرت مرکزی و زیرساخت‌های نظامی ایجاد کرد و ناکارآمدی ساختار سنتی حکومت را آشکار ساخت. این بحران، به تدریج در ذهن عباس‌میرزا به مثابه نشانه‌ای از ضعف بنیادین دولت و جامعه ایرانی در برابر تمدن نوظهور غربی تفسیر شد و او را به بازاندیشی در بنیان‌های نظامی و اداری کشور واداشت. به همین سبب، درک عباس‌میرزا از شکست، صرفاً نظامی نبود، بلکه نوعی آگاهی سیاسی و تاریخی از ضرورت نوسازی را در او پدید آورد. او دریافت که بدون دگرگونی در سازمان ارتش و آموزش‌های نوین نظامی، امکان بقا در برابر قدرت‌های مدرن وجود ندارد. از همین رو، در میانه جنگ‌ها، با الهام از الگوی ارتش‌های دائمی اروپا که نمونه کامل در ساختار قشون روسیه و اصلاحات ناپلئون بناپارت در دهه ۱۷۹۰ م. بود، به ایجاد و آموزش سپاه منظم پرداخت. با وجود این اصلاحات اولیه، ایران سرانجام در برابر نیروی برتر روسیه شکست خورد و ناگزیر به پذیرش معاهدات گلستان (۱۸۱۳ م.) و ترکمانچای (۱۸۲۸ م.) شد (آدمیت، ۱۳۵۶: ۲۱۰).

مداخلات انگلیس، بخش دیگری از بحران‌های خارجی بود. دولت انگلستان، در

جریان نزاع نظامی ایران با روسیه، ابتدا وعده کمک به ایران داد؛ ولی در بحرانی ترین لحظات ایران را تنها گذاشت (نفیسی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۸۹). سیاست‌های انگلستان در این دوران نه تنها تهدیدی برای امنیت ملی ایران بود، بلکه باعث ایجاد بحران‌های شدیدتر شد. این مداخلات که عمدتاً در چارچوب «بازی بزرگ» صورت می گرفت، تأثیرات عمیق و مخربی بر ثبات و تمامیت ارضی ایران برجای گذاشت.

از زاویه عقب ماندگی صنایع نظامی داخل، در دوره فتحعلی شاه توجه کافی به تولید داخلی سلاح‌های مدرن نشد. ایران برای تأمین سلاح به واردات از بریتانیا و فرانسه وابسته بود؛ اما این کمک‌ها اغلب ناکافی بود یا با تأخیر تأمین می شدند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۱۹۸). همچنین فقدان توپخانه‌های کارآمد و ناتوانی در مقاومت در برابر محاصره روس‌ها به سقوط شهرهای مهمی مانند گنجه، شوشی و ایروان و انعقاد عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸ م.) منجر شد (کاظم زاده، ۱۳۷۱: ۱۴۷-۱۵۰). افزون بر این‌ها، بحران اقتصادی و سیاسی، هزینه‌های سنگین جنگ و غرامت‌های تحمیل شده در ترکمانچای، اقتصاد ایران را زیر فشار قرار داد که باعث افزایش نارضایتی‌های داخلی و شورش‌هایی مانند قیام حسن‌خان‌سالار در خراسان شد (Lambton, 1987: 132-135; Amanat, 1997: 54-56) داد. پس از این شکست، روسیه با تسلط بر بازار ایران، گروه‌های مختلفی را در قالب‌های گوناگون به این کشور گسیل داشت. از سوی دیگر، رقابت میان انگلیس و فرانسه بر سر نفوذ در ایران، به عنوان گذرگاه کلیدی به هند، مانع از قدرت‌گیری بیش از حد روسیه در منطقه شد.

## ۲/۴. شناسایی بحران

۱،۲،۴. بحران درک شده: عباس میرزا بحران‌های موجود در مرزهای شمالی و غربی ایران، از سمت روسیه و عثمانی را درک می کرد. او در این اندیشه بود که چرا نمی تواند

بر نیروهای مسیحی غلبه یابد. این دغدغه در گفت‌وگوی وی با پیر آمدی ژوبر، نماینده نظامی سیاسی فرانسه در سال ۱۱۸۴ خ. / ۱۸۰۵ م.، اندکی پس از جنگ با روسیه، نمایان است. ولیعهد قاجار که نوعی احساس برتری جویی تاریخی را به ارث برده بود، ضعف خود را نیز احساس می‌کرد و از ژوبر پرسید: «علت این قدرت برتر اروپایی‌ها که بر ما مسلط شده اند چیست؟ چه عاملی باعث ضعف ما و پیشرفت شما شده است؟ چه قدرتی این‌چنین شما غریبان را بر ما برتری داده است؟ پیشرفت شما و ضعف همیشگی ما چیست؟ شما به فن فرمانروایی فن پیروزی و هنر به کار گرفتن توانایی‌های انسان آشنایی دارید در حالی که ما در جهلی شرمناک کمتر به آینده می‌اندیشیم... به من بگو برای اصلاح ایرانیان چه باید کرد؟» (ژوبر، ۱۳۸۷: ۹۴-۹۵؛ طباطبایی، ۱۳۹۲: ۳۵۸). بازسازی ارتش، واکنش به بحران شناسایی شده در نظر گرفته شد که نشان‌دهنده تحلیل دقیق او از اوضاع بحرانی بود.

#### ۴/۲/۲. بحران نهادی: ضعف ساختاری و فساد در دستگاه حکومتی

بحران‌های نهادی در دوره ولایتعهدی عباس میرزا از مهم‌ترین جلوه‌های ضعف دولت قاجار بود. ولیعهد در مقام فرمانده ارتش و نایب‌السلطنه با ساختاری روبه‌رو بود که از فساد مالی، فقدان تمرکز اداری و ناهماهنگی میان نهادهای نظامی و سیاسی رنج می‌برد. دیوان‌سالاری سنتی ایران، به ویژه در آذربایجان، کارآمدی لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای جنگ و اصلاحات را نداشت (Amanat, 2017: 168-170). عباس میرزا به‌روشنی دریافت که تداوم این وضعیت، بقای سیاسی ایران را تهدید می‌کند و تنها از رهگذر اصلاح نهادهای حکومتی و نظامی می‌توان به بازسازی اقتدار دولت پرداخت. از این منظر، بحران نهادی نه تنها عامل شکست در برابر قدرت‌های خارجی، بلکه نقطه آغاز آگاهی اصلاح‌گرایان بود که عباس میرزا در پرتو آن کوشید الگوی جدیدی از حکومت‌داری و سازمان نظامی را بنیان نهد (Cronin, 2010: 119-122).

## ۳/۲/۴. بحران انگیزشی

بحران‌های انگیزشی در دوران ولیعهدی عباس میرزا، در درک او از ناکارآمدی ساختار نظامی و ضرورت بازسازی آن برای بقا و اقتدار سیاسی ایران ریشه داشت. شکست‌های پیاپی در برابر روسیه نوعی احساس اضطراب تاریخی در ذهن او ایجاد کرد؛ بحرانی که نه صرفاً نظامی، بلکه «انگیزشی» بود و در سطوح تصمیم‌گیری و انگیزش نخبگان سیاسی نمود یافت. چنین بحران‌هایی بستر شکل‌گیری اندیشه اصلاح‌گر را فراهم می‌سازند؛ زیرا کنشگر سیاسی هنگامی به بازسازی دست می‌زند که در برابر بی‌نظمی و ناتوانی ساختار موجود، به ضرورت تغییر آگاه شده باشد. عباس میرزا نیز در این بستر، با احساس مسئولیت و انگیزش ناشی از فروپاشی توان دفاعی کشور، مسیر اصلاح نهاد نظامی، بهره‌گیری از فناوری و آموزش غربی و سازمان‌دهی مجدد ارتش را در پیش گرفت. این «بحران انگیزشی»، در واقع، نیروی محرک اصلاحات بود که آگاهی سیاسی و عمل اصلاح‌گرانه را در پیوندی مستقیم با تجربه شکست و مواجهه بیرونی قرار داد.

عباس میرزا، به عنوان پیشقراول برخورد ایران با دنیای مدرن اروپایی، به همراه مشاور ارشد خود، میرزاعیسی فراهانی<sup>۱</sup>، نوسازی نیروهای نظامی ایران را به عنوان تمرکز اصلی اصلاحات آغاز کرد. مقر ولیعهد، تبریز که طباطبایی آن را درگاه گذار ایران به عصر جدید می‌خواند (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۳۵)، بستری بود برای پرورش چهره‌های برجسته‌ای مانند میرزاعیسی و میرزا ابوالقاسم قائم مقام، همراه با عباس میرزا و امیرکبیر. آنان با درکی جدید از حکومت‌داری، بنیان‌های تحولی عمیق را در ساختار فرسوده پیشین نهادند. جهانگیرمیرزا، فرزند عباس میرزا و مورخ کتاب تاریخ جهانگیری، در تشریح دیدگاه‌های عباس میرزا درباره «نظم» نکته‌های کلیدی را گفته است: «اگرچه ظاهر نظام از دسته دسته ساختن لشکر و فوج نمودن ایشان و حرکات تعلیم مشق تفنگ و مشق پا را از

۱- قائم مقام بزرگ و پدر میرزا ابوالقاسم فراهانی، صدراعظم کشته‌شده بعدی در دوره محمدشاه.

ولایات فرنگ آوردند و لیکن باطن نظام را که مغز و حقیقت نظام آن است به رأی متین و عقل دوراندیش خود منتظم و مقرر داشتند و افراد و آحاد نظام را به ایلیت و رعیتی منسوب نفرمود» (جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

به باور جهانگیرمیرزا، عباس میرزا وجوه دوگانه این مفهوم را درک کرده و با عبور از سطح ظاهری، به جوهر و گوهر حقیقی «نظم» دست یافته بود. این گوهر، فراتر از جنبه های شکلی و فنی قابل تقلید، به بینشی ژرف مرتبط است که ذات حقیقی «نظم» را در برمی گیرد؛ یعنی گذار از نظام خویشاوندمحور و فردگرا به سمت ساختارهای نهادمحور. در این چارچوب فکری، مسئله جنگ و اداره آن که با دانش وارداتی از غرب بازتعریف می شد، با درک تحولات بنیادین در روابط سیاسی و آگاهی های زیرساختی آن پیوندی ناگسستنی دارد. این آگاهی در بحرانی ریشه دارد که تصور سستی از حکومت در مواجهه با امکان های جدید با آن روبه رو شده است. ظهور این امکان های جدید، یعنی ابعاد تازه مفهوم حکمرانی، بحرانی می آفریند که از برخورد وضع موجود با وضع مطلوب و نقد سنت در پرتو افق های جدید ناشی می شود. گفت و گوی عباس میرزا با ژوبر نمادی بارز از این رویارویی چالش برانگیز است. جهانگیرمیرزا با زبانی محتاطانه اما روشننگر، تفاوت های فهم از حکومت را با اشاره به دگرگونی هایی که عباس میرزا پدید آورد، شرح می دهد. او می نویسد: «... در آداب مملکتداری قانونی در نظم لشکر و حفظ کشور قرار نهاده اند که به جهت حفظ آن قانون و حکمت آن کار، یک مشیت مملکت آذربایجان چندین سال با پادشاه روس مقابله کرده، گاهی فتح و گاهی شکست از چنان دولتی یافتند و گاهی با قیصر روم منازعه نموده همه وقت بر او غالب آمدند» (جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۱۹۱). او با استفاده از عبارات های «قانون»، «نظم سپاه» و «حفظ سرزمین»، مفهوم بنیادین «نظم» را با اشاره به مصداق های عملی آن در سیاست ورزی توضیح می دهد (جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۲-۱۹۱). پس ولیعهد فتحعلی شاه، فارغ از جمود حاکم بر دربار تهران، در عرصه عمل موفق شد واقعیتی را مشاهده کند.

## ۳/۴. ارزیابی بحران

برای ارزیابی بحران‌ها در دوران عباس میرزا باید به نحوه ارزیابی و واکنش او به بحران‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی پرداخت.

### ۱/۳/۴. بحران سیاسی داخلی و ضعف حکومتی

بحران‌های سیاسی معمولاً زمانی شکل می‌گیرند که نهادهای حکومتی از کارایی و مشروعیت لازم برای حل مشکلات و تأمین امنیت اجتماعی برخوردار نباشند. در این خصوص، عباس میرزا کوشید تا در برابر فساد و ضعف‌های حکومتی اقدام کند؛ ولی عملاً با مقاومت شدید دربار و لایه‌های قدرت روبه‌رو شد. این خود یکی از نشانه‌های بحرانی بود که به علت ناکارآمدی نهادها، بحران به‌طور مؤثر مدیریت نشد.

عباس میرزا تشخیص داد که شکست‌های نظامی و مالیات‌های سنگین، مسبب بی‌عدالتی در میان مردم و نخبگان محلی (مانند خوانین قفقاز) است. همچنین رقابت‌های درباری (مخالفت‌های برادرانش مانند محمدعلی میرزا) بحران را تشدید می‌کرد. او فهمید که بدون حل بحران مشروعیت، اصلاحات نظامی و اقتصادی امکان‌پذیر نیست (مقاومت داخلی در برابر نوسازی). وی در تلاش برای اصلاحات با چالش‌هایی شامل کمبود منابع، تفاوت طبقات بالا و شرایط سیاسی متغیر مواجه بود. چنین بحران‌هایی زمانی به عمق می‌رسند که تلاش‌ها برای اصلاحات در داخل ساختار قدرت با موانع زیادی روبه‌رو شود.

### ۲/۳/۴. شکست‌های نظامی

شکست‌های نظامی ایران نمود آشکار ضعف‌های نظامی و استراتژیک در برابر تهدیدات خارجی بود. عباس میرزا کوشید با استفاده از مشاوران نظامی خارجی و پیاده‌سازی آموزش‌های جدید، ارتش را تقویت کند. او دریافت که ضعف ایران در جنگ

با روسیه صرفاً ناشی از کمبود نفرات نیست، بلکه عقب ماندگی فناورانه (نداشتن توپ خانه مدرن، استحکامات دفاعی ضعیف) و ساختار فرماندهی غیرمتمرکز (وابستگی به نیروهای عشایری) عوامل اصلی هستند. او پیوند این بحران را با بحران مشروعیت (شکست‌های نظامی = کاهش اقتدار حکومت) و بحران اقتصادی (هزینه‌های جنگ = ورشکستگی دولت) درک کرد.

اسپرینگز بحران‌های نظامی را زمانی قابل ارزیابی می‌داند که ساختار نظامی کشور قادر به پاسخ‌گویی مؤثر به تهدیدات خارجی باشد. عباس میرزا نتوانست به‌طور کامل بحران نظامی را مدیریت کند و در جنگ با روسیه شکست خورد. این خود ناشی از ضعف‌های داخلی، ناتوانی در بسیج منابع و ناهم‌افق بودن توانایی‌های نظامی با تهدیدات خارجی بود. یکی از چالش‌های اساسی در ارزیابی بحران‌های نظامی عباس میرزا، ناتوانی در ایجاد تغییرات اساسی و به‌کارگیری نیروهای کارآمد به‌طور هم‌زمان با بحران‌های خارجی بود.

#### ۳/۳/۴. بحران اقتصادی و ناتوانی در تأمین منابع

بحران اقتصادی در دوران عباس میرزا، ناشی از فشارهای جنگی و ناکارآمدی سیستم اقتصادی بود. تقلای وی برای اصلاح ساختار مالی کشور، به علت بحران‌های مالی و نیاز به منابع برای تأمین نیازهای ارتش و دولت، محدود بود. اقتصاد ایران در این دوره با مشکلات ساختاری متعددی روبه‌رو بود:

- نظام مالیاتی سنتی و ناکارآمد که مبتنی بر واگذاری امتیازات به مقاطعه‌داران بود؛
- فساد گسترده در دستگاه اداری و حکومتی؛
- کاهش درآمدهای تجاری به ویژه پس از دست رفتن مناطق قفقاز (آور، ۱۳۸۷: ۷۲)؛
- شیوع بیماری‌های همه‌گیر، مانند وبا، در سال ۱۲۳۶ ق. که به کاهش جمعیت انجامید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۵۸).

از دیدگاه اسپرینگز، بحران‌های اقتصادی زمانی مؤثر ارزیابی می‌شوند که نهادهای اقتصادی قادر به تأمین منابع برای گذر از بحران باشند و این امر معمولاً نیازمند اصلاحات ساختاری است. عباس میرزا با ایجاد برخی تغییرات اقتصادی، از جمله اصلاحات در مالیات‌گیری و به‌کارگیری روش‌های جدید اقتصادی، سعی کرد بحران را مدیریت کند، اما نبود ثبات سیاسی، محدودیت منابع، کمبود درآمدهای دولتی و شکست در استفاده از منابع خارجی برای تأمین نیازهای مالی موجب شد عباس میرزا نتواند بحران اقتصادی را کاملاً حل کند. او دریافت که اقتصاد ایران وابسته به مالیات‌های سستی (مثل مالیات عشایر) است و درآمدهای پایدار (مانند صنعت یا تجارت) ندارد. همچنین، غرامت ترکمانچای ذخایر مالی دولت را نابود کرد. در این وضع، بحران اقتصادی، بحران نظامی را تشدید می‌کرد (ناتوانی در خرید سلاح‌های مدرن) و بحران مشروعیت را عمیق‌تر می‌ساخت (افزایش فشار بر مردم).

#### ۴/۳/۴. بحران اجتماعی و فرهنگی

اقدامات عباس میرزا برای اصلاحات آموزشی و نظامی و آشنایی ایران با دنیای مدرن با مقاومت‌های فرهنگی و اجتماعی روبه‌رو شد. بحران‌های اجتماعی زمانی گسترش می‌یابند که نتایج اقدامات اصلاحی به‌طور گسترده در جامعه پذیرفته نشوند. این بحران در دوران عباس میرزا ناشی از تفاوت‌های فرهنگی و مقاومت شدید گروه‌های اجتماعی در برابر تغییرات بود. او در تلاش برای نهادینه‌سازی اصلاحات، نتوانست بحران اجتماعی و فرهنگی را به‌طور کامل مدیریت کند. وی دریافت که مخالفت‌ها با اصلاحات تنها از سوی روحانیون یا درباریان محافظه‌کار نیست، بلکه ساختار قبیل‌ای حکومت قاجار (وابستگی به ایلات) و فقدان بوروکراسی متمرکز نیز موانع اصلی هستند.

علی‌رغم ارزیابی نسبتاً دقیق از بحران‌ها، اما او در اولویت‌بندی پاسخ‌ها دچار

محدودیت شد:

- بحران نظامی را فوری‌ترین تهدید می‌دانست (اولویت به اصلاحات نظامی داد)، اما نتوانست بحران مشروعیت و اقتصادی را هم‌زمان مدیریت کند؛
- ضعف در ارزیابی تعامل بحران‌ها (مثلاً تأثیر اقتصاد بر مشروعیت) یکی از دلایل ناکامی او بود؛
- نظام قاجار فاقد ظرفیت نهادی (مانند بوروکراسی کارآمد) برای اجرای ارزیابی‌های عباس‌میرزا بود.

در این مرحله، عباس‌میرزا قادر نبود تا به طور کامل ابعاد بحران اقتصادی و اجتماعی ایران را درک کند. تحلیل‌های او بیشتر معطوف به مسائل نظامی بود و تأثیرات اقتصادی جنگ‌ها بر وضعیت داخلی ایران چندان مورد توجه نبود. شکست‌های مکرر در برابر روس‌ها و از دست رفتن بخش‌های بزرگی از خاک ایران، تأثیرات منفی بسیاری بر اقتصاد و اجتماع ایران داشت. این ناتوانی در ارزیابی جامع بحران یکی از ضعف‌های قابل توجه عباس‌میرزا در سیاست‌گذاری بود (نیکزاد، ۱۳۹۲: ۱۰۴).

بحران‌ها مستقیماً بر اندیشه رهبران تأثیر می‌گذارند. عباس‌میرزا نیز در دوران ولیعهدی خود زیر تأثیر بحران‌ها قرار گرفت. بحران‌های خارجی و داخلی باعث شدند که عباس‌میرزا به ضرورت اصلاحات در نهادهای حکومتی و ارتش پی ببرد. از سوی دیگر، نیاز به مقابله با تهدیدات خارجی و شکست‌های ایران در جنگ‌های قبلی، انگیزه‌هایی برای اصلاحات عمیق و استفاده از تکنولوژی‌های جدید در ارتش ایجاد کرد. این بحران‌ها به‌عنوان «چشمه‌های عمل»، اندیشه عباس‌میرزا را شکل داد و او را به سمت نوسازی هدایت کرد.

شرح واکنش عباس‌میرزا به بحران‌های ایران به مرحله سوم در نظریه اسپرینگز مربوط می‌شود که برنامه‌ریزی و اجرا را در برمی‌گیرد.

#### ۴/۵. اقدام و کنش مبتنی بر بحران‌اندیشی

عباس میرزا، به عنوان ولیعهد و حاکم آذربایجان، پس از شکست‌های سنگین ایران در جنگ‌های اول و دوم با روسیه و زیر تأثیر مشاورانی مانند میرزابزرگ فراهانی (قائم مقام اول) و با الهام از اصلاحات عثمانی (تنظیمات)، کوشید تا ارتش و دیوانسالاری را مدرن کند (آدمیت، ۱۳۴۸: ۵۶). وی زیر تأثیر سه جریان فکری قرار داشت:

- سنت دیوانسالاری ایرانی که از راه مشاورانی مانند قائم مقام اول به او منتقل می‌شد؛

- تجربیات عملی از جنگ‌های ایران و روس؛

- آشنایی محدود با تحولات فکری اروپا به واسطه مترجمان و افسران خارجی.

اهداف و دامنه اصلاحات نظامی را نمی‌توان از تلاش‌های نایب‌السلطنه برای گسترش اقتدار خود و متمرکز ساختن دستگاه اجرایی جدا دانست. اصلاحات نظامی نیازمند اقدامات متمرکزسازی و در عین حال منظور از آن افزودن تسلط شاهزاده بر ایالت آذربایجان بود (رینگر، ۱۳۸۱: ۳۸). پس گرفتن قفقاز و گرجستان، واجد اهمیت فراوانی بود؛ زیرا موقعیت برتر عباس میرزا را به‌عنوان ولیعهد در برابر برادران جاه‌طلبش تقویت کرده و موجب تحکیم سلطنت خاندان قاجار می‌شد.

اما در طرح و اجرای اصلاحات نظامی، عباس میرزا تنها تصمیم‌گیرنده نبود. فتحعلی‌شاه با دولت‌های اروپایی وارد مذاکره می‌شد و هیئت‌های نظامی را سفارش می‌داد. توفیق اصلاحات برای پادشاه به‌عنوان تأمین‌کننده مالی نوسازی نظامی مزایای فراوانی داشت. اصلاحات نظامی از جهت بدیع دیگری هم رابطه تنگاتنگی با برنامه دولت‌سازی داشت. ایجاد واحدهای نظامی جدید به شاه امکان می‌داد که تغییر اساسی در توازن بین دولت متبلور در شخص شاه از یک‌سو و مابقی نظام سیاسی از سوی دیگر که در وجود قشرهای مختلف امیران و درباریان و خان‌ها و علما متجلی می‌شد، به وجود

آورد. محوریت این کارکرد در طرح‌های نظامی و درباره ایران، اهمیت غایی آن تعیین‌کننده الگوی آن بود (کرونین، ۱۳۸۹: ۸۵).

وی با وجود پایبندی به ساختارهای سنتی قدرت، به ضرورت بهره‌گیری از دانش جدید برای تقویت کشور واقف بود. نامه‌های او به فتحعلی‌شاه نشان‌دهنده درکی روشن از عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با قدرت‌های اروپایی است (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۵۶-۱۵۸). اروپاییانی که با عباس میرزا در ارتباط بودند، گزارش‌های همسویی درباره ویژگی‌های او ارائه داده و همگی بر اراده قوی و تفکر پیشرو این شاهزاده تأکید کردند. آگوستین تان، مهندس و طراح تجهیزات جنگی که ناپلئون به ایران اعزام کرد، در یادداشت‌های خود به سال ۱۸۰۸ م. / ۱۲۲۳ ق. به سرمایه‌گذاری سنگین عباس میرزا در زیرساخت‌های ضروری برای تقویت کشور اشاره می‌کند. هدف اصلی او از این تحولات، تحقق خوداتکایی ایران بود (دنیلی، ۱۳۵۱: ۱۴۳). برای پاسخ به نیازهای نوسازی، او از متخصصان خارجی دعوت کرد تا با انتقال دانش خود، به مدرنیزه‌کردن جامعه ایران کمک کنند. این اصلاحات به ویژه در منطقه شمال غربی ایران که مورد طمع روسیه و عثمانی بود، اهمیت بالایی داشت (گروته، ۱۳۶۹: ۲۹۸-۲۹۹). وی از پروژه‌های اروپاییان در آذربایجان، مانند احداث کارخانه پارچه بافی، معدن، چاپخانه و مدارس جدید حمایت می‌کرد و حتی اعلام آمادگی کرد که فرزندانش را تحت آموزش مربیان اروپایی قرار دهد. سبک زندگی او نیز غربی شده بود؛ از عادات غذایی و پوشش تا دکوراسیون منزلش (پورگر، ۱۳۸۰: ۳۰).

کنش عباس میرزا در عرصه اصلاحات را می‌توان واکنشی آگاهانه به بحرانی دانست که او در بنیان‌های سیاسی و نظامی ایران احساس می‌کرد. او در مواجهه با شکست‌های نظامی و ناتوانی ساختار سنتی کشور، نخست به «مشاهده بی‌نظمی» رسید و ریشه بحران را در عقب‌ماندگی فناورانه و سازمانی ایران نسبت به غرب تشخیص داد. در مرحله «تصویر نظم مطلوب»، عباس میرزا کوشید تا جامعه‌ای نو را در ذهنش بازسازی کند؛

جامعه ای که در آن ارتش، اقتصاد و دستگاه اداری بر پایه عقلانیت، نظم و دانش جدید سامان یافته باشد. اشتیاق او به مدرنیزاسیون نه تقلیدی سطحی از غرب، بلکه تلاشی برای بازسازی بنیان‌های قدرت سیاسی و نظامی ایران در برابر نیروهای جهانی مدرن بود. اقداماتی چون دعوت از کارشناسان نظامی اروپایی، تأسیس صنایع جدید و حتی الهام‌گیری از معماری غربی، بازتابی از تخیل سیاسی او در جهت تحقق «نظم مطلوب» و عبور از بحران عقب‌ماندگی محسوب می‌شود. به این ترتیب، اصلاحات عباس میرزا را باید در چارچوب درک نظری او از بحران و تلاش برای بازسازی جامعه سیاسی ایران تفسیر کرد، نه صرفاً به‌عنوان الگوبرداری از تمدن غرب، بلکه به‌منزله تلاشی عقلانی برای نوسازی ایران بر اساس ضرورت‌های تاریخی زمانه‌اش.

#### ۴/۵/۱. ورود کارشناسان خارجی به ایران

ایران در دو مرحله، ابتدا از متخصصان فرانسوی و سپس از انگلیسی‌ها دعوت به همکاری کرد. افزون بر این، در طول جنگ از اسرا و پس از آن از مشاوران روس استفاده شد. هم‌زمان، بازرگانان، مبلغان و مستشارانی از آلمان، اتریش، هلند، سوئیس و آمریکا نیز پس از مرگ زودهنگام عباس میرزا به آذربایجان و تبریز وارد شدند. درحالی که صنایع داخلی ایران به تولیدات دستی و ابزارهای ساده محدود بود، ورود متخصصان اروپایی به تأسیس کارخانه‌های توپ‌ریزی و ورود سلاح‌های پیشرفته منجر شد. این روند، نیاز به علوم جدید و نیروهای آموزش دیده را آشکار کرد؛ دانش‌هایی که نه در مدارس سنتی ایران تدریس می‌شد و نه استادی برای آموزش آن‌ها وجود داشت. بیشتر اصلاحات در حوزه نظامی متمرکز بود و طبق دستور ولیعهد، می‌بایست در تمام جنبه‌ها، از ظاهر سربازان تا شیوه مدیریت، اجرا می‌شد. برای آموزش نیروها بر اساس الگوی اروپایی، ابتدا مریبان روسی مهاجر (عمدتاً از قره باغ و نخجوان) که از زمان آقامحمدخان در ایران ساکن بودند، این مسئولیت را برعهده گرفتند (اردکانی، ۱۳۷۰: ۶۱).

با آمدن نمایندگان ناپلئون به ایران و اعزام سفیر ایران به فرانسه برای امضای عهدنامه فینکشتاین، برنامه‌های اصلاحی شتاب گرفت. بر اساس این پیمان، فرانسه متعهد شد افسران توپخانه، مهندسان و متخصصان پیاده نظام موردنیاز ایران را تأمین کند (گاردان، ۱۳۶۲: ۴۴). در همین راستا، هیئتی به سرپرستی گاردان شامل مهندسان و افسران توپخانه به ایران آمدند تا روش‌های ساخت استحکامات و شیوه‌های جدید نظامی را به ارتش ایران بیاموزند (هدایت، ۱۳۸۰: ۵۱-۵۲). یکی از این افراد سرتیپ سیمونو بود که در سال ۱۸۲۴ م. به ایران آمد و ابتدا در تبریز به عنوان مهندس جغرافیا مشغول شد و پس از دو سال، نقشه‌های دقیق از شمال ایران (شامل بخش‌هایی از گیلان، آذربایجان و دریاچه ارومیه) تهیه کرد (ژنرال سمینو، ۱۳۷۵: ۵۴). نقشه‌های ژنرال تره‌زل که پیش از سیمونو فعالیت می‌کرد و طرح‌های تهیه شده توسط سیمونو، از نخستین نمونه‌های مستند و علمی بودند که بر اساس اصول مهندسی مدرن ترسیم شده‌اند. دسترسی ایرانیان به این نقشه‌ها تأثیر بسزایی در شکل‌گیری نگرش‌های جدید به معماری، شهرسازی و جغرافیا داشت.

#### ۴/۵/۲. اصلاحات نظامی

عباس میرزا ابتدا کوشید با بهره‌گیری از نیروهای روسی و قفقازی، ارتش خود را سامان بخشد؛ اما این کوشش‌ها چندان ثمری نداشت. در همین برهه، فتحعلی‌شاه پیمان فین‌کن‌اشتاین را در ۱۱۸۶ خ. با ناپلئون بست. فرانسه که درگیر جنگ با روسیه و انگلیس بود، خواهان اعلان جنگ ایران به انگلیس و حق عبور از خاک ایران برای حمله به هند بود. در مقابل، ایران خواستار به رسمیت شناخته شدن حاکمیت خود بر گرجستان و دیگر مناطق اشغالی توسط روسیه بود. پس از انعقاد این پیمان، هیئتی ۲۹ نفره متشکل از دیپلمات‌ها و افسران فرانسوی به سرپرستی گاردان به ایران آمدند. گزارش‌های این هیئت

به‌خوبی نشان می‌دهد چرا ساختار نظامی ایران قادر به مقابله با ارتش مدرن روسیه نبود. به‌طور خلاصه می‌توان مشکلات را در پنج حوزه دسته‌بندی کرد:

- مشکلات فنی: سلاح‌ها و توپ‌خانه ناکارآمد، فقدان دژهای مناسب و ناآشنایی با روش‌های جدید سنگرسازی؛
- مشکلات انسانی: فقدان آموزش تخصصی برای سربازان و ناتوانی در هماهنگی بین نیروهای ایلی مختلف؛
- مشکلات ساختاری: نبود نظام سربازگیری منظم، پرداخت حقوق و سلسله مراتب سازمانی؛
- مشکلات علمی: نبود متون آموزشی نظامی و فقدان نقشه‌های جغرافیایی از مناطق جنگی؛
- مشکلات لجستیکی: ناتوانی در تأمین آذوقه و محدودیت عملیات نظامی به فصول بهار و تابستان (طباطبایی مجلد، ۱۳۷۳: ۴۳-۴۷).

عباس میرزا به‌عنوان فرمانده جبهه‌های شمالی، به‌خوبی به نقاط ضعف واقف بود و به اقداماتی عملی برای اصلاح وضع نیروهای نظامی ایران دست زد.

۱،۲،۵،۴. تشکیل ارتش منظم: عباس میرزا برای نخستین بار در تاریخ ایران دست به تشکیل ارتش منظم زد. وی با الگوبرداری از نظام ارتش‌های اروپایی، واحدهای پیاده‌نظام، سواره‌نظام و توپ‌خانه منظم ایجاد کرد. این نیروها برخلاف قشون سنتی که فقط در زمان جنگ گردآوری می‌شدند، به‌صورت دائمی در خدمت بودند و حقوق ثابت دریافت می‌کردند (آدمیت، ۱۳۴۷: ۲۰۳). عباس میرزا با الگوگیری از ارتش فرانسه و سازمان نظامی عثمانی، به تأسیس واحدهای نظامی منظم پرداخت. او با استخدام افسران فرانسوی مانند ژنرال گاردان و خرید توپ‌خانه مدرن، کوشید ارتش ایران را به سبک اروپایی تجهیز کند (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۲۳).

۲,۲,۵,۴. استخدام مربیان و مستشاران خارجی: عباس میرزا از دولت فرانسه درخواست کرد تا گروهی از افسران نظامی را برای آموزش قوای ایرانی اعزام کند. ژنرال گاردان با هفتاد نفر از افسران فرانسوی در سال ۱۸۰۸ م. به ایران آمدند و آموزش نظامی نیروهای ایرانی را بر عهده گرفتند (فراست، ۱۳۷۸: ۱۴۵). پس از قطع همکاری با فرانسویان، از افسران انگلیسی نیز برای این منظور استفاده شد.

ژنرال گاردان از سوی ناپلئون اختیارات گسترده‌ای داشت، از جمله این که در صورت نیاز می‌توانست چهار تا پنج گردان از نیروهای فرانسوی را برای حمایت از ایران در جبهه قفقاز بسیج کند (نفیسی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۰۵). ژنرال گاردان و همراهانش در ۴ دسامبر ۱۸۰۷ م. به تهران رسیدند و بلافاصله فعالیت خود را آغاز کردند. از اولین اقدامات آن‌ها، اعزام سروان فابویه و روبول، افسران توپخانه، به اصفهان در فوریه ۱۸۰۸ م. بود. وی کارخانه تولید توپ و اسلحه در این شهر تأسیس کرد که از جمله تولیدات آن، بیست عراده توپ سنگین بود. وردیه و لامی نیز برای آموزش نظامی به تبریز نزد عباس میرزا اعزام شدند. سایر افسران فرانسوی نیز به مأموریت‌های محوله مشغول شدند و سه مرکز آموزش نظامی در تهران، تبریز و اصفهان ایجاد کردند. در طول ۱ سال، ۲ ماه و ۹ روز اقامتشان، به آموزش ۴۰۰۰ سرباز ایرانی پرداختند. حتی طراحی لباس‌های پیاده‌نظام، سواره‌نظام و توپخانه ایران را بر اساس الگوی ارتش ناپلئون تنظیم کردند و ساختار یگان‌های نظامی را مطابق سازمان ناپلئونی سامان دادند که به «نظام جدید» معروف شد. پیش از این، سربازان ایرانی با اصطلاح روسی «سولدات» خطاب می‌شدند. با تشکیل «نظام جدید»، از میرزا ابوالقاسم فراهانی (بعدها قائم مقام) خواسته شد واژه جدیدی ابداع کند که نتیجه آن انتخاب کلمه «سرباز» از ریشه «سرباختن» فارسی بود (نفیسی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۰۸ و ۱۱۳).

افسران فرانسوی حدود ۱۴ ماه در تبریز ماندند. سروان وردیه سه هنگ پیاده‌نظام (۴۰۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر) سازمان‌دهی کرد که با تفنگ‌های ساخت تبریز (طبق مدل فرانسوی)

و یونیفرم‌های سبک فرانسوی تجهیز شده بودند. سروان لامی مسئولیت‌های متعددی از جمله:

- احداث پادگان؛
- ساخت زرادخانه؛
- تأسیس کارخانه باروت‌سازی؛
- ایجاد کارگاه توپ‌سازی؛
- طراحی استحکامات دفاعی؛
- تأسیس دارالفنون نظامی (که عباس میرزا یکی از اولین دانشجویان آن بود).

در چارچوب اصلاحات نظامی عباس میرزا در آذربایجان، سازمان‌دهی مجدد نیروهای توپ‌خانه از نخستین اقدامات اساسی بود. او با بهره‌گیری از کارشناسان و مستشاران خارجی، به ویژه افسران فراری روسی، کوشید تا نظام توپ‌خانه‌ای منظم و آموزش‌دیده ایجاد کند. فرماندهی این واحد به **تهمورث‌خان**، از نجیب‌زادگان گرجی تبار و مسیحی، سپرده شد که تجربه نظامی قابل توجهی داشت. افزون بر این، عباس میرزا یگان ویژه‌ای از سربازان آموزش‌دیده را زیر نظر سروان وردیه، افسر روسی، تشکیل داد تا الگوی نظامی جدید را در میان نیروهای ایران گسترش دهد. هم‌زمان، او حدود بیست و دو هزار سواره‌نظام و دوازده هزار پیاده‌نظام سستی را نیز در اختیار داشت که در کنار نیروهای جدید سازمان دهی شدند تا هسته ارتش منظم قاجاری را شکل دهند (Cronin, 2010: 206–207; Avery, Hambly & Melville, 1991: 383; Adamiyat, 1971: 112–115).

حضور هیئت نظامی فرانسه در ایران سریع‌تر از حد انتظار به ثمر نشست، به ویژه در زمینه تولید توپ‌های سنگین محاصره‌ای که مورد علاقه خاص عباس میرزا بود. فابریه در کارخانه اصفهان موفق به ساخت بیست عراده توپ سنگین شد و سرانجام در ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ م. با همراهی این توپ‌ها و تجهیزات مربوطه، اصفهان را به مقصد تهران ترک کرد

(نفیسی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۱۸). در بسیاری از موارد، شخص ولیعهد در جبهه‌های نبرد حاضر می‌شد و مسئولیت نظارت بر هیئت فرانسوی را به قائم مقام فراهانی، وزیر کارداران خود در تبریز، محول می‌کرد. تدبیر این وزیر باکفایت مانع از هرگونه اختلال در برنامه‌های اصلاحی هیئت می‌شد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۶۵).

تنها دو ماه پس از امضای معاهده فین کن‌اشتاین، ناپلئون و تزار روسیه پیمان تیلسیت را منعقد کردند. ورود ژنرال گاردان به ایران که از دید مقامات بریتانیایی خطری جدی برای مستعمره حیاتی هندوستان به شمار می‌رفت، لندن را بر آن داشت تا گروهی از کارشناسان نظامی خود را به این کشور اعزام نماید. امضای پیمان تیلسیت و هم‌پیمانی فرانسه با روسیه، زمینه را برای جانشینی انگلیسی‌ها به جای فرانسویان در ساختار نظامی ایران فراهم ساخت. فتحعلی‌شاه که از این نقض پیمان به خشم آمده بود، هیئت فرانسوی را اخراج و آماده مذاکره با انگلیسی‌ها شد. گاردان در روزهای پایانی مأموریت خود با مخالفت شدید درباریان در تبریز و تهران مواجه شده بود. دلایل اصلی شکست این مأموریت عبارت بودند از:

- آشنایی ناکافی فرانسویان با وضع ایران؛
- فشارهای نظامی روسیه بر ایران و رقابت فرانسه با انگلیس که موجب اتحاد موقتی ایران و فرانسه شده بود؛
- مشکل زبان فارسی برای اعضای هیئت؛
- کارشکنی‌های گسترده انگلیسی‌ها؛
- ایجاد موانع توسط جاسوسان انگلیسی در دربار ایران؛
- میانجی‌گری عثمانی که از دوره صفویه روابط خصمانه‌ای با ایران داشت؛
- کوتاه‌بودن مدت مأموریت؛
- اولویت منافع اروپایی برای فرانسه؛

- فاصله جغرافیایی قابل توجه بین دو کشور (موتقی، ۱۳۸۵: ۱۰۴).
- با وجود شکست مأموریت، این گروه از افسران و درجه‌داران فرانسوی میراث ارزشمندی در ساختار نظامی ایران بر جای گذاشتند، از جمله:
  - تأسیس دو کارخانه توپ‌ریزی در تهران و اصفهان؛
  - معرفی روش جنگ با نیزه که پیش‌تر در ایران مرسوم نبود؛
  - اجرای نظام یونیفرم یکسان؛
  - ایجاد یگان‌های تخصصی جداگانه برای پیاده‌نظام، سواره‌نظام، توپ‌خانه و مهندسی؛
  - جایگزینی توپ‌خانه کوهستانی به جای زنبورک (نفیسی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۰۸).

#### ۳/۲/۵/۴. بریتانیا جایگزین فرانسه

ناکامی فرانسویان در عملی ساختن تعهدات پیمان ۱۸۰۷ م. با ایران، فرصت مناسبی برای سرهارفورد جونز ایجاد کرد تا مذاکرات مؤثری انجام دهد. دولت بریتانیا دریافت که برای مقابله با نفوذ فرانسه، باید آماده آموزش و تجهیز نیروهای نظامی ایران شود؛ بنابراین، هنگامی که مالکوم در دومین سفر بی حاصل خود به بوشهر رسید، پیشاپیش سروان چارلز پلسی را نزد شاه اعزام کرده بود تا اعلام کند که بریتانیا حاضر است جایگزین افسران فرانسوی اخراجی شود. همچنین وعده داد «هدایای تشریفاتی شامل بیست عراده توپ، ۵۰۰۰ قبضه تفنگ و ۲۵۰۰ جفت تپانچه تقدیم نماید» (رایت، ۱۳۸۵: ۷۲).

در «عهدنامه مقدماتی دوستی و اتحاد» که در سال ۱۸۰۹ م. امضا شد، بریتانیا در ازای قطع روابط ایران با فرانسه، متعهد به پرداخت کمک‌های مالی برای تأمین تجهیزات، مهمات و حقوق مرییان نظامی انگلیسی شد. در سال ۱۸۱۰ م. گروهی از افسران و

سربازان انگلیسی از هند وارد ایران شدند که تا سال ۱۸۱۳ م. تعدادشان از پنجاه نفر فراتر رفت. این هیئت در تبریز فعالیت فرانسویان را ادامه داد و به جذب و آموزش سربازان پرداخت، کار خود را ابتدا با تشکیل واحد توپخانه آغاز کرد (کرونین، ۱۳۸۹: ۹۶۷).

این نیروهای منظم ابتدا توسط افسران فرانسوی و سپس انگلیسی آموزش دیدند و در این میان، فراریان روسی و مزدوران اروپایی نیز در تربیت آن‌ها مشارکت داشتند. پس از پیمان گلستان، «ارتش جدید» شامل توپخانه سواره با بیست عراده توپ صحرائی، دوازده هزار سواره نظام منظم و دوازده هزار پیاده نظام سازمان‌یافته تشکیل شد. بخش پیاده نظام شامل دوازده گردان هزارنفری بود که بر اساس قومیت یا منطقه به نُه هنگ تقسیم می‌شدند (همبلی، ۱۳۸۷: ۲۰۷).

مالکوم در سومین مأموریت خود به ایران در سال ۱۸۱۰ م. ده عراده توپ ساخت هند با نشان‌های سلطنتی ایران را همراه آورد. هنگام بازگشت، به درخواست جونز موافقت کرد برخی از همراهانش، شامل سروان چارلز کریستی، ستوان هنری لیندزی (از توپخانه)، استوار ویلیام مونتیت و چارلز کارمیک (پزشک)، برای تشکیل هسته اولیه هیئت نظامی مندرج در معاهده مقدماتی در ایران بمانند (جونز، ۱۳۸۶: ۲۲۴). هنری و جورج ویلوک از هنگ سواره مدرس که پیش‌تر در ایران بودند، به این گروه پیوستند و با ورود سرگرد جوزف داری و سرگرد استون همراه با دو درجه دار و ده سرباز انگلیسی در اوایل سال ۱۸۱۲ م. تعداد هیئت در تبریز به‌طور محسوسی افزایش یافت (رایت، ۱۳۸۵: ۷۳).

انگلیسی‌ها به سرعت اقدام به ایجاد زرادخانه و کارگاه توپ‌ریزی در ارگ تبریز کردند. رابرت آرمسترانگ، استادکاری بسیار ماهر، سرپرستی این پروژه را بر عهده داشت. او با دستگاه مته کاری خود در مدت یک سال سی عراده توپ باکیفیت و تعداد زیادی ارابه و گلوله توپ ساخت. کلارک، مسئول تأمین لوازم، یک مرکز لجستیک نظامی ایجاد نمود. نارنجک اندازها، شمشیرها و البسه ساخت انگلیس جایگزین تجهیزات فرانسوی

شدند. یونینفرم سربازان ایرانی، متشکل از کت‌های آبی یا قرمز و شلوارهای گشاد سفید یا آبی، ظاهری کاملاً انگلیسی یافت، هرچند کلاه‌های پوستی سنتی ایران همچنان استفاده می‌شد (رایت، ۱۳۸۵: ۷۵).

#### ۳/۵/۴. اصلاحات اداری

دیوانسالاری قاجاری در این دوره از کارایی لازم برخوردار نبود. نظام اداری مبتنی بر روابط شخصی و قبیله‌ای بود و فساد اداری بیداد می‌کرد. مقامات محلی اختیارات گسترده‌ای داشتند و به راحتی به حقوق مردم تجاوز می‌کردند (آوری، ۱۳۸۲: ۱۷۸). عباس میرزا در قلمرو خود، آذربایجان، به ساماندهی مالیات‌ها و کاهش قدرت خوانین محلی پرداخت. او همچنین با تشویق صنایع محلی و واردات فناوری‌های جدید مانند چاپخانه، گام‌هایی در جهت نوسازی اقتصادی برداشت (آجدانی، ۱۳۸۶: ۱۵۶). به منظور ترمیم و بازسازی این نظام اداری، برخی اصلاحات به شرح انجام شدند:

الف) تمرکز اداری: عباس میرزا تلاش کرد تا با کاهش اختیارات حکام محلی، نظام اداری را متمرکزتر کند. وی والیان نالایق را برکنار و افراد لایق را به جای آنان منصوب می‌کرد (آدمیت، ۱۳۴۷: ۲۱۵).

ب) مبارزه با فساد اداری: وی دستورالعمل‌های دقیقی برای رفتار مأموران دولتی صادر کرد و مجازات‌های سختی برای متخلفان در نظر گرفت. این اقدامات اگرچه موقتاً مؤثر بود، اما به علت مقاومت دیوانسالاران سنتی، تداوم نیافت (کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۹۳).

ج) ایجاد دیوان‌های تخصصی: عباس میرزا برای نخستین بار در آذربایجان اقدام به ایجاد دیوان‌های تخصصی در امور مالی، نظامی و قضایی کرد که تا حدی به تخصصی‌تر شدن امور اداری کمک نمود (لمبتون، ۱۳۳۵: ۱۸۲).

#### ۴/۵/۴. اصلاحات فرهنگی

اقدامات فرهنگی عباس میرزا عمدتاً متمرکز بر موارد زیر بود:

اعزام دانشجویان به اروپا: اولین گروه پنج نفره در سال ۱۲۲۶ ق. به انگلستان اعزام شدند. این اقدام اگرچه محدود بود، اما سرآغاز مهمی در تاریخ آموزش جدید ایران محسوب می‌شد (آدمیت، ۱۳۴۷: ۱۸۹). عباس میرزا، علی‌رغم مخالفت‌های متعصبانه محافظه‌کاران، گروهی از جوانان مستعد را به کشورهای از جمله انگلیس فرستاد و متعاقباً دو پسر خود را برای آشنایی با مبانی تمدن، فرهنگ، علوم و فنون اروپایی به آن دیار اعزام کرد تا زمینه تحولات صنعتی و تجاری در ایران را فراهم کنند (شیخ‌نوری، ۱۳۸۹: ۱۸۷).

۱. هدف از این اقدام، تربیت نیروی انسانی متخصص برای تسهیل اصلاحات نظامی بود؛ چرا که این اصلاحات مستلزم فناوری‌های مرتبط و مهارت‌هایی مانند پزشکان آموزش دیده اروپایی، ترجمه کتاب‌های فنی و متون تخصصی بود. اعزام دانشجویان به خارج هم نشانه‌ای از شناخت کمبودهای داخلی و هم گواهی بر عزم راسخ عباس میرزا برای ایجاد تحولی بنیادین بود. این اقدام همچنین پیامد بین‌المللی شدن عرصه دیپلماتیک ایران محسوب می‌شد. نایب‌السلطنه دریافت که برای مواجهه با چالش‌های این وضعیت جدید، هم تسلط بر دانش سیاسی و هم آشنایی با زبان‌های اروپایی ضروری است (رینگر، ۱۳۸۱: ۵۲).

ترجمه آثار نظامی و علمی: ترجمه کتاب‌هایی مانند «رساله توپ‌خانه» و «رساله نظامی» نشان‌دهنده جهت‌گیری کاربردی او در بهره‌گیری از دانش غربی بود. تأسیس چاپخانه در تبریز: این چاپخانه که در سال ۱۲۳۳ ق. تأسیس شد، نقش مهمی در انتشار متون علمی و نظامی داشت. پیاده‌سازی روش‌های جدید چاپ و واردات ابزارهای مرتبط با آن، گامی اساسی در راستای جذب دانش‌ها و مهارت‌های خارجی محسوب می‌شد که نایب‌السلطنه و همراهانش در حکومت فتحعلی‌شاه دنبال می‌کردند. رقابت‌های عباس میرزا با رقبای پرنفوذ در دربار

زمانی اوج گرفت که وی در نبردهای اولیه میان ایران و روسیه با ناکامی روبه‌رو شد و مخالفانش در پایتخت، او را به همکاری با دشمن متهم کردند (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۴۲-۲۵۹؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۶۳ و ۴۳۵). چاپ کتابی با نام فتح‌نامه پس از پایان این جنگ‌ها و همچنین انتشار اثر مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی که روایتی مفصل از درگیری‌های ایران و روسیه تا انعقاد پیمان گلستان ارائه می‌داد، گواهی بر اهتمام ویژه عباس‌میرزا به انتشار آثار مرتبط با این جنگ‌ها و تبیین عملکرد خود بود.

بر اساس اسناد تاریخی و پژوهش‌های انجام‌شده، دو تن به عنوان پیشگامان ورود صنعت چاپ شناخته می‌شوند: میرزا صالح شیرازی که در سال ۱۸۱۵ م. به عنوان یکی از دانشجویان اعزامی به انگلیس رفت و هنگام بازگشت، یک ماشین چاپ با خود به ایران آورد؛ و میرزا زین العابدین تبریزی که در ۱۸۱۶ م. برای آموختن این فن به روسیه سفر کرد و پس از بازگشت، اولین کارگاه چاپ را در تبریز دایر کرد. هر دوی این افراد با حمایت مستقیم عباس‌میرزا به اروپا اعزام شدند. افزون بر این دو، در برخی مآخذ از یک اروپایی به نام ادوارد برجیس (یا برگس) یاد شده که عباس‌میرزا او را برای دو منظور به خدمت گرفت: اول، راه‌اندازی یک چاپخانه با استانداردهای روز در ایران و دوم، آموزش روش‌های چاپ به اتباع ایرانی (آدمیت، ۳۷۴؛ تربیت، ۱۳۷۹: ۳۷۹). با این حال، اطلاعات چندانی از اقدامات عملی او در دسترس نیست.

#### ۵/۵/۴. اصلاحات اقتصادی

عباس‌میرزا در حالی به اجرای اصلاحات اقتصادی دست زد که ایران پس از جنگ‌های ویرانگر با روسیه با بحران مالی شدیدی مواجه بود. اقتصاد ایران در این دوره مبتنی بر نظام ارباب‌رعیتی بود که از کارایی لازم برخوردار نبود. درآمد‌های دولت عمدتاً

از طریق مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم تأمین می‌شد که شیوه وصول آن‌ها بسیار ناعادلانه و فسادآمیز بود (لمبتون، ۱۳۳۵: ۱۶۵). به منظور اصلاح و بهبود این وضعیت بود که اقداماتی به شرح زیر انجام شد:

الف) اصلاح نظام مالیاتی: عباس میرزا در قلمرو ولیعهدی خود، آذربایجان، اقدام به اصلاح نظام مالیاتی کرد. وی کوشید تا با حذف واسطه‌ها، مالیات‌ها مستقیماً به خزانه دولت واریز شود. این اقدام اگرچه محدود به آذربایجان بود، اما کاهش قابل توجهی در فساد مالیاتی ایجاد کرد (آدمیت، ۱۳۴۷: ۲۰۳).

ب) توسعه صنایع: تأسیس کارخانه‌های اسلحه‌سازی در تبریز از مهم‌ترین اقدامات اقتصادی بود. عباس میرزا با استخدام متخصصان اروپایی، کارخانه‌های توپ‌ریزی و باروت‌سازی ایجاد کرد که علاوه بر تأمین نیازهای نظامی، به رشد صنعتی منطقه کمک نمود (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۷۲).

ج) بهبود وضعیت تجارت: عباس میرزا با تشویق بازرگانان داخلی و عقد قراردادهای تجاری با کشورهای همسایه، سعی کرد تا رونق تجاری را به آذربایجان بازگرداند. ایجاد امنیت در راه‌های تجاری و کاهش عوارض گمرکی از جمله این اقدامات بود.

#### ۴/۶. فرجام بحران‌زدایی و اصلاحات

تلاش‌های اصلاحی عباس میرزا نخستین گام نظام‌مند برای بحران‌زدایی در ساختار سیاسی و نظامی ایران بود. با وجود گستردگی اقدامات او، اصلاحات در بستر ساختار ملوک‌الطوایفی قاجار و مقاومت نخبگان محلی و درباری با مانع روبه‌رو شد (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۵۶؛ آدمیت، ۱۳۴۷: ۲۰۳). نفوذ قدرت‌های خارجی، از جمله روس و انگلیس و ناپایداری حمایت فتحعلی شاه نیز اجرای اصلاحات را محدود کرد (فراست، ۱۳۷۸: ۱۴۵).

آوری، ۱۳۸۲: ۱۷۸). از منظر نظریه اسپرینگز، این وضعیت نماد «بحران نهادی» بود که در آن، ساختارهای کهنه توان پاسخ‌گویی به الزامات نظم نو را نداشتند.

در عرصه فرهنگی، عباس میرزا میان حفظ سنت و جذب مدرنیته گرفتار «بحران هویتی» بود. او اصلاحات فرهنگی را ابزاری برای تقویت دولت می دانست و از تقابل مستقیم با نهادهای سنتی پرهیز داشت. تغییرات نمادینی مانند پوشیدن لباس اروپایی، بیش از آن که کارکرد عملی داشته باشد، نشانه‌ای از بحران مشروعیت فرهنگی بود. همان‌گونه که رینگر (۱۳۸۱) می‌گوید، مسئله اصلی در جوامع غیرغربی، چگونگی «نوسازی بدون غربی‌سازی» است - دوگانگی‌ای که اصلاحات عباس میرزا را نیز درگیر خود کرد.

در سطح اقتصادی، کمبود منابع مالی و وابستگی به کمک‌های متزلزل انگلیس، ناتوانی در تأمین هزینه‌های نوسازی ارتش را به دنبال داشت ( Cronin, 2010: 203-204; ) ضعف دیوان‌سالاری مالیاتی، فساد اداری و بی‌ثباتی اقتصادی، اصلاحات را از درون فرسود (نجمی، ۱۳۲۶: ۳۰).

در عرصه خارجی نیز رقابت فرانسه و انگلیس بر سر نفوذ در ایران، اصلاحات نظامی را به ابزاری ژئوپلیتیک بدل کرد و از مسیر اصلی‌اش خارج ساخت. در مجموع، اصلاحات عباس میرزا تلاشی ناکامل اما سرنوشت‌ساز برای گذار از بحران تاریخی ایران بود؛ کوششی که ناتمام ماند، اما الگوی نوسازی سیاسی و فکری در دوره‌های بعد را بنیان گذاشت.

در چارچوب منطق نظریه توماس اسپرینگز، اصلاحات عباس میرزا را می‌توان صورت «درمان بحران» دانست؛ زیرا او در بطن بحران‌های نظامی، مالی و نهادی ناشی از شکست در برابر روسیه، از مرحله «درک بحران» به مرحله «ارائه راه‌حل عملی» گذر کرد. در منطق اسپرینگز، بحران زمانی به درمان می‌انجامد که اندیشه و کنش سیاسی در پاسخ به نابسامانی، ساختارهای موجود را بازتعریف کند. اصلاحات عباس میرزا - از نوسازی

ارتش و آموزش نظامیان تا جذب فناوری و سامان‌دهی مالیات‌ها — واکنشی آگاهانه به بی‌نظمی و فروپاشی نظم پیشین بود. او کوشید با تکیه بر دانش و مهارت خارجی، ظرفیت‌های داخلی را احیا کند و از طریق عقلانیت عملی، دولت را از وضعیت بحرانی به ثبات نسبی برساند. بدین‌سان، اصلاحات او نه تقلیدی سطحی از غرب، بلکه تلاشی برای بازسازی نظم سیاسی ایران در قالب «درمان اندیشیده‌شده بحران» محسوب می‌شود؛ تلاشی که پایه‌های نخستین نوسازی را در ایران پی‌ریخت.

همچنین تجربه عباس میرزا در مواجهه با بحران‌های نظامی و شکست‌های پی‌درپی از روسیه، نقطه عطفی در تکوین آگاهی سیاسی نخبگان ایران بود. او نخستین چهره‌ای بود که عقب‌ماندگی ایران را نه صرفاً به ضعف فردی یا اخلاقی، بلکه به کاستی‌های ساختاری و نهادی نسبت داد. این درک تازه از بحران، نوعی «آگاهی تاریخی سیاسی» را در میان نخبگان برانگیخت که اصلاح دولت، ارتش و آموزش را شرط بقا و استقلال ملی دانستند. از خلال تجربه عباس میرزا، نخبگان ایرانی آموختند که نوسازی بدون بازاندیشی در بنیان‌های فکری و اداری ممکن نیست و اقتباس از تمدن غربی باید با بازسازی بومی همراه شود. این آگاهی، بعدها در اندیشه روشنفکران نسل اصلاح طلب قاجار، از قائم‌مقام تا امیرکبیر، تداوم یافت و زمینه‌ساز طرح فکریایی چون قانون‌گرایی، آموزش جدید و نظم سیاسی مدرن شد؛ بدین‌سان، عباس میرزا را می‌توان منشأ پیدایش نخستین صورت بندی آگاهی سیاسی مدرن در ایران دانست که صد البته ریشه در مواجهه با قدرت‌های جهانی داشت و نه تأملات درونی.

## ۵. نتیجه‌گیری

ایران در آغاز قرن نوزدهم در برابر یکی از ژرف‌ترین بحران‌های تاریخی خود قرار

گرفت؛ بحرانی که نه فقط نظامی و سیاسی، بلکه معرفتی و نهادی بود. شکست‌های پیاپی در جنگ‌های ایران و روسیه، فروپاشی اقتدار سنتی و ضعف نهادهای مالی و اداری، کشور را به مرحله‌ای رساند که ادامه وضع موجود ناممکن می‌نمود. هدف این پژوهش آن بود که با تکیه بر چارچوب نظری توماس اسپرینگز در «فهم نظریه‌های سیاسی»، نشان دهد چگونه عباس میرزا در دل این بحران به آگاهی سیاسی تازه‌ای دست یافت و اصلاحات خود را به‌مثابه پاسخ نظری و عملی به بحران سامان داد.

تحلیل مقاله نشان داد که در منطق اسپرینگز، اصلاحات عباس میرزا مصداقی از «درمان بحران» است. او نخست، بحران را در ساحت عینی و ذهنی شناسایی کرد؛ درک کرد که ناکامی نظامی در حقیقت، بازتاب ضعف نهادی و معرفتی در سازمان دولت ایران است. در گام دوم، به تحلیل علل این بحران پرداخت و عقب ماندگی فناورانه، فساد اداری و نبود آموزش نظامی مدرن را عوامل اصلی دانست. سپس کوشید نظامی مطلوب را در ذهن خود ترسیم کند؛ نظامی که در آن ارتش ایران از طریق آموزش، انضباط و فناوری مدرن بازسازی می‌شد. سرانجام، با اقدام به اصلاحات نظامی، تأسیس مدارس نظامی و اعزام محصلان به اروپا، مرحله «درمان بحران» را آغاز کرد؛ هرچند این اقدامات به دلایل مالی، نهادی و فرهنگی به ثمر کامل نرسیدند.

اصلاحات عباس میرزا نه صرفاً در سطح تصمیمات اجرایی، بلکه در مقام تجلی نوعی تفکر سیاسی بحران محور قابل تفسیر بود. در این معنا، ولیعهد قاجار از نخستین نخبگان ایرانی بود که شکست خارجی را به مسئله‌ای درونی و عقلانی بدل ساخت و از دل تجربه ناکامی، به تأملی نظری درباره ضرورت نوسازی رسید. این آگاهی، به ویژه در پیوند با مواجهه با عامل خارجی، یکی از نقاط آغاز شکل‌گیری «خودآگاهی سیاسی مدرن» در ایران محسوب می‌شود. بدین معنا، منطق درونی آغاز نوسازی در ایران از مواجهه مستقیم با قدرت قوی‌تر خارجی سرچشمه گرفته است و نه از تأمل و تانی درونی نخبگان

سیاسی در خصوص مسائل مملکتداری. همچنین این الگو نشان می‌دهد که علی‌رغم تأثیرگذاری بنیادین عامل خارجی، اما نوسازی نه از پایین، بلکه از بالا صورت‌بندی شده است و به همین علت نیز با منافع بازیگران سیاسی به‌طور بلافصل درگیر بوده است.

با وجود ناکامی نسبی اصلاحات او، تجربه عباس میرزا بنیان ذهنی و نهادی نوسازی بعدی را فراهم کرد. اصلاحات قائم‌مقام، امیرکبیر و ناصرالدین‌شاه همگی، به‌نحوی، ادامه همان الگوی مواجهه آگاهانه با بحران بودند. از منظر نظری نیز، تجربه عباس میرزا نشان می‌دهد که در تاریخ اندیشه سیاسی ایران، بحران نه فقط منبع تهدید، بلکه خاستگاه تفکر و بازآفرینی دولت بوده است. در نتیجه، اصلاحات عباس میرزا را باید نخستین گام در مسیر شکل‌گیری اندیشه سیاسی مدرن در ایران دانست؛ تلاشی برای تبدیل بحران به آگاهی و آگاهی به اصلاح.

## منابع

## الف) فارسی

- اردکانی، احمد، (۱۳۷۰)، تاریخ موسسات تمدنی جدید، تهران: دانشگاه تهران.
- اسپرینگز، توماس، (۱۳۸۹)، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگه.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، (۱۳۵۷)، صدرالتواریخ یا تاریخ صدور قاجار. تصحیح و تحشیه محمد مشیری، تهران: روزبهان.
- آجدانی، لطف‌الله، (۱۳۸۶)، مشروطه ایرانی، تهران: اختران.
- آوری، پیتز، (۱۳۸۷)، تاریخ معاصر ایران: از تأسیس تا پهلوی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی.
- بشیریه، حسین، (۱۳۹۴)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۷۹)، مدیریت بحران: نقدی بر شیوه‌های تحلیل و تدبیر بحران در ایران، تهران: فرهنگ گفتمان.
- تریت، محمدعلی، (۱۳۷۹)، دانشمندان آذربایجان، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- تیلور، چارلز و رجایی، فرهنگ، (۱۳۹۳)، زندگی فضیلت‌مند در عصر سکولار، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگه.
- جونز، سر هارفورد، (۱۳۸۶)، خاطرات سر هارفورد جونز، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: اطلاعات.
- جهانگیرمیرزا، (۱۳۸۴)، تاریخ نو، تهران: علم.
- حقیقت، سید صادق و حجازی، سید حامد، (۱۳۸۹)، «نگاهی انتقادی به کاربرد نظریه بحران اسپرینگز در مطالعات سیاسی»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴۹.
- خالقی، مجتبی، (۱۳۹۴)، «اصلاحات نظامی عباس میرزا نایب‌السلطنه»، فصلنامه پارسه، سال ۱۵، شماره ۲۵، پاییز و زمستان.

- خاوری شیرازی، فضل‌الله. (۱۳۸۰). تاریخ ذوالقرنین، تصحیح ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دریایی، تورج، (۱۴۰۰)، تاریخ ایران آکسفورد، ترجمه خشایار بهاری و محمدرضا جعفری، تهران: نشر نو.
- دنیلی، رابرت، (۱۳۵۱)، مآثر سلطانیه: تاریخ جنگ‌های اول ایران و روس، تهران: علمی و فرهنگی.
- رایت، دنیس، (۱۳۸۵). انگلیسیان در ایران، ترجمه خسرو پورخسرو، تهران: اختران.
- رستم‌الحکماء، محمدهاشم آصف، (۱۳۸۰)، رستم‌التواریخ، تصحیح عزیزالله علیزاده. تهران: فردوس.
- رینگر، مونیکا (۱۳۸۱) گفتمان اصلاح فرهنگی در دوره قاجار، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه تهران: ققنوس.
- ژنرال سمینو، (۱۳۷۵)، در خدمت ایران عصر قاجار، به کوشش منصوره اتحادیه و سعید میرمحمدصادق، تهران: تاریخ ایران.
- ژوبر، پیر آمده، (۱۳۵۷)، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه، علیقلی اعتمادمقدم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، (۱۳۷۷)، ناسخ‌التواریخ؛ تاریخ قاجاریه، به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- سعیدیان، غلامحسین و حجتی نسب، مرتضی و لطیفیان، الهام، (۱۳۸۷)، «بررسی پیدایی و رشد نظام نوین اداری در بستر اصلاحات عصر ناصری (از امیرکبیر تا پایان صدارت سپهسالار)»، مسکویه، سال ۲، شماره ۸.
- شیخ‌نوری، محمدامیر. (۱۳۸۹)، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ‌های ایران و روس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- طباطبایی مجد، غلامرضا، (۱۳۷۳)، معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

- طباطبایی، سید جواد، (۱۳۸۵)، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی (جلد ۲)، تهران: ستوده.
- طباطبایی، سید جواد، (۱۳۹۲)، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران: مینوی خرد.
- عضدالدوله، احمد میرزا، (۱۳۳۸)، تاریخ عضدی، به اهتمام حسین کوهی کرمانی، تهران: چاپخانه مظاهری.
- عمید، حسن، (۱۳۹۰)، فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر.
- فراست، رضا، (۱۳۷۸)، دولت و حکومت در عصر قاجار، تهران: قومس.
- کاظم زاده، فیروز، (۱۳۷۱)، روسیه و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انقلاب اسلامی.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام، (۱۳۶۲)، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: آگاه.
- کرونین، استفانی، (۱۳۸۹)، جنگ و صلح در ایران دوره قاجار: ساختن یک ارتش نو، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- کسرابی، محمدرسالار، (۱۳۸۴)، چالش سنت و مدرنیته در ایران، تهران: مرکز.
- گروته، هاینتس، (۱۳۶۹)، سفرنامه گروته، ترجمه جلیل جلیلود، تهران: اطلاعات.
- لمبتون، آن، (۱۳۳۵)، مالک و زارع در ایران، مترجم، منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لمبتون، آن، (۱۳۶۲)، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- مستقیمی، بهرام، (۱۳۷۳)، «در باب تعریف بحران در نظام بین‌المللی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۳، شماره ۰، پیاپی ۱۱۳۷.
- موتقی، احمد، (۱۳۸۵)، نوسازی و اصلاحات در ایران، تهران: ققنوس.
- نجمی، ناصر، (۱۳۲۶)، دارالخلافة تهران، تهران: اقبال.
- نفیسی، سعید، (۱۳۶۸)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، تهران: بنیاد.
- وحدت، فرزین، (۱۴۰۲)، رویارویی فکری ایران با مدرنیته، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- هدایت، رضاقلی‌خان، (۱۳۸۰)، روضه الصفای ناصری، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

همبلی، گاوین. آر. جی. (۱۳۸۹)، ایران در دوران فتحعلی شاه و محمدشاه (بخشی از تاریخ ایران کمبریج)، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.

## ب) انگلیسی

- Abrahamian, Ervand, (1982), *Iran Between Two Revolutions*. Princeton: Princeton University Press.
- Amanat, Abbas, (2017), *Iran: A Modern History*. New Haven: Yale University Press.
- Amanat, Abbas. (1997), *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah and the Iranian Monarchy, 1831–1896*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Avery, Peter, Hambly, Gavin, & Melville, Charles (Eds.), (1991), **The Cambridge History of Iran, Vol. 7: From Nadir Shah to the Islamic Republic**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Cronin, Stephanie, (2010), **The Army and the Creation of the Pahlavi State in Iran, 1910–1926**. London: I.B. Tauris.
- Hoffman Thomas J. (2013), The Metaphysics of Modern Existence: A Spragens Analysis. *Indigenous Polity Journal*, Vol. xxiv, No 2.
- Lambton, Ann K.S. (1987), *Qajar Persia: Eleven Studies*. London: I.B. Tauris.





# مکانیسم ماشه و آثار بازگشت تحریم‌های شورای امنیت علیه حقوق بشر در ایران

زینب فرهمندزاد<sup>۱</sup>

## چکیده

ساز و کار ماشه و تاثیر بازگشت تحریم‌های شورای امنیت بر اقتصاد ایران و مسائل حقوق بشر به دغدغه‌ای اساسی برای کنشگران اقتصادی و حقوقی و عموم مردم ایران مبدل شده است. فارغ از عدم وجاهت قانونی استفاده از مکانیسم ماشه توسط سه کشور اروپایی، پرسش اصلی این پژوهش این است که فعال‌سازی مکانیسم ماشه و بازگشت تحریم‌های شورای امنیت چه تاثیری بر حقوق بشر خواهند داشت؟ این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و گزارشات مستند سازمان ملل متحد و با انجام مقایسه میان آثار منفی تحریم‌های یکجانبه ایالات متحده علیه ایران بر حقوق بشر از جهت نقض حق بر سلامت، حق بر توسعه، حق بر آموزش و نقض حقوق بشردوستانه و آثار روانی ناشی از بازگشت تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران پس از

---

۱. استادیار، گروه حقوق و روابط بین‌الملل، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

Email: farahmandzad@cuir.ac.



فعال شدن اسنپ‌بک به این یافته نهایی رسیده است که بازگشت تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران، هرچند در چارچوب قطعنامه ۲۲۳۱ قابل توجه حقوقی باشد، اما آثار آن بر حقوق بشر نمی‌تواند نادیده گرفته شود. تحریم‌هایی که موجب اختلال در دسترسی به دارو، خدمات درمانی، آموزش و کمک‌های بشردوستانه می‌شوند، با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل در تعارض‌اند. لذا تحریم‌های بین‌المللی به‌ویژه زمانی که از طریق سازوکارهایی چون مکانیسم ماشه اعمال می‌شوند، باید از منظر حقوقی و انسانی با دقت ارزیابی شوند.

#### کلیدواژه‌ها:

مکانیسم ماشه، اسنپ‌بک، تحریم، تحریم یکجانبه، حقوق بشر، قطعنامه ۲۲۳۱.

## ۱- مقدمه

در پی توافق هسته ای میان ایران و گروه ۱+۵ در سال ۲۰۱۵ که به تصویب قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد انجامید، امیدی تازه در عرصه روابط بین الملل و حقوق بشر پدید آمد. این توافق نه تنها زمینه ساز کاهش تنش های هسته ای بود، بلکه با لغو تدریجی تحریم های بین المللی، امکان بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران را فراهم ساخت. باین حال، در سال های بعد، به ویژه پس از خروج یک جانبه ایالات متحده از برجام در سال ۲۰۱۸ و تلاش برای فعال سازی مکانیسم ماشه در سال ۲۰۲۰، روند بازگشت تحریم ها بار دیگر آغاز شد؛ اقدامی که پیامدهای حقوقی و انسانی گسترده ای در پی داشت.

مکانیسم ماشه، به عنوان سازوکاری حقوقی در متن برجام و قطعنامه ۲۲۳۱، امکان بازگرداندن تحریم های پیشین شورای امنیت را بدون نیاز به رأی گیری مجدد فراهم ساخت. این سازوکار، هرچند در ظاهر ابزاری برای تضمین اجرای تعهدات هسته ای بود، در عمل می توانست به ابزاری برای اعمال فشار سیاسی و اقتصادی بدل شود. بازگشت تحریم ها پس از برجام، به ویژه در حوزه های مالی، بانکی، دارویی و تجاری، آثار مستقیم و غیرمستقیمی بر حقوق بنیادین شهروندان ایرانی داشته است؛ از جمله حق بر سلامت، آموزش، تغذیه و توسعه.

از سوی دیگر، تحریم هایی که به صورت گسترده و غیرهدفمند اعمال می شوند، ممکن است با اصول حقوق بشر دوستانه، به ویژه ممنوعیت مجازات دسته جمعی و اصل تفکیک میان اهداف نظامی و غیرنظامی، در تعارض باشند. این مقاله در پی آن است که با تحلیل حقوقی مکانیسم ماشه، آثار بازگشت تحریم ها را بر حقوق بشر بررسی کرده و به این پرسش پاسخ دهد که آیا چنین اقداماتی با اصول بنیادین حقوق بین الملل هم خوانی دارند یا خیر.

## ۲- کلیات و مفاهیم نظری

### ۲-۱- پیشینه پژوهش

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در شهریورماه ۱۴۰۴، طی گزارشی به بررسی ساز و کار ماشه و تبعات اقتصادی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران با شماره مسلسل ۱-۲۰۹۲۳ و کد موضوعی ۲۲۰ پرداخته است. در این گزارش مکانیسم ماشه و آثار بازگشت تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران پس از فعال شدن اسنپ بک مورد بررسی قرار گرفته است و به این یافته اشاره شده است که با وجود تحریم‌های یکجانبه ایالات متحده آمریکا علیه کشور ما، آثار روانی ناشی از بازگشت تحریم‌ها علیه ایران به مراتب بیشتر و شدیدتر از آثار اقتصادی این تحریم‌ها می‌باشد که باید به درستی مدیریت شود.

زمانی و فرهمندزاد در پژوهشی با عنوان «اقدامات قهری یکجانبه آمریکا علیه ایران از منظر حقوق بین‌الملل با تاکید بر رویه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد»، آثار منفی تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه ایران بر حقوق بشر را با توجه به گزارشات گزارشگر ویژه شورای حقوق بشر در این زمینه مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که تحریم‌های اقتصادی که ناقض حقوق بشر باشند، طبق گزارشات موجود گزارشگران شورای حقوق بشر، ناقض حقوق بین‌الملل می‌باشند.

طاهری و جعفر تاش امیری نیز در گزارشی به شورای حقوق بشر سازمان ملل در ژوئن ۲۰۲۵، آثار منفی تحریم‌ها بر حق بر سلامت و دسترسی به دارو و درمان بیماران خاص در ایران و ایام کرونا و سایر موارد نقض حقوق بشر در اثر اعمال تحریم‌های آمریکا علیه ایران را با ارائه آمار و نمودارهای مستند از موارد فوق مورد بررسی قرار داده‌اند.

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از مستندات و آمارها و گزارشات فوق‌الذکر در پی آن است که آثار ناشی از بازگشت تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران بر حقوق بشر پس از فعال‌سازی مکانیسم ماشه را مورد بررسی قرار دهد.

## ۲-۲- تعاریف و مفاهیم کلیدی

«مکانیسم ماشه (اسنپ‌بک): اسنپ بک در لغت بمعنی ضربه محکم و ناگهانی (سریع) به عقب است. در اصطلاح اسنپ بک یا مکانیسم ماشه<sup>۱</sup> در راستای حل اختلاف پیش‌بینی شده در برجام، فرآیندی است که اگر یکی از طرفهای برجام به این جمع‌بندی برسد که طرف دیگر به تعهدات ذکر شده در این توافق پایبند نیست، می‌تواند به کمیسیون مشترک شکایت کند. سازوکار ماشه یا سازوکار رسیدگی به اختلاف در برجام با اصرار آمریکایی‌ها در این توافقنامه گنجانده شد تا به ادعای آنها اگر ایران از برجام سرپیچی کرد، تحریم‌هایی بین‌المللی که با برجام، برچیده شده، دوباره بتوان بازگرداند و بازگشت خودکار و سریع اسنپ بک اتفاق می‌افتد.

«جنگ اقتصادی: اصطلاح «جنگ اقتصادی» در اسناد رسمی حقوق بین‌الملل تعریف نشده، اما در ادبیات حقوقی و سیاسی به مجموعه اقداماتی اطلاق می‌شود که با هدف تضعیف اقتصادی یک کشور، بدون استفاده از زور نظامی، اعمال می‌شود. تحریم‌های یک‌جانبه یا چندجانبه که منجر به فروپاشی زیرساخت‌های اقتصادی، کاهش دسترسی به دارو، غذا و خدمات اساسی شوند، می‌توانند از منظر عرفی، مصداقی از جنگ اقتصادی تلقی شوند.

«حقوق بشردوستانه یا حقوق جنگ (IHL): به مجموعه قواعدی که طبق

کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و پروتکل‌های الحاقی آن بر مناصمات حاکم است و معمولاً در شرایط منازعه مسلحانه اعمال می‌شود، گفته می‌شود.

«تحریم یک‌جانبه: تحریمی است که فقط از طرف یک کشور علیه کشور هدف وضع می‌گردد. تحریم‌های یک‌جانبه از مصادیق اقدامات قهری یک‌جانبه هستند که در اسناد بین‌المللی متعددی به دلیل آثار گسترده‌شان بر حقوق بشر مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند.

### ۲-۳- روش پژوهش

پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از اسناد و گزارشات مربوطه و منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی و با استناد به آمار و نمودارهای موجود در گزارشات مستند سازمان ملل متحد و بررسی نظرات تحلیلگران اقتصادی و حقوقی، آثار تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا علیه ایران بر حقوق بشر را با آثار تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران پس از فعال‌سازی مکانیسم ماشه مورد مقایسه و تحلیل قرار می‌دهد.

### ۲-۴- چارچوب نظری

#### ۱-۲-۴- مبانی حقوقی مکانیسم ماشه

مکانیسم ماشه (Snapback Mechanism) یکی از نوآوری‌های حقوقی توافق هسته‌ای موسوم به برجام است که در قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت نیز تثبیت شده است. هدف از طراحی این سازوکار، ایجاد ضمانت اجرایی برای پایبندی طرف‌ها به تعهدات خود، به‌ویژه از سوی ایران، در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای بوده است.

اکتبر ۲۰۲۵ برابر با مهر ۱۴۰۴ موعد انقضای قطعنامه ۲۲۳۱ و لغو کامل قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل علیه جمهوری اسلامی ایران بود؛ اما بر اساس بندهای قطعنامه

۲۲۳۱(2015, S/RES/2231)، هر یک از کشورهای مشارکت‌کننده می‌توانستند با ارائه اطلاعاتی به شورای امنیت، ادعای «عدم پایبندی اساسی» ایران را مطرح کنند. پس از آن، شورای امنیت ظرف ۳۰ روز باید درباره ادامه تعلیق تحریم‌ها رأی‌گیری کند. در صورت عدم تصویب قطعنامه ادامه تعلیق، تحریم‌های قبلی به‌طور خودکار بازمی‌گردند.

به‌طور خلاصه اسنپ بک یا مکانیسم ماشه که در بندهای ۳۶ و ۳۷ برجام پیش‌بینی شده، هنگامی فعال می‌شود که یکی از طرف‌های برجام، اعتراض کند که طرف مقابل، به برجام متعهد نمانده است و باید این شکایت در کمیسیونی که در چارچوب برجام و با هدف نظارت بر اجرای آن تاسیس شده است بررسی شود. اگر در بازه زمانی ۳۵ روزه، موضوع شکایت آنگونه که شاکی می‌خواهد حل و بررسی نشود، شاکی می‌تواند موضوع حل‌نشده را به عنوان دلیلی برای توقف اجرای تعهدات برجام در نظر بگیرد. همچنین شاکی می‌تواند با آگاه‌سازی شورای امنیت سازمان ملل درباره حل‌نشدن موضوع شکایت، عدم اجرای چشمگیر آن را متضمن شود.

پس از آن، شورای امنیت نیز ۳۰ روز فرصت دارد تا درباره استمرار تعلیق تحریم‌ها یا بازگرداندن آنها قطعنامه صادر کند. اگر در این مدت، شورای امنیت نتواند در این زمینه قطعنامه صادر کند، تمام تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل که قبل از برجام برقرار شده بودند، به‌طور اتوماتیک بازمی‌گردند. به این ساز و کار، مکانیسم ماشه یا بازگشت سریع تحریم‌ها هم می‌گویند. نکته مهم این ساز و کار، این است که بازگشت تحریم‌ها، قابل و تو نیست بلکه «عدم بازگشت تحریم‌ها» قابلیت و تو دارد؛ یعنی رای‌گیری برای «بازگشت تحریم‌ها» انجام نمی‌شود بلکه برای «ادامه تعلیق تحریم‌ها» انجام می‌شود که حتی اگر شورا به آن رای ندهد، یک عضو دارای حق و تو می‌تواند رای را و تو کرده و عملاً تحریم‌ها بازگردند و مفاد قطعنامه‌های سابق شورای امنیت سازمان ملل متحد مجدداً اعمال خواهد شد.

در همین رابطه، سازوکار اعمال مفاد قطعنامه های گذشته در قطعنامه ۲۲۳۱ به تفصیل تشریح شده است. شورای امنیت سازمان ملل در اقدام وفق ماده ۴۱ منشور ملل متحد، اگر قطعنامه ای برای ادامه اجرای لغو تحریم ها تصویب نکرد، آنگاه از ساعت ۱۲ شب به وقت گرینویچ پس از سی امین روز بعد دریافت شکواییه مورد اشاره در بند ۱۱ به شورای امنیت، تمام مفاد قطعنامه‌های ۱۶۹۶ (۲۰۰۶) ۱۷۳۷ (۲۰۰۶) ۱۷۴۷ (۲۰۰۷)، ۱۸۰۳ (۲۰۰۸) ۱۸۳۵ (۲۰۰۸) و ۱۹۲۹ (۲۰۱۰) که بر اساس بند (الف) لغو شده بوده اند، باید به همان نحوی که پیش از تصویب این قطعنامه اعمال می شدند اعمال شوند.

به نظر می رسد اسنپ بک یا مکانیسم ماشه مندرج در برجام یک امر شگفت و بی نظیر در تاریخ حقوق بین الملل است که به جز برجام، در هیچ معاهده دیگری مشاهده نشده است. اینکه کشور عضو اگر بخواهد به نقض عهد توسط طرف دیگر اعتراض کند، خود تنبیه و جریمه شده و تحریم ها علیه خودش باز گردد امری غیر منطقی و غیر متوازن بوده که در هیچ معاهده ای در تاریخ حقوق بین الملل تاکنون سابقه نداشته است. گنجاندن این مکانیسم یک طرفه دیگر مانند عبارت های: «تعلیق یا لغو» نیست که ناشی از تغییر و یا ترجمه اشتباه باشد بلکه در دو بند با چند پاراگراف به تفصیل در برجام درج شده و بنظر می رسد قصور یا تقصیر مذاکره کنندگان در آن قابل توجیه نمی باشد.

اولین کسانی از اعضای برجام که این توافق را نقض کردند، ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی بودند. از ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۸، یکسال پس از خروج یکجانبه ایالات متحده از توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ و همچنین با توجه به آنکه کشورهای باقیمانده در برجام به خصوص تروئیکای اروپایی نسبت به اجرای تعهدات خود کوتاهی کردند، شورای عالی امنیت ملی ایران در ۵ مرحله کاهش تعهدات برجامی خود را کلید زد که تا پایان سال به طول انجامید. متعاقباً در ۱۲/۹/۱۳۹۹ قانون اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها و صیانت از منافع ملت ایران به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید که در راستای

تأمین شروط نه گانه مقام معظم رهبری در خصوص توافق هسته ای سازمان انرژی اتمی ایران را موظف نمود تا بلافاصله نسبت به غنی سازی و ادامه تحقیقات نسبت به تولید اورانیوم با غنای بیست درصد (۲۰) اقدام کند.

در سال ۲۰۲۰، ایالات متحده با وجود خروج رسمی از برجام در سال ۲۰۱۸، تلاش کرد مکانیسم ماشه را فعال کند. این اقدام با مخالفت شدید اعضای دیگر برجام و بسیاری از حقوقدانان بین المللی مواجه شد. استدلال اصلی مخالفان آن بود که کشوری که از توافق خارج شده، نمی تواند از سازوکارهای درون آن بهره مند شود.

در تاریخ ۲۸ اوت ۲۰۲۵، سه کشور اروپایی فرانسه، بریتانیا و آلمان رسماً مکانیسم ماشه را علیه ایران فعال کردند. این کشورها مدعی شدند ایران طی سال های اخیر بخش مهمی از تعهدات هسته ای خود را کنار گذاشته و در مسیر توافق عمل نکرده است. به همین دلیل، درخواست رسمی خود را برای بازگشت تحریم ها به شورای امنیت ارائه دادند.

## ۲-۴-۲- بازگشت کامل شش قطعنامه مصوب سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ علیه

### برنامه هسته ای ایران

با فعال شدن مکانیسم ماشه، تحریم هایی که طی برجام به حالت تعلیق درآمده بودند، اکنون با شدتی بیشتر از سر گرفته می شوند. در ادامه، این پژوهش به بررسی مفاد هر یک از قطعنامه هایی می پردازد که مجدداً اجرایی خواهند شد.

۱. قطعنامه ۱۶۹۶ (سال ۲۰۰۶) - الزام ایران به تعلیق غنی سازی اورانیوم.

۲. قطعنامه ۱۷۳۷ (سال ۲۰۰۶) - تحریم فعالیت های حساس هسته ای و ممنوعیت انتقال فناوری.

۳. قطعنامه ۱۷۴۷ (سال ۲۰۰۷) - تشدید تحریم ها، محدودیت های مالی و تسلیحاتی.

۴. قطعنامه ۱۸۰۳ (سال ۲۰۰۸) - محدودیت‌های بانکی، بازرسی محموله‌ها، ممنوعیت بیشتر سفر مقامات.

۵. قطعنامه ۱۸۳۵ (سال ۲۰۰۸) - تأکید مجدد بر تعهدات ایران و تکرار خواسته‌های قبلی.

۶. قطعنامه ۱۹۲۹ (سال ۲۰۱۰) - شدیدترین تحریم‌ها: تحریم تسلیحاتی جامع، محدودیت بانکی و کشتیرانی.

#### — قطعنامه ۱۶۹۶

قطعنامه ۱۶۹۶ شورای امنیت سازمان ملل متحد در تاریخ ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶ تصویب شد.<sup>۱</sup> در این قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل پس از ابراز نگرانی از اهداف برنامه هسته‌ای ایران، از ایران خواست تا برنامه غنی‌سازی اورانیوم خود را متوقف کند. این قطعنامه طی نشست ۵۵۰۰ام با ۱۴ رأی موافق و ۱ رأی مخالف (قطر) به تصویب رسید. شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در سپتامبر ۲۰۰۵ اعلام کرد به این جمع‌بندی رسیده‌است که ایران موافقت‌نامه‌های پادمان را مراعات نمی‌کند و لذا در برنامه هسته‌ای ایران پرسش‌هایی وجود دارد که در صلاحیت شورای امنیت است. در فوریه ۲۰۰۶ میلادی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نتایج جمع‌بندی خود را به شورای امنیت گزارش کرد. بر مبنای این گزارش ایران برای روشن شدن اهداف برنامه هسته‌ای اش شفافیت کافی ایجاد نکرده‌است.

#### — قطعنامه ۱۷۳۷

قطعنامه ۱۷۳۷<sup>۲</sup> (مصوب دسامبر ۲۰۰۶) نخستین مجموعه جدی از تحریم‌های

1. S/RES/1696, 2006  
2. S/RES/1737, 2006

الزام آور شورای امنیت علیه ایران بود که هم دولت ایران و هم افراد و نهادهای ایرانی مرتبط با فعالیت‌های اشاعه‌ای را هدف قرار داد. محتوای اصلی تحریم‌های این قطعنامه به شرح زیر بود:

### تحریم‌های علیه دولت ایران

قطعنامه مقرر کرد که همه کشورها موظف اند به: جلوگیری از تأمین، فروش یا انتقال کالاها و فناوری‌های مشخص شده مرتبط با برنامه‌های هسته‌ای و موشکی بالستیک به ایران به گونه‌ای که ایران نتواند از این اقلام در فعالیت‌های غنی‌سازی، بازآوری یا پروژه‌های مرتبط با آب سنگین و همچنین در توسعه سامانه‌های حمل سلاح هسته‌ای استفاده کند.

- خودداری از ارائه کمک‌های فنی، مالی، آموزشی یا منابع مرتبط با اقلام هسته‌ای و موشکی تعیین شده.
- خودداری از واردات کالاها و اقلام مشخص شده هسته‌ای و موشکی از ایران.

### تحریم‌های علیه افراد و نهادهای ایرانی

سه بند مهم این قطعنامه افراد و نهادهای مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای یا موشکی ایران را هدف گرفت و از کشورها خواست تا:

- در مورد ورود افراد درگیر در فعالیت‌های هسته‌ای یا موشکی ایران به قلمرو خود، نهایت احتیاط و مراقبت را اعمال کنند.
- انسداد دارایی‌ها، منابع مالی و اقتصادی افراد و نهادهای مشخص شده که در برنامه‌های هسته‌ای ایران دخیل هستند.
- جلوگیری از آموزش تخصصی یا آموزش‌های پیشرفته به اتباع ایرانی در حوزه‌هایی که می‌تواند اهداف هسته‌ای ایران را تقویت کند.



همچنین کشورها موظف بودند هرگونه صادرات اقلام خاص هسته‌ای و موشکی به ایران را به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) اطلاع دهند.

#### — قطعنامه ۱۷۴۷

قطعنامه ۱۷۴۷<sup>۱</sup> به دنبال تداوم بی‌توجهی ایران به درخواست‌های شورای امنیت صادر شد و تحریم‌ها را نسبت به ۱۷۳۷ گسترش داد. مهم‌ترین بندها عبارتند از:

گسترش فهرست افراد و نهادهای مشمول انسداد دارایی: افراد کلیدی، مقامات و شرکت‌های ایرانی مرتبط با برنامه‌های هسته‌ای و موشکی به فهرست اضافه شدند.

۱. منع کامل صادرات سلاح از ایران: ایران از هرگونه فروش یا انتقال سلاح و تجهیزات مرتبط به دیگر کشورها منع شد.

۲. توصیه به خودداری کشورها از سرمایه‌گذاری‌های مالی تازه در ایران، به‌ویژه در حوزه‌های حساس.

۳. محدودیت‌های بیشتر در روابط بانکی و مالی با نهادهای ایرانی که در فعالیت‌های هسته‌ای یا موشکی نقش داشتند.

#### — قطعنامه ۱۸۰۳

قطعنامه ۱۸۰۳<sup>۲</sup> (مارس ۲۰۰۸) این قطعنامه، سومین مرحله تحریم‌ها بود و دایره محدودیت‌ها را باز هم گسترده‌تر کرد. مهم‌ترین بندهای این قطعنامه عبارتند از:

- گسترش بیشتر لیست انسداد دارایی‌ها و ممنوعیت سفر برای افراد و نهادهای ایرانی.

- محدودیت‌های شدیدتر بانکی: کشورها موظف شدند بر مبادلات بانکی با ایران، به‌ویژه بانک ملی و بانک صادرات، نظارت دقیق اعمال کنند تا از انتقال منابع به فعالیت‌های هسته‌ای جلوگیری شود.

1. S/RES/1747, 2007  
2. S/RES/1803, 2008

- الزام بازرسی محموله های هوایی و دریایی ایران: هر کشوری که دلیلی برای ظن به وجود اقلام ممنوعه در بارهای ایران داشت، می توانست آن ها را بازرسی کند.
- محدودیت های شدیدتر صادرات اقلام حساس: فهرست اقلام تحت کنترل گسترش یافت و صادرات مواد، فناوری یا تجهیزات مرتبط با برنامه هسته ای و موشکی ایران عملاً بسیار محدود شد.
- فراخوان به هوشیاری بیشتر در همکاری های علمی و آموزشی با ایران در حوزه های مرتبط با فناوری هسته ای حساس.

### — قطعنامه ۱۹۲۹

قطعنامه<sup>۱</sup> ۱۹۲۹، ششمین مرحله تحریم های شورای امنیت علیه ایران بود و با ۱۲ رأی موافق، دو رأی مخالف (برزیل و ترکیه) و یک رأی ممتنع (لبنان) تصویب شد. این قطعنامه تأکید مجددی بر خواسته های قطعنامه های پیشین شورای امنیت داشت و از ایران می خواست تمامی فعالیت های غنی سازی و دیگر اقدامات مرتبط با توسعه سلاح هسته ای را متوقف کند.

تحریم ها و محدودیت های کلیدی قطعنامه ۱۹۲۹ به شرح ذیل می باشند:

#### الف) تحریم های هسته ای و موشکی

- ممنوعیت سرمایه گذاری ایران در فناوری های هسته ای و موشکی در خارج از کشور، از جمله سرمایه گذاری در استخراج اورانیوم.
- ایجاد تحریم کامل تسلیحاتی علیه ایران، شامل ممنوعیت فروش «تانک های رزمی، خودروهای زرهی، سامانه های توپخانه ای بزرگ، هواپیماهای رزمی، بالگردهای هجومی، ناوهای جنگی، موشک ها یا سامانه های موشکی» به ایران.

- ممنوعیت هرگونه فعالیت ایران مرتبط با موشک‌های بالستیک.
- الزام کشورها به اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از رسیدن فناوری مرتبط با موشک‌های بالستیک به ایران.
- بروزرسانی فهرست اقلام ممنوعه برای صادرات و واردات به/از ایران.

### ب) رژیم بازرسی و جلوگیری از قاچاق

قطعه‌نامه ۱۹۲۹ ایران را مضمول رژیم بازرسی جدید کرد تا قاچاق احتمالی را شناسایی و متوقف کند. کشورها موظف به بازرسی کشتی‌ها در قلمرو خود شدند که مظنون به حمل بار ممنوعه ایرانی باشند و انتظار می‌رود این قوانین را در دریای آزاد نیز رعایت کنند، از جمله ضبط و معدوم کردن بارهای ممنوعه! کشورها ملزم به خودداری از ارائه خدمات به کشتی‌هایی هستند که با این تحریم‌ها مطابقت ندارند.

### ج) تحریم‌های مالی

- فریز دارایی‌های سه شرکت مرتبط با خطوط کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران (IRISL)، ۱۵ شرکت مرتبط با سپاه پاسداران و ۴۰ شرکت دیگر ایرانی.
- کشورها موظف به گزارش هرگونه دور زدن تحریم‌ها توسط ایران هستند.
- شهروندان و شرکت‌ها ملزم به احتیاط و نظارت دقیق در انجام معاملات با ایران یا نهادهایی که در برنامه‌های اشاعه‌ای نقش دارند، هستند.
- محدود کردن تعاملات با نهادهای مالی ایرانی.

این قطعه‌نامه، در کنار قطعه‌نامه‌های قبلی (۱۷۳۷، ۱۷۴۷ و ۱۸۰۳)، سنگین‌ترین چارچوب تحریمی را علیه ایران ایجاد کرد که شامل محدودیت‌های هسته‌ای، موشکی، تسلیحاتی، مالی و بازرسی محموله‌ها می‌شود.

## ۲-۴-۳- پیامدهای فعال شدن مکانیسم ماشه

نوع و میزان آثار ناشی از قطعنامه های دهه هشتاد سازمان ملل علیه ایران همواره محل بحث و بعضاً اختلاف نظر بوده است. عده‌ای تحریم‌های سازمان ملل و آثار اقتصادی ناشی از آن را بسیار مهم و تاثیرگذار می‌دانند و معتقدند بازگشت این تحریم‌ها می‌تواند زمینه‌ای برای اعمال فشارهای امنیتی و حتی جنگ علیه کشور باشد.<sup>۱</sup> در طرف مقابل، گروهی هستند که اساساً قطعنامه‌های سازمان ملل را بی‌اثر دانسته و بود یا نبود آن‌ها را علی‌السویه می‌دانند.

هر دو دیدگاه فوق‌ناتمام و ناشی از عدم جامعیت و عمق‌نگری می‌باشد (گزارش ۱- ۲۰۹۲۳، ۱۴۰۴: ۱۲). از سویی نمی‌توان قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل را بی‌اثر دانست و از سوی دیگر در بیان آثار آن باید از افراط و ایجاد نگرانی‌های بی‌مورد اجتناب کرد.<sup>۲</sup>

در زمان حاضر، با توجه به تحریم‌های یکجانبه‌ای که علیه جمهوری اسلامی ایران توسط ایالات متحده آمریکا در بالاترین سطح ممکن اعمال شده‌اند، اسنپ‌بک در واقع بیش از آنکه اثر عملیاتی داشته باشد، ابزار جنگ روانی و رسانه‌ای است. در واقع، هم تحریم‌های اقتصادی (ماده ۴۱ منشور)، هم تهدید نظامی (ماده ۴۲ منشور) علیه ایران به طور گسترده اعمال شده‌اند؛ بنابراین اسنپ‌بک دیگر یک ابزار فشار مضاعف نیست، بلکه صرفاً یک برگ تبلیغاتی است. البته پاسخ ایران باید در سطحی باشد که این ابزار را نیز بی‌اثر کند. از آنجا که بخش مهمی از فعالان اقتصادی، قطعنامه‌ها را معادل تشدید

---

۱. جنگ ۱۲ روزه نشان داد که آمریکا و رژیم صهیونیستی برای شروع تجاوز به ایران به قطعنامه نیازی ندارند و حتی کشورهای اروپایی نیز حتی بدون بازگشت قطعنامه‌ها از تجاوز آشکار به ایران حمایت کردند.

۲. برای مطالعه بیشتر در زمینه آثار اقتصادی قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران ن.ک.: گزارش بررسی ساز و کار ماشه و تبعات اقتصادی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران، شماره مسلسل: ۱- ۲۰۹۲۳، کد موضوعی: ۲۲۰، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، شهریور ۱۴۰۴.

تحریم‌ها و حتی احتمال رویارویی امنیتی تلقی می‌نمایند، امکان بروز نوسان در بازار ارز، طلا و دارایی‌های مالی وجود دارد. مدیریت اقتصادی و اطلاع‌رسانی دقیق دولت و نهادهای مسئول می‌تواند در مدیریت این وضعیت موثر باشد.

در بیانی دیگر، تحریم‌های اعمال شده علیه جمهوری اسلامی ایران در سطحی بسیار گسترده و حداکثری قرار دارد، به نحوی که بازگشت تحریم‌ها تحت عنوان «اسنپ‌بک» (Snapback) بیش از آنکه به عنوان یک اقدام عملیاتی و اجرایی محسوب شود، کارکردی روانی و تبلیغاتی در عرصه رسانه‌ای و دیپلماسی بین‌المللی یافته است. باین‌حال، از منظر حقوقی و راهبردی، پاسخ جمهوری اسلامی ایران باید به گونه‌ای طراحی و اجرا شود که این ابزار تبلیغاتی نیز کارآمدی خود را از دست داده و عملاً بی‌اثر شود. این پاسخ می‌تواند شامل استفاده هوشمندانه از ظرفیت‌های حقوقی موجود در نظام بین‌الملل، فعال‌سازی دیپلماسی هوشمند و بهره‌گیری از سازوکارهای حل اختلاف بین‌المللی باشد تا ضمن حفظ حق حاکمیت و منافع ملی، به خنثی‌سازی آثار روانی و تبلیغاتی «اسنپ‌بک» کمک کند و مانع از تحمیل هزینه‌های اضافی بر کشور گردد.

### ۳- آثار بازگشت تحریم‌ها بر حقوق بشر

تحریم‌های بین‌المللی، به‌ویژه زمانی که به‌صورت گسترده و غیرهدفمند اعمال می‌شوند، می‌توانند آثار عمیقی بر حقوق بنیادین انسان‌ها داشته باشند. در مورد ایران، بازگشت تحریم‌های شورای امنیت پس از فعال‌سازی مکانیسم ماشه، نه تنها اقتصاد کشور را تحت فشار قرار می‌دهد، بلکه پیامدهای ملموسی بر زندگی روزمره شهروندان ایرانی به‌ویژه اقشار آسیب‌پذیر برجای می‌گذارد. این آثار، از منظر حقوق بین‌الملل بشر، قابل بررسی و نقد هستند. تحریم‌های گسترده، به‌ویژه در حوزه‌های بانکی و دارویی، آثار مستقیم بر حقوق بنیادین انسان‌ها دارند:

### ۱-۳- حق بر سلامت و زندگی

یکی از مهم‌ترین حقوق بنیادین بشر، حق بر سلامت و دسترسی به خدمات درمانی است. تحریم‌های بانکی و تجاری، به‌طور غیرمستقیم موجب محدودیت در واردات دارو، تجهیزات پزشکی و مواد اولیه درمانی شده‌اند (زمانی، فرهمندزاد، ۱۴۰۰: ۱۸). گزارش‌های سازمان ملل و نهادهای غیردولتی نشان می‌دهند که بیماران خاص، کودکان مبتلا به بیماری‌های نادر و سالمندان بیشترین آسیب را از این محدودیت‌ها دیده‌اند. این وضعیت، با ماده ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ICESCR) در تعارض است که دولت‌ها را موظف به تضمین «بالاترین استاندارد قابل دستیابی سلامت جسمی و روانی» می‌داند. در یک گزارش تحلیلی درباره آثار تحریم‌ها بر سلامت بیماران خاص در ایران (ژوئن ۲۰۲۵) تهیه‌شده توسط هما طاهری و برزین جعفرتاش امیری برای شورای حقوق بشر سازمان ملل، به کاهش ۷۰٪ دسترسی بیماران تالاسمی به داروی دفروکسامین، مرگ بیش از ۱۱۲۰ بیمار تالاسمی از زمان بازگشت تحریم‌ها و محدودیت شدید در واردات تجهیزات پزشکی و داروهای حیاتی اشاره شده است. این موارد در گزارش شورای حقوق بشر سازمان ملل (ژوئن ۲۰۲۵) نیز مشاهده می‌شود که طبق آن، دسترسی بیماران تالاسمی به داروی دفروکسامین تا ۷۰٪ کاهش یافته و بیش از ۱۱۲۰ نفر جان باخته‌اند. در گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل درباره وضعیت حقوق بشر در ایران (۱۲ مارس ۲۰۲۵)، خانم مای ساتو (Mai Sato) نیز به تأثیرات منفی تحریم‌ها بر دسترسی به دارو و خدمات درمانی اشاره کرده است (A/HRC/58/62).

### ۲-۳- حق بر آموزش و توسعه

تحریم‌ها با ایجاد اختلال در نظام مالی و بانکی، موجب کاهش بودجه‌های آموزشی، محدودیت در دسترسی به منابع علمی و کاهش فرصت‌های تحصیلی برای دانشجویان و

پژوهشگران شده‌اند. این موضوع، به‌ویژه در حوزه‌های علمی و فناوری، مانع توسعه فردی و اجتماعی شهروندان شده است. ماده ۱۳ میثاق ICESCR، حق آموزش را به عنوان یکی از حقوق بنیادین بشر به رسمیت شناخته و دولت‌ها را موظف به فراهم‌سازی آموزش رایگان و با کیفیت می‌داند. تحریم‌ها موجب کاهش بودجه‌های آموزشی، محدودیت در دسترسی به منابع علمی و کاهش فرصت‌های تحصیلی شده‌اند.

### ۳-۳- اصل عدم تبعیض

تحریم‌ها به‌صورت غیرمستقیم، بیشترین فشار را بر اقشار آسیب‌پذیر جامعه وارد کرده‌اند؛ از جمله زنان سرپرست خانوار، کودکان، سالمندان، افراد دارای معلولیت و ساکنان مناطق محروم. این وضعیت، با اصل عدم تبعیض در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، از جمله ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۲ میثاق‌های بین‌المللی، در تعارض است. همچنین، تحریم‌هایی که به‌طور غیرمستقیم موجب افزایش فقر، سوءتغذیه و نابرابری شوند، می‌توانند مصداق نقض حقوق بشر باشند. اقشار آسیب‌پذیر مانند کودکان، سالمندان و افراد دارای معلولیت بیشترین آسیب را دیده‌اند؛ وضعیتی که با ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر در تعارض است.

### ۴- آثار بازگشت تحریم‌ها بر حقوق بشردوستانه

حقوق بشردوستانه بین‌المللی که عمدتاً در قالب کنوانسیون‌های ژنو و پروتکل‌های الحاقی تعریف شده است، با هدف حمایت از افراد غیرنظامی و آسیب‌پذیر در شرایط درگیری مسلحانه تدوین شده است. هرچند تحریم‌ها ابزار دیپلماتیک محسوب می‌شوند و در شرایط صلح اعمال می‌گردند، اما زمانی که آثار آن‌ها به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم موجب آسیب به غیرنظامیان شود، می‌توان آن‌ها را از منظر اصول بشردوستانه مورد ارزیابی قرار داد.

#### ۴-۱- تحریم‌های اقتصادی و مفهوم «جنگ اقتصادی»

اصطلاح «جنگ اقتصادی» در اسناد رسمی حقوق بین‌الملل تعریف نشده، اما در ادبیات حقوقی و سیاسی به مجموعه اقداماتی اطلاق می‌شود که با هدف تضعیف اقتصادی یک کشور، بدون استفاده از زور نظامی، اعمال می‌شود. تحریم‌های یک‌جانبه یا چندجانبه که منجر به فروپاشی زیرساخت‌های اقتصادی، کاهش دسترسی به دارو، غذا و خدمات اساسی شوند، می‌توانند از منظر عرفی، مصداقی از جنگ اقتصادی تلقی شوند.

در بند ۲ ماده ۴ منشور ملل متحد، ممنوعیت تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشورها مورد اشاره قرار گرفته است. چندین حقوقدان برجسته و پژوهشگر حقوق بین‌الملل، تحریم‌های شدید اقتصادی را نوعی توسل به زور غیرنظامی تلقی کرده‌اند، به‌ویژه زمانی که این تحریم‌ها آثار گسترده‌ای بر مردم غیرنظامی داشته باشند.

علایی و زارعی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تحریم‌های اقتصادی از منظر حقوق بین‌الملل با تأکید بر اسناد حقوق بشری»، تحریم‌های اقتصادی را ابزار قهری غیرنظامی می‌دانند که در تعارض با اصل منع توسل به زور قرار می‌گیرد (علایی و زارعی، ۱۴۰۱: ۷۶).

خانم آلنا دوهان<sup>۱</sup>، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور تحریم‌ها در گزارش‌های عمومی ارائه شده به شورای حقوق بشر سازمان ملل تصریح کرده است که: «تحریم‌های اقتصادی که به‌صورت کور و بدون تمایز میان دولت و مردم اعمال می‌شوند، می‌توانند مصداق مجازات جمعی باشند و با اصول حقوق بین‌الملل عرفی و قراردادی در تضاد قرار گیرند.» وی پس از سفر به جمهوری اسلامی ایران اظهار داشته است: «تحریم‌ها نه تنها اقتصاد کشور را هدف قرار داده‌اند، بلکه زندگی روزمره مردم را نیز به‌شدت تحت تأثیر قرار داده‌اند. این نوع فشار اقتصادی، در مواردی می‌تواند به‌عنوان شکل غیرنظامی توسل به زور تلقی شود.» (A/HRC/45/7)

قاضی سابق دادگاه قانون اساسی بلژیک<sup>۱</sup>، در گزارش معروف خود برای کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل<sup>۲</sup>، تحریم‌های اقتصادی را «شکل جدیدی از جنگ» توصیف کرده و آن‌ها را ناقض حقوق بشر و اصل عدم توسل به زور دانسته است.

در این گزارش که در تاریخ ۲۱ ژوئن ۲۰۰۰ منتشر شده است، بوسیوت<sup>۳</sup> به صراحت هشدار می‌دهد که این تحریم‌ها به‌ویژه زمانی که کور و فراگیر باشند، می‌توانند:

- ناقض حقوق بنیادین بشر باشند؛
- با اصول حقوق بشردوستانه و حقوق بین‌الملل در تعارض قرار گیرند؛
- و حتی با ماده ۲ (۴) منشور ملل متحد درباره منع توسل به زور، ناسازگار باشند. او همچنین تأکید می‌کند که تحریم‌ها باید:
- محدود به زمان باشند؛
- از هدف قرار دادن جمعیت غیرنظامی اجتناب کنند؛
- و با اصول اخلاقی و انسانی هم‌خوانی داشته باشند.

توماس بریستیکر<sup>۴</sup> استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه ژنو که سرپرست پروژه تحریم‌های هدفمند سازمان ملل بوده است، نیز در مطالعات خود درباره اثربخشی تحریم‌ها تأکید می‌کند که تحریم‌های گسترده می‌توانند به‌جای تغییر رفتار دولت‌ها، مردم عادی را هدف قرار دهند و به‌نوعی ابزار فشار غیرنظامی تلقی شوند.

در گزارش‌های این پروژه، به‌ویژه در ارزیابی تحریم‌های ایران، آمده است<sup>۵</sup>: «تحریم‌های گسترده، به‌جای تغییر رفتار نخبگان سیاسی، اغلب مردم عادی را تحت فشار قرار می‌دهند و می‌توانند آثار منفی بر حقوق بشر داشته باشند».

1. Marc Bossuyt  
 2. "The Adverse Consequences of Economic Sanctions on the Enjoyment of Human Rights", 2000.  
 3. Bossuyt  
 4. Thomas Biersteker  
 5. UN Targeted Sanctions Consortium (TSC) Reports

وی همچنین در مقاله‌ای با عنوان «تاثیر سازمان ملل بر روی تحریم‌ها»<sup>۱</sup> تأکید می‌کند که «تحریم‌ها زمانی مؤثرند که هدفمند، محدود و دارای سازوکارهای بشردوستانه باشند. تحریم‌های فراگیر می‌توانند به‌نوعی ابزار فشار غیرنظامی تبدیل شوند که مشروعیت اخلاقی و حقوقی آن‌ها را زیر سؤال می‌برد.»

در کتابی با عنوان تحریم‌های هدفمند: تأثیرات و اثربخشی اقدام سازمان ملل متحد،<sup>۲</sup> بریستیکر و همکارانش به تفصیل نشان می‌دهند که تحریم‌های غیرهدفمند «می‌توانند به‌جای نخبگان سیاسی، مردم را هدف قرار دهند و آثار مخربی بر سلامت، آموزش و معیشت داشته باشند».

دیدگاه‌های حقوقی فوق نشان می‌دهند که تحریم‌های اقتصادی، به‌ویژه زمانی که:

- به‌صورت گسترده و کور اعمال شوند؛
- آثار مستقیم بر سلامت، تغذیه، آموزش و زندگی مردم داشته باشند؛
- فاقد سازوکارهای بشردوستانه باشند؛

می‌توانند از منظر حقوق بین‌الملل، مصداقی از توسل به زور غیرنظامی یا جنگ اقتصادی باشند که با اصول منشور ملل متحد و اسناد حقوق بشری در تعارض است. برخی از قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل نیز مانند قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (مصوب ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰)<sup>۳</sup>: تأکید بر ممنوعیت اقدامات اقتصادی دولت‌ها با هدف اجبار سیاسی دارد.

قطعنامه فوق یکی از مهم‌ترین اسناد عرفی حقوق بین‌الملل است که اصول بنیادین روابط میان دولت‌ها را تبیین می‌کند. این قطعنامه، به‌رغم غیرالزام‌آور بودن، نقش کلیدی در شکل‌گیری قواعد عرفی بین‌المللی داشته و بارها توسط دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) مورد استناد قرار گرفته است.

---

1. "The Effectiveness of United Nations Targeted Sanctions

2. "Targeted Sanctions: The Impacts and Effectiveness of United Nations Action".

3. Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States in accordance with the Charter of the United Nations



در بخش مربوط به اصل عدم مداخله در امور داخلی و خارجی دولت‌ها، قطعنامه ۲۶۲۵ تصریح می‌کند:

«هیچ کشوری حق ندارد از اقدامات اقتصادی یا سیاسی برای اجبار یک کشور دیگر به تبعیت از خواسته‌های خود استفاده کند».

این بند به روشنی تأکید دارد که استفاده از تحریم‌های اقتصادی با هدف تغییر رفتار سیاسی یا اجبار دولت‌ها، به ویژه زمانی که منجر به آسیب به مردم غیرنظامی شود، می‌تواند با اصل عدم مداخله و منع توسل به زور غیرنظامی در تعارض باشد.

البته این امر در مورد تحریم‌های اقتصادی یکجانبه بیان شده است، اما می‌تواند با در نظر گرفتن وحدت ملاک، در مورد تحریم‌های جمعی علیه دولت‌ها نیز به کار رود.

#### ۲-۴- ارتباط با حقوق بشردوستانه (IHL)

حقوق بشردوستانه یا حقوق جنگ (IHL) معمولاً در شرایط منازعه مسلحانه اعمال می‌شود؛ اما اگر تحریم‌ها در بستر یک منازعه یا تهدید نظامی اعمال شوند، می‌توانند از منظر IHL نیز ذیل موضوعات زیر بررسی شوند:

«ممنوعیت مجازات جمعی: طبق کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹، مجازات جمعی غیرقانونی است. تحریم‌هایی که کل جمعیت یک کشور را تحت فشار قرار می‌دهند، بدون تفکیک میان دولت و مردم، می‌توانند مصداق مجازات دسته جمعی باشند. ماده ۷۵ پروتکل اول و ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های ژنو، مجازات دسته جمعی را ممنوع اعلام کرده‌اند. در مورد ایران، بازگشت تحریم‌ها موجب کاهش دسترسی عمومی به کالاهای اساسی، دارو و خدمات حیاتی شده است؛ وضعیتی که به‌طور غیرمستقیم، کل جمعیت را مجازات می‌کند.

«اصل تفکیک و تناسب و تمایز: اقدامات اقتصادی باید میان اهداف نظامی و

غیرنظامی تمایز قائل شوند. تحریم‌های کور که کل اقتصاد را هدف می‌گیرند، این اصل را نقض می‌کنند. تحریم‌هایی که بر غیرنظامیان اثر می‌گذارند، با ماده ۵۱ پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو در تعارض‌اند. یکی از اصول بنیادین حقوق بشردوستانه، اصل تفکیک است؛ یعنی تمایز میان اهداف نظامی و غیرنظامی. تحریم‌هایی که به صورت گسترده بر اقتصاد، سلامت، آموزش و معیشت مردم اثر می‌گذارند، عملاً غیرنظامیان را هدف قرار می‌دهند. این موضوع، با ماده ۵۱ پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو (۱۹۷۷) در تعارض است که حمله به غیرنظامیان را ممنوع می‌داند، حتی اگر به صورت غیرمستقیم باشد.

«محدودیت کمک‌های بشردوستانه: طبق گزارش OCHA (ژوئن ۲۰۲۵)، تحریم‌های بانکی مانع از ارسال کمک‌های انسانی به ایران شده‌اند. تحریم‌های بانکی و مالی، مانع از فعالیت مؤثر نهادهای بشردوستانه بین‌المللی در ایران شده‌اند. سازمان‌های غیردولتی، صلیب سرخ و نهادهای وابسته به سازمان ملل با مشکلات جدی در انتقال منابع مالی، تجهیزات و کمک‌های انسانی مواجه‌اند. این محدودیت‌ها، با ماده ۲۳ کنوانسیون چهارم ژنو (۱۹۴۹) که بر تسهیل ارسال کمک‌های بشردوستانه تأکید دارد، در تعارض است.

لذا از منظر حقوق بین‌الملل، تحریم‌هایی که آثار منفی مستقیم بر معیشت مردم عادی دارند، می‌توانند:

- در چارچوب جنگ اقتصادی قرار گیرند؛
- ناقض حقوق بین‌الملل بشر باشند؛
- در برخی موارد، با اصول حقوق بشردوستانه نیز در تعارض باشند.

## ۵- تحریم‌ها و حقوق بشر

تحریم‌هایی که منجر به کاهش دسترسی مردم به دارو، غذا، آموزش و خدمات درمانی

شوند، می‌توانند ناقض حقوق زیر باشند:

تأثیر تحریم‌ها	سند حقوقی	حق بنیادین
کمبود دارو و تجهیزات پزشکی	ماده ۱۲ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی	حق بر سلامت
افزایش قیمت و کمبود مواد غذایی	ماده ۱۱ همان میثاق	حق بر غذا
کاهش بودجه آموزشی و دسترسی به منابع	ماده ۱۳ همان میثاق	حق بر آموزش
مرگ ناشی از نبود دارو یا تغذیه مناسب	ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی	حق بر زندگی

## ۶- مطالعه موردی: ایران پس از فعال‌سازی مکانیسم ماشه

علیرغم این که برخی معتقدند که با وجود تحریم‌های گسترده یکجانبه ایالات متحده آمریکا بر ایران در زمینه‌های مختلف هسته‌ای، حقوق بشر، موشکی و ...، بازگشت تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران به شرط کنترل تاثیرات روانی این مساله بر بازار ارز و طلا و تورم، تاثیر ملموسی بر معیشت مردم و اقتصاد ایران نخواهد داشت، اما بازگشت تحریم‌های یکجانبه آمریکا پس از خروج این کشور از برجام به‌ویژه پس از تلاش ایالات متحده برای فعال‌سازی مکانیسم ماشه در سال ۲۰۲۰، آثار ملموسی بر وضعیت انسانی و اجتماعی کشور برجای گذاشته است. این آثار، از سوی نهادهای بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی و گزارشگران ویژه حقوق بشر مستند شده‌اند.

### ۱-۶- وضعیت دارو و درمان

تحریم‌های بانکی و تجاری، موجب اختلال جدی در واردات داروهای حیاتی و تجهیزات پزشکی شده‌اند. طبق گزارش مشترک هما طاهری و برزین جعفر تاش امیری به

شورای حقوق بشر سازمان ملل (ژوئن ۲۰۲۵)، بیش از ۱,۱۲۰ بیمار تالاسمی از زمان بازگشت تحریم‌ها جان خود را از دست داده‌اند و دسترسی به داروی دفروکسامین تا ۷۰٪ کاهش یافته است. این وضعیت، به ویژه برای بیماران خاص، کودکان مبتلا به سرطان و افراد دارای بیماری‌های نادر، بحرانی تلقی می‌شود.

عنوان نمودار: روند مرگ‌ومیر بیماران تالاسمی در ایران (۲۰۱۵-۲۰۲۵)

سال	تعداد مرگ‌ومیر گزارش شده
۲۰۱۵	۱۲۰
۲۰۱۶	۱۳۵
۲۰۱۷	۱۴۰
۲۰۱۸	۱۸۰
۲۰۱۹	۲۱۰
۲۰۲۰	۳۲۰ ← آغاز بازگشت تحریم‌ها
۲۰۲۱	۴۵۰
۲۰۲۲	۶۷۰
۲۰۲۳	۸۹۰
۲۰۲۴	۱,۱۲۰
۲۰۲۵ (تا نیمه اول سال)	۱,۱۸۰

منبع: گزارش هما طاهری و برزین جعفرتاش امیری، شورای حقوق بشر سازمان ملل،

ژوئن ۲۰۲۵

## ۲-۶- تأثیر بر کودکان و سالمندان

تحریم‌ها موجب افزایش نرخ سوءتغذیه، کاهش کیفیت آموزش و محدودیت در

خدمات بهداشتی برای کودکان و سالمندان شده‌اند. گزارش دفتر هماهنگی امور بشردوستانه سازمان ملل (OCHA) در ژوئن ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که بیش از دو میلیون نفر در ایران نیاز فوری به کمک‌های انسانی دارند و زیرساخت‌های آموزشی و درمانی در مناطق محروم به شدت آسیب دیده‌اند.

### ۳-۶- محدودیت فعالیت نهادهای بشردوستانه

تحریم‌های مالی، مانع از انتقال منابع و تجهیزات توسط نهادهای بشردوستانه شده‌اند. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC) در گزارشی در مه ۲۰۲۴<sup>۱</sup>، به چالش‌های عملیاتی ناشی از تحریم‌ها در ایران اشاره کرده و تأکید کرده است که تحریم‌ها موجب تأخیر در امداد رسانی، کاهش پوشش خدمات و افزایش هزینه‌های عملیاتی شده‌اند.

### ۴-۶- تحلیل تطبیقی با عراق (۱۹۹۰-۲۰۰۳)

تحریم‌های اعمال شده علیه عراق پس از حمله به کویت، یکی از نمونه‌های تاریخی تأثیر شدید تحریم‌ها بر غیرنظامیان است. طبق گزارش یونیسف، در طول دهه ۱۹۹۰، بیش از ۵۰۰٬۰۰۰ کودک عراقی به دلیل سوءتغذیه و کمبود دارو جان خود را از دست دادند (زمانی، فرهنگزاد، ۱۴۰۰). این تجربه، موجب شکل‌گیری بحث‌های گسترده در حقوق بین‌الملل درباره مشروعیت تحریم‌های گسترده شد.

در مقایسه، تحریم‌های بازگشتی علیه ایران پس از برجام نیز موجب افزایش مرگ‌ومیر بیماران خاص، کاهش دسترسی به خدمات درمانی و اختلال در فعالیت نهادهای بشردوستانه شده‌اند. هرچند شدت و گستره تحریم‌ها متفاوت است، اما آثار انسانی آن‌ها قابل قیاس و هشداردهنده‌اند.

1. ICRC Humanitarian Access and Sanctions: Operational Challenges in Iran, 2024.

## ۷- نتیجه‌گیری و پیشنهادات

پژوهش حاضر با بررسی ابعاد حقوقی مکانیسم ماشه پیش بینی شده در برجام و ساز و کار قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد، آثار حقوق بشری بازگشت تحریم‌های شورای امنیت در سال دهم برجام را مورد تحلیل قرار داده است. نتایج این تحقیق نشان داد که تحریم‌های شورای امنیت، به ویژه شش قطعنامه صادره طی سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰، همگی از جنس تحریم‌های هدفمند بوده‌اند؛ یعنی بر محور «عدم اشاعه» متمرکز شده و محدود به حوزه‌هایی چون تجارت تسلیحات سنگین، فناوری‌های دارای کاربرد دوگانه و مسدودسازی دارایی‌های اشخاص و نهادهای مشخص بوده‌اند. این تحریم‌ها بر خلاف تحریم‌های جامع آمریکا هیچ‌گاه کل اقتصاد ایران یا صادرات نفت و بانک‌داری را هدف قرار نداده‌اند. در مقابل، ایالات متحده آمریکا از میانه دهه ۱۹۹۰ به بعد، با وضع قوانین متوالی و صدور فرمان‌های اجرایی متعدد، تحریم‌های جامع و فراگیری را علیه کشور ایران اعمال نموده است. این تحریم‌های ثانویه، کلیت اقتصاد ایران را در معرض محدودیت‌های سخت‌گیرانه قرار داد که آثار منفی بسیاری بر واردات دارو و تامین قطعات هواپیما و تجهیزات کشاورزی و به طور کلی حقوق بشر گذارد. تحریم‌های بین‌المللی نیز، به‌ویژه زمانی که از طریق سازوکارهایی چون مکانیسم ماشه اعمال می‌شوند، باید از منظر حقوقی و انسانی با دقت ارزیابی شوند. همان‌طور که در این مقاله نشان داده شد، بازگشت تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران، هرچند در چارچوب قطعنامه ۲۲۳۱ و برجام قابل توجیه حقوقی باشد، اما آثار آن بر حقوق بشر نمی‌تواند نادیده گرفته شود.

تحریم‌هایی که موجب اختلال در دسترسی به دارو، خدمات درمانی، آموزش و کمک‌های بشردوستانه می‌شوند، با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل در تعارض‌اند.

همچنین، تجربه ایران نشان می‌دهد که تحریم‌های گسترده، حتی اگر با هدف فشار بر دولت‌ها اعمال شوند، در عمل بیشترین آسیب را به غیرنظامیان وارد می‌کنند.

## پیشنهادات:

### ۱. بازنگری در سازوکارهای تحریمی

نهاد‌های بین‌المللی باید سازوکارهایی طراحی کنند که تحریم‌ها را هدفمند، محدود و متناسب با اصول حقوق بشر اعمال کنند.

### ۲. تقویت استثنائات بشردوستانه

باید تضمین شود که تحریم‌ها مانع ارسال دارو، تجهیزات پزشکی و کمک‌های انسانی نشوند. ایجاد کانال‌های مالی امن برای نهادهای بشردوستانه ضروری است.

### ۳. نظارت مؤثر نهادهای بین‌المللی

کمیساریای عالی حقوق بشر، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ<sup>۱</sup> و دفتر هماهنگی امور بشردوستانه سازمان ملل متحد<sup>۲</sup> باید نقش فعال‌تری در پایش آثار تحریم‌ها ایفا کنند و گزارش‌های مستقل و شفاف ارائه دهند.

### ۴. توسعه دیپلماسی حقوقی

کشورها و دانشگاه‌ها باید از ظرفیت حقوق بین‌الملل برای گفت‌وگو، میانجی‌گری و کاهش تنش‌ها استفاده کنند تا تحریم‌ها جای خود را به راه‌حل‌های پایدار بدهند. بازگشت تحریم‌ها از طریق مکانیسم ماشه، هرچند در چارچوب حقوقی خاصی صورت گرفته، اما آثار انسانی آن نمی‌تواند نادیده گرفته شود.

1. ICRC  
2. OCHA

## منابع

### منابع فارسی

- زمانی، ق، فرهمندزاد، ز، «اقدامات قهری یکجانبه آمریکا علیه ایران از منظر حقوق بین الملل با تاکید بر رویه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد»، پژوهشهای حقوقی، شماره ۴۸، زمستان ۱۴۰۰، صص. ۳۵-۱۱.
- علائی، ح. زارعی، ر. «بررسی تحریم های اقتصادی از منظر حقوق بین الملل»، مطالعات حقوق بشر اسلامی، دوره ۱۱، شماره ۳، شماره پیاپی (۲۶)، پاییز ۱۴۰۱، صص ۹۶-۷۵.
- گزارش بررسی ساز و کار ماشه و تبعات اقتصادی قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران، شماره مسلسل: ۱-۲۰۹۲۳، کد موضوعی: ۲۲۰، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، شهریور ۱۴۰۴.

### منابع انگلیسی

- [Biersteker](#), T., [Eckert](#), S., [Tourinho](#), M. (2016). Targeted Sanctions: The Impacts and Effectiveness of United Nations Action, Cambridge University Press.
- Ghiasi, G., Rashidian, A., Kebriaeezadeh, A., & Salamzadeh, J. (2016). The impact of the sanctions made against Iran on availability to asthma medicines in Tehran. *Iranian journal of pharmaceutical research: IJPR*, 15(3), 567.
- Hejazi, J., & Emamgholipour, S. (2020). The effects of the re-imposition of US sanctions on food security in Iran. *International journal of health policy and management*, 11(5), 651.
- Karimi, M., & Haghpanah, S. (2015). The effects of economic sanctions on disease specific clinical outcomes of patients with thalassemia and hemophilia in Iran. *Health Policy*, 119(2), 239-243.
- Madani, K. (2020). The Unintended Environmental Implications of Iran Sanctions. Johns Hopkins University.
- Madani, K. (2021). Have international sanctions impacted Iran's environment?. *World*, 2(2), 231-252.
- Nazari, M., Haghjou, L., Rashidian, H., Zendehtdel, K., Bahmanziari, N., Haghjoo, A., ... & Mounesan, L. (2025). Effects of economic sanctions on cancer care for patients in Iran: a qualitative study. *BMC Health Services Research*, 25(1), 361.



---

**Documents:**

[A/HRC/45/7: Report on the negative impact of unilateral coercive measures: priorities and road map.](#)

A/RES/2625(XXV)

E/CN.4/Sub.2/2000/33

ICRC Humanitarian Access and Sanctions: Operational Challenges in Iran, ۲۰۲۴.

S/RES/2231 ,2015.

S/RES/1696 ,2006.

S/RES/1737 ,2006.

S/RES/1747 ,2007.

S/RES/1803 ,2008.

S/RES/1835 ,2008.

S/RES1929 ,2010.

S/RES/2231 ,2015.

Taheri, H., Jafartash Amiri, B., Comments on the Impacts of International Sanctions on Iran, (2025).

UN Targeted Sanctions Consortium (TSC) Reports

## The Future of Islamic Resistance in Yemen: Based on the Theory of Movement and Countermovement

Ebrahim Barzegar<sup>1</sup>,  
Leila Karimifard\*<sup>2</sup>

Recent developments in Yemen have shown that the Islamic resistance in this country has evolved from a local force into an influential player in the balance of power in West Asia. This research aims to analyze the Ansar Allah movement and its future, according to Ibrahim Barzegar's theory of "movement and countermovement." The main question of the research is which stages the Ansar Allah movement has gone through within the framework of the movement-and-countermovement theory, and what its future outlook is. The qualitative research method is based on documentary content analysis, and the data were collected from reliable domestic and international sources. The research's conceptual framework is based on Ibrahim Barzegar's theory, which includes the key elements of awakening, supplies, field, time, companions, counter companions, and goal. The findings show that the Ansar Allah movement has been able to overcome the initial stages of the movement and consolidate its socio-political position by utilizing intelligent leadership, popular support, ideological capital, and strategic ties with the resistance axis. In contrast, counter-movements, including the Saudi coalition, Takfiri movements, and Western supporters, have been unable to stop Ansar Allah despite military, economic, and political pressure. Analysis of the results indicates that the future of the Yemeni Islamic resistance depends on strengthening cultural and social components and maintaining connections with the resistance front. This guarantees the movement's survival and provides the capacity for expansion to the regional level. Accordingly, this study systematically outlines the possible future paths of the Ansar Allah movement and the Yemeni Islamic resistance movement using the theory of movement and counter-movement.

### Keywords:

Islamic Resistance, Ansar Allah, Yemen, Futures Studies, Movement and Counter-Movement Theory, Resistance Axis.

1. Professor, Department of Political Sciences, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: [barzegar@atu.ac.ir](mailto:barzegar@atu.ac.ir)
2. PhD student in Political Studies of the Islamic Revolution, Future Studies of the Revolution, Islamic Revolution Comprehensive University, Tehran, Iran, (Corresponding Author) Email: [karimifardleila@gmail.com](mailto:karimifardleila@gmail.com)

---

## Geopolitical Developments Centered on Resistance from the Perspective of Neoclassical Realism, 2015–2025

Hassan Jafarzadeh<sup>1</sup>,  
Benjamin Taheri\*<sup>2</sup>,  
Hamid Khosravi<sup>3</sup>,

### Abstract

Geopolitical developments in the West Asian region, particularly over the last three years, have brought about significant changes to the structure, function, and strategic logic of the "Resistance Axis." This study uses the theory of neoclassical realism and the framework of networked deterrence to explain how regional security and political changes, particularly the widespread conflicts between the Resistance Axis and the Israeli regime since 2023, have impacted the deterrence strategies and power of this axis. The primary inquiry posed by the article is as follows: What effect have geopolitical developments had on the Resistance Axis's balance of power and deterrence model when confronting the Israeli regime? The research hypothesis is based on the idea that the axis of resistance, consisting of states and non-state actors, has moved towards decentralized and multi-layered deterrence based on dispersed security and operational networks due to internal and external pressures, weakening strategic coherence, and changes in the patterns of confrontation with the Israeli regime. This research employed a qualitative approach with documentary analysis and collected data from reliable scientific sources in Persian, Arabic, and English. The findings show that, in the last decade and especially after 2023, the axis of resistance has resorted to dispersed, informal, and local strategies instead of centralized military-political coherence due to precise information attacks, weak allied states, and economic and political constraints. In this context, classical deterrence has given way to network deterrence, necessitating a reevaluation of traditional analyses of this axis's power.

### Keywords:

Axis of Resistance, Israel, Geopolitical Developments, Neoclassical Realism, Network Deterrence.

- 
1. PhD student, Political Studies of the Islamic Revolution with a focus on Islamic Revolution Future Studies, Islamic Revolution Comprehensive University, Tehran, Iran. Email: [jafarzadeh98hsn@gmail.com](mailto:jafarzadeh98hsn@gmail.com)
  2. PhD Student, Department of Public International Law, Islamic Revolution University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) Email: [benyamin.taheri021@gmail.com](mailto:benyamin.taheri021@gmail.com)
  3. Assistant Professor, The Imam Hossein Comprehensive University, Tehran, Iran. Email: [Mahdiyari9595@Gmail.com](mailto:Mahdiyari9595@Gmail.com)
-

---

## Analyzing India's Role and Position in West Asian Regional Developments from 2014 to 2024

Amin Navakhti Moghaddam\*<sup>1</sup>,  
Peyman Mojandehi<sup>2</sup>

### Abstract

The geopolitical and economic position of West Asia has always made it a focal point for regional and trans-regional powers. As an emerging Asian power and one of the world's largest energy importers, India has increased its foreign policy focus on West Asia. This is to ensure its economy's continued access to affordable oil and gas, as well as to protect its vital interests in maritime transportation. This study aims to analyze India's role in regional developments in West Asia and identify the political and economic tools India uses to influence the region. This paper's main hypothesis is that India's presence in West Asia not only meets its domestic industrial development's energy needs, but also provides a suitable consumer market for Indian products by improving trade relations. In addition to its economic role, India's military and security position—including security cooperation, arms sales, and joint exercises—is another influential factor. Using a documentary method for data collection and a descriptive-analytical method for information analysis, this article seeks to explain India's multifaceted role in regional politics.

### Keywords:

West Asia, Indian Foreign Policy, Regional Developments, Geoeconomics, Regionalism, Geopolitical Developments.

---

<sup>1</sup> Associated Professor, Political Science Department, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran, (Corresponding Author). Email: [navakhti@yahoo.com](mailto:navakhti@yahoo.com)

<sup>2</sup> Master Student in Political Science, Regional Studies, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran, Email: [Peyman.mojandehi@yahoo.com](mailto:Peyman.mojandehi@yahoo.com)

---

---

## Analyzing the Nature and Philosophical Foundations of the Islamic Revolution within the Context of the Four Causes

Mohsen Mohajernia\*<sup>1</sup>,  
Seyyed Ebrahim Masomi<sup>2</sup>

### Abstract

The Islamic Revolution of Iran, as a transformative phenomenon in contemporary history, is the product of a paradigmatic shift in Islamic political thought. To understand the nature and depth of this revolution, one must analyze its deep philosophical layers, which go beyond sociological analyses or mere material causes (problem statement). This research seeks to answer the following fundamental question: How are the nature and philosophical foundations of the Islamic Revolution analyzed within the framework of the Aristotelian four-causes model (Material, Formal, Efficient, Final)? (Question) The primary objective of this study is to elucidate the authorial and fundamentalist essence of the revolution by correlating its ontological and anthropological underpinnings with its novel political framework. The theoretical framework of the research is based on the model of the four causes, which systematically organizes the three foundations of the revolution (ontology, guardianship, anthropology). The research method is descriptive-analytical with an approach to analyzing the philosophical content of the fundamental Ideas of the leaders and the principles of the constitution. The result of the research indicates that the Islamic Revolution is based on philosophical fundamentalism, which, by reviving practical monotheism, has distanced itself from the traditional thinking that isolates religion from politics on the one hand and from the godless Western humanism on the other, and has organized a new system. The findings show that in this structure: the material cause of the revolution is mankind, the Caliph of Allah with inherent dignity and the right of God-given sovereignty, which is reflected in the constitution. The formal and efficient causes are the reinterpretation of guardianship and imamate and the establishment of the theory of guardianship of the jurist as the essence of sovereignty, and the final cause is the achievement of hereafter happiness and a good life. Ultimately, the nature of the revolution is an intertwined combination of these four areas, whose political philosophy offers a unique, coherent, and analyzable model for religious-democratic governance.

### Keywords:

Philosophical Foundations, Islamic Revolution, Ontology, Eschatology, Anthropology, Understanding the Guardianship of the Islamic Jurist (Velayat al-Faqih)

---

1 Associated Professor, Policy Department, Islamic Systems Research Center, Research Institute for Islamic Culture and Thought, Tehran, Iran, (Corresponding Author). Email: [mohajernia@gmail.com](mailto:mohajernia@gmail.com)

2. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Literature and Foreign Languages, University of Kashan, Kashan, Iran. Email: [masomi6228@kashanu.ac.ir](mailto:masomi6228@kashanu.ac.ir)

---

## From Defeat to Reform: The Development of the Idea of Crisis and the Emergence of Abbas Mirza's Reform Approach in the Structure of the Qajar State

Seyyed Mohammad Vahab Nazaryan\*<sup>1</sup>,  
Yaqub Panahi<sup>2</sup>

### Abstract

The beginning of the nineteenth century was a critical period for Iran. During this time, the country's structural weaknesses in the face of global powers became apparent. Heavy defeats in the war with Russia signaled a deep crisis in the foundation of the state and society. This crisis awareness emerged among some political elites. The main question posed is, "In the context of the crisis caused by the war with Russia, how did Abbas Mirza achieve awareness of Iran's backwardness and organize his reforms?" This research examines the relationship between experiencing defeat, understanding the crisis, and beginning reform. In the Methods section, the researcher employs Thomas Springs's four-stage model to analyze the actions of Abbas Mirza. The findings demonstrate that Abbas Mirza recognized the need for modernization after encountering a military crisis and the inadequacy of the traditional structure. Although this period was brief, it paved the way for the modernization discourse within the government and marked the beginning of a transformation in Iranian political thought. These findings demonstrate that political awareness among the elite regarding modernization and reforms in Iran is a vital element that does not necessarily arise spontaneously through internal reflection but rather as a result of problematic encounters with external factors. Thus, political awareness and modernization are directly linked to external factors.

### Keywords:

Abbas Mirza, Modernization, Crisis Thinking, State, Political Awareness, Foreign Powers

---

1. PhD in Political Sociology, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran, (Corresponding Author)

Email: [s.m.v.nazaryan@gmail.com](mailto:s.m.v.nazaryan@gmail.com)

2. Assistant Professor, Department of History, Research Center for Culture, Art and Communications, Tehran, Iran. Email: [Panahi1404@gmail.com](mailto:Panahi1404@gmail.com)

---

---

## The Snapback Mechanism and the Impact of Reinstating UN Security Council Sanctions on Human Rights in Iran

Zeinab Farahmandzad<sup>1</sup>

### Abstract

The snapback mechanism and the impact of the reimposition of UN Security Council sanctions on Iran's economy and human rights have become a major concern for economic and legal actors as well as the general public in Iran. Regardless of the legal invalidity of the use of the snapback by the three European countries, the main question of this study is: What are the human rights implications of activating the snapback and reinstating UN sanctions? This research, using a descriptive-analytical method and based on library sources and documented UN reports, compares the negative effects of unilateral U.S. sanctions on Iran—such as violations of the right to health, the right to development, the right to education, humanitarian law, and the psychological impacts—with those resulting from the reactivation of UN sanctions after the snapback mechanism. The study concludes that although the reimposition of UN sanctions against Iran may be legally justified under Resolution 2231, their impact on human rights cannot be ignored. Sanctions that disrupt access to medicine, healthcare services, education, and humanitarian aid conflict with the fundamental principles of international law. Therefore, international sanctions, especially when imposed through mechanisms such as the trigger mechanism, must be carefully evaluated from a legal and humanitarian perspective.

### Keywords:

Snapback Mechanism, Sanctions, Unilateral Sanctions, Human Rights, Resolution 2231y.

---

1. Assistant Professor, Department of International Law and Relations, Islamic Revolution Comprehensive University, Tehran, Iran. Email: [Z.farahmandzad@cuir.ac.ir](mailto:Z.farahmandzad@cuir.ac.ir)

---